

# گیلک‌ها

۱۱

اردیبهشت ۷۲

سال اول - شماره یازدهم (اردیبهشت ماه ۱۳۷۲) - ۴۰ صفحه - ۵۰۰ ریال



- سروها ایستاده می‌میرند  
(بمناسبت هفتاد و پنجمین سال شهادت  
دکتر حشمت)
- شرح کامل محاکمه اعدام دکتر حشمت  
جنگلی
- بهار در شعر گیلکی
- افراشته و هنر نمایش
- اهمیت وارثان گیلکی  
در شناخت ژرفنای فرهنگ ایران
- باد در باورداشت مردم  
آئین نگارش گیلکی (الف آخر کلمات)
- گیلان‌شناسی در خارج از کشور
- خالوزانه (بیماری گرجاسیز نارسیده)
- پرندگان در باور مردم
- نامداران مازندران، آزرمی دخت‌گران  
گوشوار
- را برچره (از آئینهای نوروزی مردم شمال  
کشور)

## بخش گیلکی

- افراشته و شعر گیلکی
- نقلستان (جند و کیک)
- تازه قانون (انجیل به زبان گیلکی)
- اشعار گیلکی

...

دکتر حشمت جنگلی

## در این شماره می خوانید:

### بخش فارسی

۳	تلخ و شیرین با خوانندگان خود
۴	اخبار فرهنگی، هنری و...
۵	در تعریف صداقت
	سروها ایستاده می‌میرند، به مناسبت هفتاد و پنجمین سال شهادت دکتر حشمت
۶	(سید محمد تقی میرابوالقاسمی)
۸	شرح کامل محاکمه اعدام دکتر حشمت جنگلی
۹	خالوزاله (دکتر سیدحسن تائب)
۱۰	پرنده‌گان در باور مردم، پوستو (محمود پاینده لنگرودی)
۱۰	افراشته و هنر نمایش (بهزاد موسایی)
۱۳	در چه ماهی از سال هستیم؟
۱۳	آشنایی با فقهای گیلان، ملاحسن گیلانی (غلامرضا نجفی)
۱۳	عارفان گیلی و دیلمی، ابوالفضل دیلمی (احمد ادارهچی)
۱۴	اهمیت وارثان گیلکی در شناخت ژرفنای فرهنگ ایران (دکتر سیدمحمد علی سجادیه)
۱۵	باد در باورداشت مردم گیل دولاب تالش (محمدرضا پورجعفری)
۱۶	تخریب و بازسازی یک مسجد قدیمی، مسجد لاکانی
۱۷	"الف" در آخر کلمات گیلکی (جعفر بخش‌زاد محمودی)
۱۸	گیلان‌شناسی در خارج از کشور (مطالعات منطقه‌ای، گیلان)
۱۸	بازیها، روایتی دیگر از بازی کوت کوتی (مریم فاخته)
۱۹	ماکان کاکي (محمدقلی صدر - اشکوری)
۱۹	نامداران مازندران، آزر می دخت گران گوشوار (حسین صدی)
۲۰	بهار در شعر گیلکی، قسمت دوم (هوشنگ عباسی)
۲۲	کتابهای رسیده، نشریات رسیده
۲۳	واژه‌شناسی شرفشاه، دخورستن (عباسی حاکمی)
۲۴	پیشواز از نوروز در گیلان، را برچره، قسمت سوم (عبدالرحمان عمادی)
	آفتاب به میهمانی مان نمی‌آید، یاد از هنرمند بی‌نام و نشان رمضان پورطاهر
۲۶	(مجید میرزایی)
۲۷	بانک لغات گیلکی (محمدتقی بارور)
۲۸	نامه‌های رسیده
۳۸	خوشنویسان جوان گیلانی (رضا جوادی)
	<b>بخش گیلکی</b>
۳۰	نهج البلاغه به زبان گیلکی
۳۱	محمد علی افراشته (فریدون نوزاد)
۳۲	گیله‌مرد سحردهمه، شعر گیلکی (محمدعلی افراشته)
۳۷	نقلستان، کورپی یو زج (ابوالقاسم تیری)
۳۳	اشعار گیلکی (جواد شجاعی‌فرد - رحیم چراغی - محمد دعایی - ابراهیم پگاه - علی اکبری)
۳۶	تازه قانون، انجیل به زبان گیلکی (جلیل قیصری - محمدولی مظفری)

### لطفاً توجه فرمائید

حساب جدید و ویژه‌ای برای گیله‌وا باز کردیم تا حساب و کتاب آن همیشه سرراست باشد. از مشترکین عزیز و نمایندگان محترم گیله‌وا خواهشمندیم وجوه خود را از این پس لطفاً و حتماً به این شماره حساب واریز نمایند:  
جاری ۸۸۸ بانک صادرات شعبه ۲۹۰۸ بادی‌الله رشت



۱۱

اردیبهشت ۷۲

## گیله‌وا

ماهنامه فرهنگی - هنری

و پژوهشی (گیلان‌شناسی)

صاحب امتیاز و مدیر مسئول

محمدتقی پورا احمد جکتاجی

نشانی پستی

(برای ارسال نامه و مرسولات)

(رشت: صندوق پستی ۴۱۷۴-۴۱۶۳۵) گیله‌وا

نشانی دفتر

(برای مراجعات مستقیم)

رشت: خیابان انقلاب - ساختمان گهر - داخل

پاساژ - طبقه دوم



حروفچینی: کوهی

لیتوگرافی: طیف

چاپ جاوید - تلفن ۲۲۵۷۹

(رشت - میدان گلزار)



عکس پشت جلد:

بخشی از میدان مرکزی شهر

رشت در قدیم

(هتل ایران) و (تماشاخانه گیلان)



گیله‌وا در حک و اصلاح و تلخیص مطالب

وارد آزاد است.

چاپ هر مطلب به معنای تایید آن نیست.

مطالب رسیده بازگردانده نمی‌شود.

استفاده فرهنگی از مطالب به شرط ذکر ماخذ

آزاد و استفاده انتقاعی از آن منوط به اجازه کتبی

است.

## تلخ و شیرین با خوانندگان خود



ده ماه از انتشار گیله‌وا می‌گذرد. شنیده‌ایم عده‌ای از علاقمندان گیله‌وا بعد از انتشار شماره نوروزی، شماره‌های آن را بدست نخ و سوزن سپرده‌اند که تجلید کنند. توصیه می‌کنیم این کار را تا پایان سال اول عمر گیله‌وا به تعویق اندازند مگر این که خواسته باشند سالهای شمسی را ملاک دوره خود قرار دهند.

هنوز یک شماره دیگر به پایان سال اول گیله‌وا مانده است. ما هنوز روی پله اول هستیم و داریم زمینه‌سازی گام بعدی و قرار گرفتن روی پله دوم را می‌کنیم. سال دوم را چگونه طی کنیم که علاقه و رضایت و اعتماد شما خوانندگان عزیز مضاعف شود. یک نشریه وقتی موفق است که همپای ارائه بهتر خدمات و ارضای خاطر خوانندگان، از حسن اعتماد و رضایت خاطر علاقمندان خود نیز برخوردار شود. گیله‌وا سال دوم مطمئناً با کمک یاران عزیزی چون شما بهتر و پربرتر خواهد شد و برای همین است که از شما کمک می‌طلبیم و نظر می‌خواهیم.

اگر خوانندگان علاقمند به گیله‌وا و معتقد به حرکت آن برای ما فقط چند کلمه بنویسند و عمده مطالب گیله‌وا را در ۱۰ شماره گذشته مورد ارزیابی قرار دهند، بد و خوب کارمان را یادآور شوند، فراز و فرود آن را نام ببرند و ماحصل را جمع بندی کرده، به اطلاع ما برسانند، یک آمار کلی دستمان می‌آید و بهتر می‌توانیم برنامه‌ریزی کنیم که چه مطالبی مورد علاقه است، ضروری است و اولویت دارد یا ندارد. بعنوان مثال شما می‌توانید عنوان مطالبی را که در هر شماره تکرار می‌شود یا مقالاتی را که در موضوعات مختلف نوشته شده بصورت جدول یادداشت کنید و با علامت مثبت یا منفی مشخص نمایید. یا بنویسید کم‌تر یا زیادتر شود یا نمره بدید و به اصطلاح برای ما کارنامه بفرستید. مطمئن باشید پیشنهادات شما را در نظر خواهیم گرفت و تسلیم اکثریت معقول خواهیم شد. البته یکی دو شماره آینده را نیز بهمین مشی و روال ادامه می‌دهیم ولی قصدمان براین است که از سال دوم حتماً یک سری تغییرات اساسی در کم و کیف مجله اعمال کنیم.



وقتی خواننده‌ای برای چندمین بار متوالی از سر شوق نشریه‌ای را گرفت، در واقع آن را تجسمی از ذوق و اندیشه خود می‌پندارد. آن نشریه دست مایه مشغولیت ذهنی و ساعات فراغت اوست، رفیق راه اوست. هر چه خواننده آگاه‌تر و نشریه پربرتر باشد ریشه‌های این دوستی عمیق‌تر است. خوانندگان ثابت گیله‌وا نیز چنین‌اند. آن‌ها که به این درجه از علاقه به گیله‌وا رسیده‌باشند که تمام یا بخشی از مجله را آینه افکار و عقاید و نهایت ارضای خاطر خود ببینند در اصل جدا از گیله‌وا نیستند.

یکی از علاقمندان مجله برای ما نوشت «ایام عیدی توی چهار خیابان مرکزی شهر که قدم می‌زدم همه جا «سورخ سورخی» می‌کرد (کنایه از رنگ قرمز و صورتی که روی جلد شماره نوروزی خورده بود) جلوی خیلی از کیوسکها مجله آویزان بود. بعضی‌ها را میدیدی که گیله‌وا را بغلشان گرفته‌اند و می‌روند... اگر بدانید چه کیفی می‌کردم.» یک مشترک عزیز نوشت «آقا شما را خدا این مجله را این جوری تا نزدی و برای مشترکین نفرستید. گیله‌وای تا شده وقتی بمن می‌رسد انگار کرم تا شده است و دلم شکسته است!»

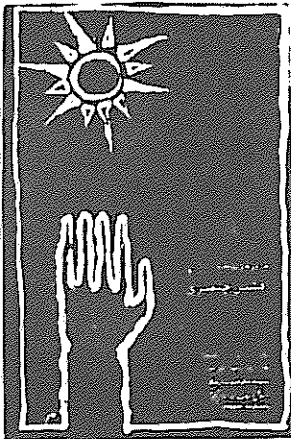
این دو کلام و پیام را بعنوان نمونه، نه از جهت آن گفتیم که خدای نکرده خود و کارمان را بزرگ جلوه دهیم، خیر وظیفه‌مان کار است. بخاطر این گفتیم که ثابت کنیم مردم فرهنگشان و زبانشان را دوست دارند و این گستره وسیع بسیار ناگفته و کم نوشته را چگونه حریصانه می‌طلبند و گرنه خود گیله‌وا ورق پاره‌ای بیش نیست. مجموعه کار ما و همکاری شما است که نمود پیدا می‌کند. گیله‌وا عصاره فرهنگ بومی گیلان و مازندران است قطره‌ای است از دریای بیکران تمدن گذشته و فرهنگ معاصرما شمالی‌ها. اما این قطره باید به قطرات تبدیل شود و بطور مستمر بچکد، در غیر این صورت از سرچشمه خشک می‌شود. هر شماره گیله‌وا قطره‌ای است ولی باور کنید همین یک قطره هم سخت شکل می‌گیرد. خیلی بیشتر از سخت، مادر شرایط نامساعد و نابامان وضع چاپ و نشر داریم کار می‌کنم.



شرمان باد اگر جز حقیقت با خوانندگان خود سخنی در میان نهم، کاش آدمی را غم نان نبود، اما هست. گفتیم با شرایط موجود که پیش روی گیله‌وا است و از گرفتن فیلم و زینک محروم است و سهمیه کاغذ آن قطع شده است، از حجم صفحات آن کم کنیم تا حساب دخل و خرجمان جوری درآید که به زبانی بیشتر از زبان معمول ماهانه تن در ندهیم. نتیجه این که گیله‌وا قیمتش ثابت بماند و زیاد نشود. باور کنید ما نمی‌خواهیم چیزی برای ما بماند، می‌خواهیم گیله‌وا برای شما بماند. اگر در شماره بیشتر مسئله کاغذ را پیش کشیدیم اینک مجبوریم اضافه کنیم که هزینه‌های چاپ و نشر هم با حلول سال نو و یک نرخی شدن ارز و تثبیت وضع دلار بالا رفته است و نخستین خط و نشان‌ها برایمان کشیده شده است.

عزیزان اگر در این باور مشترکیم که امروزه گرانی بیداد کننده یک پدیده عمومی آزار دهنده جامعه ماست پس باید مشکل گیله‌وا را هم باور داشته باشیم که لای چرخ این گران زشت آزرگار هر روز دارد خوردتر می‌شود. گیله‌وا فقط و فقط با وصولی‌های شماره‌های پیش می‌گردد. در کار بخش و پلایی مثل کار مطبوعات که بعد از انتشار هر شماره، نسخ مجله باید بلافاصله به شهرهای دور و نزدیک ارسال شود، سوخت و ساز همیشه با هم است و شاید هم سوخت بیشتر.

همیشه، ایام به کام آدم نیست. گیله‌وا هم همیشه شادکام نیست. برای این که گیله‌وا سرپا بماند، «گیله‌وا بیان» یعنی خوانندگان دائمی و همپای آن باید تمهیداتی برایش بیندیشند و چاره‌ای ساز کنند. فعلاً و دست به نقد اگر هر «گیله‌وایی» یک مشترک جدید برای گیله‌وا دست و پا کند یا یک شماره بیشتر بخرد و برای دوست و فامیلش در شهرهای دور ارسال کند کمکی است غیر مستقیم که در ماندگاری مجله مورد علاقه خود کرده است. باور کنید همین کم، خود کمکی است.



### طرح‌های سیاه قلم

افشین چلمبری طراحی‌های سیاه قلم خود را از تساریخ ۱۲ الی ۲۲ اردیبهشت، صبح و عصر در مجموعه فرهنگی سردار جنگ رشت به تماشا گذاشته است. چلمبری از هنرمندان جوان گیلانی و اهل بندر انزلی است.



### بازسازی آرامگاههای مشاهیر گیلان

برای بازسازی آرامگاههای مشاهیر و معاریف کشور مبلغ دوست میلیون تومان در نظر گرفته شد که از آن میان سهم گیلان ده میلیون تومان شده است. به قرار اطلاع از اداره سازمان میراث فرهنگی گیلان مقبره بزرگان گیلانی که هم اکنون در شرف بازسازی است عبارتند از آرامگاه میرزا کوچک خان و دیوار سازی گورستان سلیمان داراب در رشت - آرامگاه شیخ زاهد گیلانی در شیخان بر لاهیجان - آرامگاه کاشف السلطنه چاپکار در شهر لاهیجان که قرار است بصورت موزه بزرگی درآید و آرامگاه دکتر محمد معین در آستانه اشرفیه.

لازم به یادآوری است که طرح و اجرای عملیات ساختمانی مربوط به آرامگاه دکتر معین و تأسیسات جنبی آن را دانشگاه گیلان بر عهده گرفته است.



### کتابخانه گوراب زرمیخ

روز ۲۱ فروردین ۷۲ طی مراسمی کتابخانه عمومی دهستان گوراب زرمیخ از توابع شهرستان صومعه‌سرا در یک ساختمان استیجاری و با ۱۵۰۰ جلد کتاب گشایش یافت. کتابخانه گوراب زرمیخ سی‌وششمین کتابخانه عمومی استان است که زیر نظر اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان اداره می‌شود.



### جنگ کادح

دومین شماره جنگ کادح ویژه هنر و ادبیات به کوشش محمدتقی صالح پور تا پایان ماه آینده منتشر می‌شود. صالح پور بیش از سه دهه است که با عشقی سرشار در تهیه جنگ‌ها و ویژه‌نامه‌های ادبی نقش فعال و مؤثر داشته است.

همکاران او در این شماره عبارتند از احمد رضا احمدی - کورش ادیم - علی باباجاهی - رضا براهنی - غلامرضا بلگوری - شاپور بنیاد - مسعود بیزار گیتی - کوشیار پارسی - فرهاد پاک سرشت - علیرضا پنجه‌ای - بیژن جلالی - ضیاءالدین خالقی - قاضی ربیحاوی - محمد رضا روحانی - کاظم سادات اشکوری - عنایت سمیعی - جواد شجاعی فرد - شمس لنگرودی - علی صدیقی - ایرج ضیایی - حسن عابدینی - مهرداد فلاح - حمید قدیمی حرفه - بیژن کلکی - منصور کوشان - منوچهر کوهن - علی ماتک - جواد مجابی - محمود معتقدی - علی مودنی - الهام مهورزانی - حمید هیربد - نازنین نظام شهیدی - بهروز وندادیان.



### پرده از سکوت و مضراب باد

علیرضا پنجه‌ای - شاعر پُرکار و نوپرداز معاصر - دو دفتر از شعرهای سال ۷۰ و ۱۳۶۹ خود را در یک مجلد با عنوان «پرده از سکوت و مضراب باد» به دست چاپ سپرده است که اینک در مرحله فیلم و زینگ قرار دارد.

از پس‌بنج‌های «پرسی از شعر گیلان» نیز که مجموعه‌ای است از آخرین شعرهای ۵۵ شاعر نوپرداز گیلانی به همراه شرح حال شاعران آن‌ها زیر چاپ است که در آینده از سوی انتشارات مروارید به بازار کتاب خواهد آمد.



### دو کار جدید از دکتر جلال ستاری

از دکتر جلال ستاری پژوهشگر و محقق سخت کوش گیلانی آثار ترجمه‌ای زیر در دست انتشار است: ۱- ترجمه رساله در تاریخ ادیان. این اثر از جمله کتابهای بسیار با اهمیت میرچالیا بوده است در رمز و اسطوره. جلد اول این اثر را انتشارات سروش منتشر خواهد کرد. سه جلد دیگر این اثر توسط دکتر ستاری در دست ترجمه است. ناشر فرانسوی کتاب انتشارات «پایوه» است.

۲- «جهان‌نگری» مجموعه مقالاتی است از یونگ در مورد ادب و سیاست و هنر و مسائل اجتماعی و فرهنگی. این مجموعه از آثار یونگ، خواننده را برای آشنایی بیشتر با اثر دیگر این نویسنده به نام نمادهای جان آماده می‌کند. نمادهای جان نیز توسط جلال ستاری منتشر خواهد شد. ناشر کتاب جهان‌نگری انتشارات طوس است.



### گیتار برای ستاره‌هایی

اکبر رادی نویسنده بزرگ کشورمان که سه اثر خود به نامهای «پلکان»، «آهسته با گیل سرخ» و «هاملت با سالاد فصل» را برای اجرا به هادی مرزبان سپرده بود، این بار نیز نمایشنامه دیگری از خود به نام گیتار برای ستاره‌هایی را به همین کارگردان داده است. امید است بعد از اجرای این نمایشنامه در تهران، هادی مرزبان بتواند آنرا در گیلان نیز به نمایش بگذارد. بی‌شک اجرای این گونه آثار در گیلان می‌تواند به تاتار گیلان تحریک بیشتری ببخشد.



### بزرگداشت فیاض لاهیجی

به منظور ارج نهادن به مقام والای ملا عبدالرزاق فیاض لاهیجی فیلسوف و عالم نامدار گیلانی در تیرماه سال جاری کنگره بزرگداشتی در شهر لاهیجان برگزار خواهد شد. فیاض از شاگردان ملاصدرا شیرازی و داماد وی بوده است که لقب فیاض را از پدر زن و استاد خویش گرفته است. وفات وی را به سال ۱۰۵۱ هجری قمری ثبت کرده‌اند.



## در تعریف صداقت

داشت‌ها، زبان، قرار دادهای اجتماعی و ... در نظر داشته باشیم و ابزار فرهنگ از جمله تاتر، سینما، کتابخانه، مطبوعات، تورسیم و ... را در خدمت آن بگیریم میتوانیم امیدوار باشیم که در توسعه فرهنگی کوشیده‌ایم و در پی آن توسعه اقتصادی. اما اگر جز این عمل کنیم در دراز مدت به بی‌فرهنگی خواهیم رسید.

هر جامعه‌ای استعداد همان چیزی را دارد که از خود بروز میدهد. در این میان برای این که صداقت عمل روشن شود باید منتظر زمان بود. زمان مشخص می‌کند کی صادق است کی صادق نیست. ما آن‌ها را که صداقت دارند حمایت می‌کنیم. البته پژوهش را نمی‌توان عمومی کرد چون به روش کار نیاز دارد.

در سال ۷۱ بطور متوسط برای هر فرد ایرانی ۵۵۰ ریال اعتبار فرهنگی داشتیم به عبارت دیگر ۰/۶ درصد تولید ناخالص ملی ما صرف تحقیقات شده است. شاید این رقم در مقایسه با ژاپن که بیش از ۳/۵ درصد برای این امر کنار گذاشته است خیلی ناچیز باشد اما در مقایسه بین کشور ما و ژاپن و برای آغاز کار، ۰/۶ درصد اگر اضافه نباشد ناچیز هم نیست.

این‌ها ما حاصل کلام آقای دکتر سبحانی بود. صحبت‌هایی خودمانی که با جملاتی زیبا و بیانی فروتنانه ایراد شد.

\* \* \*

اما این صحبت‌ها برای اولین بار زده نشده است و مطمئناً برای بار آخر هم زده نمی‌شود. هر بار مقامات مسئول وزارت ارشاد در مصاحبه‌های خود به این گونه موارد اشاره دارند و آن چنان گل امید در دل محقق و مؤلف و نویسنده می‌کارند که کنج دلشان غنچ می‌زند، ناشران و اربابان جراید هم. اما در عمل می‌بینیم هیچ یک از وعده‌ها انجام نمی‌گیرد. امید در زمین دل این جماعت کشت می‌شود، اما وقت آبیاری که می‌رسد خبری نیست. لاجرم کار به یأس و دلمردگی می‌انجامد و کار می‌کشد به جایی که نباید. بی‌تفاوتی عارض می‌شود و این که قید هر چه مرکز و انجمن و قول و قرار است زده شود.

گاهی هم بخشی از قول و قرارها انجام می‌گیرد اما همیشه سر استفاده و سوءاستفاده از این «بخش» مسابقه است و البته آن که پیروز می‌شود استفاده نیست. چرا برای آن که نفس عمل صورت نگرفته است همان که گفته شد کی صادق است کی صادق نیست. تمیز این که صادق کیست زمان می‌خواهد درست، ولی تا کی؟ یک عمر کافی است؟ و چه کسی این

بقیه در صفحه ۲۲

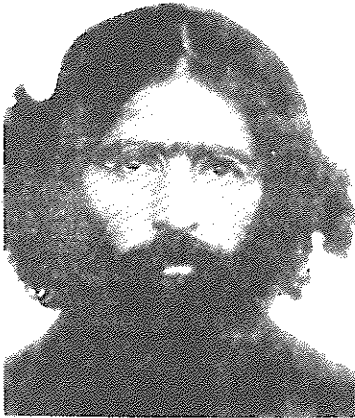
صبح روز دوشنبه پنجم اردیبهشت ماه یک نشست مطبوعاتی با حضور دکتر سبحانی معاونت محترم پژوهشی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و دبیر شورای فرهنگ عمومی در دفتر مدیر کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان برگزار شد. در این نشست که عده‌ای از مدیران مسئول نشریات استان و برخی از سرپرستان جراید کثیرالانتشار کشور و تنی چند از خبرنگاران حضور داشتند آقای سبحانی سخنانی اظهار داشت که مجملأً به نکات بارز آن اشاره می‌شود.

دکتر سبحانی ضمن صحبت‌هایشان اظهار داشتند که «توسعه اقتصادی بدون توسعه فرهنگی ممکن نیست. مردم درک عمیق و یکسانی از فرهنگ ندارند و اغلب میان اهداف فرهنگ با ابزار فرهنگ خلط می‌شود. در حالی که این دو، از هم جدا هستند. اگر اندیشه نباشد ابزار می‌تواند خطا کند. روی این اصل در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی شورایی بنام شورای فرهنگ عمومی تشکیل شده است که در صدر آن وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی قرار دارد. قصد بر این است که شاخه‌های این شورا در استانهای کشور هم تشکیل شود. هم اکنون مقدمات کار فراهم آمده و به استانها ابلاغ گردیده است. چون نخستین استانی که اعلام آمادگی کرد و به اصطلاح پیشگام شده گیلان بوده است به گیلان آمدم تا به اتفاق مسئولان اجرایی استان مقدمات تشکیل این شورا و ایجاد یک مرکز بزرگ پژوهشی را در گیلان فراهم آوریم. این مرکز سیاستگذار فرهنگی استان خواهد بود. در رأس آن شخص استاندار قرار دارد و دبیر شورا نیز مدیر کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان می‌باشد. پژوهشهای فرهنگی مربوط و وابسته به گیلان را بنا داریم به این شورا تفویض کنیم. ما میدانیم در این استان امکانات بالقوه خوبی وجود دارد. بالفعل هم همینطور اما مشخصاً میدانیم چقدر. بعضی استانها ممکن است از این پتانسیل‌ها برخوردار نباشند.

بهر تقدیر اجرای کارهای پژوهشی به سه عامل مهم «موضوع تحقیق - بودجه تحقیقات و نیروی انسانی» بستگی دارد. دو مورد نخست یعنی موضوع تحقیق و بودجه تحقیقات را وزارت ارشاد تعیین و تأمین می‌کند. نیروی انسانی در هر منطقه بسته به پتانسیل آن منطقه است. البته موضوع تحقیق ممکن است از سوی محقق و پژوهشگران مطرح شود و ارشاد تأیید کند. ما حتی قصد داریم رساله‌ها و پایان‌نامه‌های دوره کارشناسی ارشد و دکتری را نیز از نظر چاپ و نشر مورد حمایت قرار

دهیم.

اگر فرهنگ را بمعنای نظری کلمه مجموعه‌ای از آداب و سنن، باور



## سروها ایستاده می میرند

سید محمد تقی میرابوالقاسمی

آ- پی - ۵ - رشت - ۲۰ می ۱۹۱۹

پرونده دکتر حشمت

پس از معاینات اولیه بعد از ورود دکتر حشمت به رشت در یازده می ایشان در دادگاه نظامی در ساعت ۱۰ صبح روز ۱۲ می به شرح زیر محاکمه شدند

رئیس - کاپیتان اسلیوتسکی

اعضاء دادگاه - چهار افسرایرانی

او [دکتر حشمت]، در دادگاه اعلام نمود که سازمان اتحاد اسلام در فرم واقعی خود فقط به قصد مقاومت در برابر حضور و دخالت بیگانگان در ایران تاسیس گردید و او بهمین منظور به آنها پیوسته است و هیچگونه قصد مخالفت با دولت مرکزی را نداشته است و او با فشاری کرد که مهمترین و تنها هدف او مخالفت با دولت انگلیس بوده است وقتی که از او سوال شد چرا پس از آگاهی از این موضوع که او در حقیقت با دولت مرکزی در حال جنگ است و پس از اعلام آمادگی برای تسلیم شدن چرا همچنان بمقابله مسلحانه ادامه داده است هیچ پاسخی نداد ...

شرافت انقلابی و اعتقادی جنگلیها بمبارزه دعوت شده است همه خطرها را بجان خرید و سرفراز و توفنده در برابر دشمن ایستاد تا آنجا که برخلاف ستهای پذیرفته شده در دادگاههای نظامی، افسردادگاه او را که در رد اتهام بانی بودن میرزا و جنگلیها سخن می گفت که «آیا خیال می کنید دست حقیقت ستمکاران را روزی به جزای اعمال خود نمی رساند ..... بیاد کتک می گیرد فریادهای سرهنگ عبدالجواد قریب \* موجب گردید افسران روسی و ایرانی داخل اطاق شوند و جلسه دادگاه متشنج می گردد.

ضمن دعوت از خوانندگان بمطالعه این بخش از کتاب تاریخ انقلاب جنگل نوشته مرحوم گیلک گزارش و بکهم نماینده سیاسی انگلیس در گیلان را آورده و اضافه می نمایم که سند منتشر نشده ای که اینک برای اولین بار در اختیار علاقمندان به تاریخ جنگل قرار می گیرد می تواند بیانگر گوشه هائی از مسایل دادگاه بوده باشد نه همه آن که انتظار میرفت و متن گزارش ویکهم در باره دادگاه چنین است.

Recht, 20th May 1919

### The case of Dr. Hehmat

After preliminary examination on his arrival on 11th inst. Dr. Hehmat was tried by court martial at 10 a.m. on 12th.

President. Capt. Slivitsky  
Members. four persian officers

H. stated that, due to the fact the organization of the Ittehad-i-Islam in its original form was solely opposed to foreign interference in Persia, he had joined them and had never the intention of opposing the Persian government. He asserted that his sole aim was to oppose the British. When asked why ... knowing that he was opposed ...

Shortly before 5 p.m. Dr. Hehmat was led bound to the platform, his feet tied and the rope adjusted round his neck. A proclamation was read out by M. Javad Khan to the people present of whom there were some 2000 and final preparations were made. Just at this point two voices raised in argument were heard above the noising of the women and a demonstration was feared. The cossack guard, who behaved excellently all through, after a curt command loaded their rifles and quiet immediately prevailed.

164/19

Capt. Wickham

در دهه دوم قرن بیستم و همزمان با جنگ جهانی اول یکی از طولانی ترین جنگهای چریکی در شمال ایران بوقوع پیوست که وهبری حداقل چهار سال و نیم آنرا شورای اتحاد اسلام بمعده داشت که سه تن از بنیانگزاران اولیه و سازمان ده تشکیلات مسلحانه آن تا آخرین لحظه های زندگی از پای نشستند و همواره به دشمن «نه» گفتند

کوچک خان در میان برف و سرما جان به جان آفرین سپرد، میراحمد مدنی محکوم به اعدام گردید اما بر اثر افکار عمومی حکم اعدامش به حبس و تبعید تخفیف یافت و تا آخرین روزهای زندگی (سال ۱۳۳۶) بسنگر قلم پناه برد و تسلیم زر و زور نگردید. دکتر حشمت جوان ترین و پرتلاش ترین عضو اتحاد اسلام بود که در ساعت حدود ۵ بعد از ظهر روز چهارم اردیبهشت ماه ۱۲۹۸ چون سروی ایستاده مرد.

از میان سه تن نام آوران و بنیانگزاران نهضت جنگل اگر دکتر حشمت را مظلوم ترین آنان بدانیم از حقیقت دور نشدیم زیرا پس از شهادت او تمام آثار و دست نوشته هایش را بغارت بردند و حتی تنها عکس یادگاری که برای مادرش فرستاده و امضاء نموده بود نیز از بین رفت و دشمنان دیروز و امروز او هر چه توانستند در باره اش گفتند.

اما خوشبختانه خاطره های بازمانده از مرحوم میرزا کوچک خان در سالگرد شهادت دکتر حشمت و یادداشت های مرحوم میراحمد مدنی در روزنامه پرورش (سال ۱۳۲۲) و اخیراً نیز پیدا شدن اسنادی در باره وقایع جنگل و از همه مهمتر انتشار کتاب جدید «تاریخ انقلاب جنگل به روایت شاهدان عینی» به کوشش مرحوم محمدعلی گیلک داوربهای تازه ای را برانگیخته است و در این میان مطالعه حساس ترین وقایع جنگل و از جمله آن گزارش محاکمه دکتر حشمت و دفاعیات وی برای همه رزمندگان سالهای سیاه ستم و استعمار می تواند الگو و غرور آفرین باشد. دکتر حشمت همینکه دریافت در دادگاه دشمن نه دکتر حشمت بلکه آرمان میهن پرستی و انسان دوستی و

سوالات زیاد دیگری پرسیده شد که بیشتر آنها بدون جواب ماند و سرانجام رئیس دادگاه پنج موضوع را که کلیه جرائم زندانی را در بر می گرفت برشمرد و در همه این موارد زندانی منجرم شناخته شد و دو موضوع اصلی آن بقرار زیر بوده است.

۱- محکومیت به خاطر اینکه پس از آگاهی از این موضوع توسط میرزا احمد منشی باشی که او (دکتر حشمت) علیه دولت مرکزی می جنگد خود را تسلیم نکرده است

۲- محکومیت به خاطر آگاهانه دست بردن به اسلحه علیه حکومت ایران

با توجه به پنج جرم وی دادگاه رای می دهد که دکتر حشمت یکتو یاغی است و آگاهانه علیه حکومت ایران دست به اسلحه برده است و او را به مرگ و سبیله چوبه دار محکوم می کند دادگاه در ساعت ۱۲/۵ تعطیل و زندانی به بیرون برده شد. پنج جرم دکتر حشمت و رای دادگاه تنظیم و به کلنل استاروسلسکی عرضه شد و او رای دادگاه را پذیرفت و دستور داد حکم قبل از ساعت ۵ بعد از ظهر همان روز اجرا شود. دادگاه دوباره در ساعت ۲/۵ تشکیل گردید و رای نهائی برای دکتر حشمت خوانده شد سپس سوال شد که آیا چیزی برای گفتن دارد جوابی نداد و درخواست شخص روحانی برای دعا کرد

ویکهم سپس به کیفیت اعدام دکتر حشمت می پردازد که شرح آن در کتابهای مربوط به تاریخ جنگل آمده است اما در همه آنها و در گزارش ویکهم و حتی در نوشته شاهدان عینی (کتاب جدید الانتشار

## بازسازی آرامگاه

### دکتر حشمت

آرامگاه سابق دکتر حشمت شهید راه آزادی که به صورت اتاقکی محقر در جوار مسجد چله خانه رشت برپا بود در اسفند ماه گذشته تخریب شد و هم اینک به همت سازمان میراث فرهنگی گیلان در همان محل و قطعه زمینی به وسعت ۷×۷ متر مربع با هزینه ای معادل ۶۰۰ هزار تومان به گونه ای زیبا آجرچینی و بازسازی می شود.

تاریخ انقلاب جنگل) از آخرین سخنان دکتر حشمت چیزی استنباط نمیشود. محمد علی گیلک می نویسد: دکتر چیزی گفت ولی معلوم نشد چه می گوید؟ اما گزارشگر دیگری که توانسته بود آخرین سخنان دکتر را یادداشت نماید عبارات کوتاه و مختصری را که دکتر حشمت در پای دار و خطاب به مردم بر زبان راند چنین آورده است. «هموطنان عزیز! ای ایرانیان! امروز مرا حلق آویز می کنند و شما را اینجا آورده اند که مرگ مرا به بینید

ولی من اینگونه نمی میرم اطمینان خاطر دارم که روح من همواره با شما و نزد شما خواهم بود، نزد آن ملتی که برایش جنگیدم و برای آن ملتی که برایش آواره شدم، بخاطر آنهایی که اکنون زیر این ستونها (منظور چوبه های دار است) هستیم من برای آنهایی که آگاهانه زندگی خود را فدای میهنشان می کنند، فدای ارتقاء و رفاه و آزادی آن می کنند مرده نیستم اشخاصی چون من جاویدان و زنده هستند، آنهایی می میرند که هم اینک مرا به دار می آویزند قبل از اینکه برای همیشه خاموش شوم از این صحنه مرگ برای آخرین مرتبه فریاد سر میدهم ای مردم ای برداران ایرانی، زنده باد نظام مستقل و آزاد ایران سرنگون باد ارتجاع نابود باد ... مرگ ...

#### منابع مقاله

- \* مدنی می نویسد عبدالجواد قریب متین الملک و شاهزاده اعتبارالدوله سیف الدین بهمن اصرار در اعدام دکتر حشمت داشتند. نقل از روزنامه پرورش، شماره ۲۲، سال ۱۳۳۶ هـ
- ۱- دکتر حشمت و اندیشه اتحاد اسلام در جنبش جنگل (زیر چاپ) از نگارنده مقاله
- ۲- (تاریخ انقلاب جنگل) محمد علی گیلک - نشر گیلکان، رشت ۱۳۷۱
- ۳- گزارش ویکهم شماره ۱۸۴/۱۹ - اف - ار - ۲۴۸ - ۱۲۴۳
- ۴- روزنامه پرورش ۱۰، سال ۱۳۲۲، خاطرات میراحمد مدنی
- ۵- روزنامه اطلاعات شماره سوم اسفند ۱۳۷۰ - ترجمه آخرین سخنان دکتر حشمت از روزنامه آلیک مورخ ۱۳۳۶ به زبان ارضی توسط گریگور قازاریان



یکی از تلخکامی‌های نهضت جنگل، تسلیم دکتر حشمت است به قوای قزاق و یکی از تاثر برانگیزترین لحظات، اعدام اوست در قرق کارگزار رشت.  
متن محاکمه دکتر حشمت بصورت ناقص، جسته گریخته در برخی کتاب‌های مربوط به نهضت جنگل آمده است، متن کامل آن که در کتاب جدید انتشار " تاریخ انقلاب جنگل به روایت شاهدان عینی " تالیف محمد علی گیلک کمیتر فواید عامه نقل شده است و هم اکنون در بازار کتاب موجود است در اینجا برای استفاده خوانندگان درج می‌گردد.  
محاکمه بوسیله سرهنگ عبدالجواد قریب صورت گرفت. سرهنگ قریب از یاران نزدیک وثوق‌الدوله بود که در زمان رضاشاه به درجه سرتیپی رسید و دکتر حشمت یکی از یاران میرزا کوچک‌خان که در راه آزادی وطن سر به دار شد.

س : ما میدانستیم که شما با ما مخالف بوده و حسد و هیجوت موافق نشده و نخواهید شد، به خیالتان ما را اغفال کرده‌اید با آنکه دولت کراراً قانده و پیشوای شما را نصیحت و موعظه کرده و او را از ریختن خونهای ناحق منع نمود چون فایده نکرد، نه شما و نه رفقای شما متنبه نشدید و از این ملامت سزا استفاده کردید لذا این دهنه تصمیم گرفت بهر قیمتی باشد سر شما اشخاص یاغی را از سر مردم بردارد و طوری شما را مجازات دهد که عبرت دیگران باشد. حاج احمد و بستگان او با آنکه به قید قسم به قرآن به ما تسلیم شده بودند با این وصف قریب آنها را نخورده و دستگیرشان نمودیم. دیشب جای خالی بود بینی او و برادرش ابراهیم را در همین باغ بعد از کتک زدن که غش کرده بودند، دستور دادم کشتن کشتن آنها را در همین رودخانه بیا فکندند، وقتی به هوش آمدند حاج احمد را زیر پله عمارت حاج شیخعلی حبس کردند و گفتند بجای غذا ماهی شور گندیده با یک تکه نان خشک به وی بدهند. سزای اشخاصی که با دولت متبوع و یا ولی نعمت خود یاغی شوند جز عذاب و شکنجه چیز دیگری نیست. دولت اقتدار دارد، شما چکاره بودید که با شما صلح یا جنگ کند اگر ما قسم یاد کردیم برای این بود شما را با این تدبیر به جنگ آوریم والا شما مگر به قرآن اعتقاد دارید. من شنیدم میرزا کوچک خان و همراهانش با بی هستند و به قرآن اعتقاد ندارند آیا با چنین اشخاص اگر کسی قرآن قسم بخورد و بعد آنها را دستگیر کند از قرآن صدمه بیند؟  
ج : بله روی همین رویه غلط دولت است که احدی به تأمین به عهد و به قسم عمل او اعتقاد ندارد، باید عمل دولت خارجی به ایرانی اطمینان بدهند. ما مگر دولت خود را نمیشناسیم، هر ابلی را خواست محکوم کند و هر کسی را که یک حرف حساب میزد خواست از بین ببرد اول قسم قرآن خورد بعد به آرزویش رسید. اول قرآن را زیر پا گذاشت بعد با نهایت وقاحت به قتل و غارت و حبس و اعدام پرداخت. بدی است به چنین دولتی نمینوان اعتماد کرد مثل آنکه اگر ما سخواسیم با برادران داخل ایرانی و با قوای شیرازه در رفته همین دولت پوشالی بنای سئیزه را بگذاریم و با از طریق سیاسی با آنها نبرد کنیم واضح است حکومت ایران را در دست میگردانیم و معلاً فرمانفرمای کشور بودیم زیرا همان دولتی که عمل ایران دست نشانده او است کراراً حکومت ایران را به ما پیشنهاد کرد و مبالغی هم پول میداد ولی برای آنکه تاریخ نضات کند که ما برای

مطالیه و دریافت نمایند در اینصورت از شما بیوسم آیا اگر ملت برای تأمین جان و مال خود مالیات را به کسانی بدهد که از او حمایت کرده و متافش را حفظ مینمایند گناهی کرده یا آن دسته که برای نجات آنان سربازی کرده و فداکاری مینمایند حق ندارند به اندازه قوت لایموت از صندوق مالیه استفاده نمایند. آیا سزاوار است ملتی که با یکدین و عرق جبین تمام عمر را به رنج و زحمت مشغول است ما حاصل یک سال کارش را اعمال دولت، مزدوران اجانب و اربابان بی مروت با شلاق و شکنجه از او بگیرند و اطفالش از داشتن ستر عورت محروم باشد. ما آقای قریب، اسلحه را برای برداشتن این خاوها به دوش گرفته و مالیات را جهت صرف پیشرفت این منظور مقدس دریافت کرده‌ایم.  
س : آقای حشمت شما که آمده بودید قنصلخانه انگلیس با حضور من و اعتبارالدوله و میرزا حسین خان صاحب و حاج آقا کوچمفغانی و مزار السلطنه کجوری لرضا خواجه‌ای؟ قول داده بودید برودید کوچک خان و همراهان او را با خود شما تسلیم دولت کرده از خرسبطان پیاده شوید پس چرا به عهد خود وفا نکردید و به قوای دولت تسلیم نشدید، سهل است به نیروی دولت اعلیحضرت شاهنشاهی نیز حمله کرده و جنگ نمودید؟  
ج : خیلی جای تعجب است که سبب این عهدشکنی خود شما ها بودید زیرا به من اقتدر فرصت ندادید تا با میرزا کوچک خان داخل مذاکره شده نتیجه را به شما گزارش دهم. همینکه دولت از تفاتی بین حاج احمد و میرزا در فومن استفاده کرد و جنگال خود را در قلب جنگل فرو برد دیگر برای هیچکس مجالی باقی نگذاشتید، فوراً او را تعقیب و مرا تهدید نمودید. من یک دهنه خیر دار شدم دیدم در محاصره قوای دولت و مظنون حلیف چند ساله خود قرار گرفته و دوست عهدشکنی شناخته شدم. شما بودید که روابط مرا با میرزا کوچک خان قطع کرده و به او گفته بودید به من تأمین و پول زیادی داده‌اید تا حقوق سه ماهه مجاهدین را برداشته و آنان را برای تسلیم حاضر نمایم آیا این مطلب حقیقت داشت آیا شما به من تأمین پول داده بودید آیا من مقصرم یا آنها نیکه به آتش فتنه دامن زده و برای استفاده خود از هیچ عملی روگردان نیستند.

س : شما چکاره اید و نام شما چیست؟  
ج : بنده را شما میشناسید و نام مرا میدانید کارم معلوم است موجب این پرسش چیست؟  
س : چرا شما یاغی شدید و علم طغیان برافراشتید و اسباب خونریزی یک مشت مردم نادان را فراهم ساختید؟  
ج : ما یاغی نبوده و نیستیم ما پشتیبان ملت و دولت بوده و برای اینکه این ملت خراب آلود را از جنگال اجانب و ستمکاران نجات دهیم قیام کرده‌ایم. بدیهی است قیام ما را مرتجعین و مخالفین طور دیگر تفسیر کرده ما را دزد و یاغی و طاغی معرفی نمودند البته حق چیزی نیست که به میل به کسی بدهند ما تا توانستیم به بند و موعظه پرداختیم و دولت را به اصلاح امور و قطع ایادی ستمکاران و رفا حال زارعین دعوت کردیم و جز خیر و صلاح جامعه منظوری نداشته و نداریم.  
س : پس چرا اسلحه شده از مردم پول و مالیات میگردانید؟  
ج : وضعیت مملکت و کارهای بی‌رویه مأمورین دولت و دخالت بیگانگان در کلیه شئون کشور به ما اجازه داد که اسلحه برداشته در راه استقلال و آزادی ایران فداکاری کنیم و خود شما میدانید که پیش از جنگ و بعد از جنگ بین المللی اوضاع ایران چگونه بود. مالیات را ملت برای حفظ ناموس و جان و مال خود به دولت میپردازد، وقتی هیچک از آنها تأمین نشود، وقتی اجانب مرکز مملکت را در تحت فشار و اختیار خود در آورده و در تمام شئون ملی ما دخالت و هر روز به نیرنگی ما را مشغول کنند و از منابع ثروت که خداوند در این کشور به ودیعت نهاده نگذارند ما بهره‌مند شویم و حتی برای افراد ملت نه امنیت و نه حیثیتی باشد و تمام منابع ثروتش در مقابل قرضه در گردول خارجی قرار گیرد و حکام و مجریان قانون با دادن پول حکومت شهرستانها را خریداری نمایند، با هر حاکمی یک نفر نمایند بیگانگان باشد که با نظری او انجام مأموریت شود تا به منافع اتباع خارجه خسرانی وارد نگردد و گذشته از آنکه اتباع روس و انگلیس و عثمانی از دادن مالیات معاف باشند بستگان و پیوستگان با آنها نیز مالیات ندهند و مالیات را فقط از یک مشت مردم بیچاره با شکنجه و زور

### شرح کامل محاکمه اعدام

# دکتر حشمت جنگلی



دکتر سیدحسن تائب

## خالوزاله

XALUZALE

«خالو» به آلوچه ترش جنگلی گویند که (میوه درختچه‌ای است به نام «خالودار» = درخت گوجه وحشی». این درختچه ارتفاعی در حدود ۲ تا ۳ متر دارد و دارای شاخه‌های متعدد و خارهای فراوان است. در دامنه کوهستانها، جنگلهای کم درخت، حاشیه پرچین‌ها و باغها می‌روید. ۱

هسته آن چسبان «دوچک Dučak» که در میوه نارس نرم و شکننده بوده و در داخل آن مایع لزج و تلخی به نام «زله zale» وجود دارد. بتدریج با بزرگ شدن و رسیدن میوه، هسته آن سخت و چوبی و مایع داخل آن به مغز تبدیل می‌گردد.

در میوه نارس چون جدا کردن هسته از گوشت مقدور نیست لذا هنگام خوردن گوشت، هسته و مایع زله با هم خورده می‌شوند و مزه ترش گوشت و تلخ هسته در دهان حس می‌گردد.

«خالو» به صورت نویر در بازار میوه، به فروش می‌رسد و علاقه‌مندان فراوان دارد. در روستاها نیز کودکان در خوردن آن افراط می‌کنند.

مردم گیلان به تجربه می‌دانستند که در فصل بهار و آمدن «خالو» به بازار و خوردن آن در بسیاری از افراد مخصوصاً کودکان، گذشته از عوارض گوارشی چون (اسهال، استفراغ، بی‌اشتهایی و امتلاء)، کمخونی خاصی نیز ایجاد می‌شود، که با (پریدگی رنگ، پف آلودگی صورت، سرگیجه، سستی و ضعف عمومی) مشخص می‌شود که مجموع این حالات را تحت عنوان «خالو زاله» بیان می‌داشتند. لذا «خالو زاله» عبارتست از: «کم خونی خفیفی از نوع «همولیتیک» ۲ که از متلاشی شدن زودرس گلبول قرمز حاصل می‌گردد».

علت بروز بیماری «خالو زاله» مشابه «باقلا زاله» است ۳، با این تفاوت که در «باقلا زاله» شدت بیماری بیشتر و نیاز به درمان و تزریق خون دارد، ولی در «خالو زاله» علائم بیماری خفیف و احتیاج به مداوای خاصی ندارد.

از نظر درمان در گذشته توصیه سنتی استفاده از «اربا دوشاب» ۴ بود.

امروزه توصیه در عدم استفاده از میوه خام و نارس است مخصوصاً در نزد کودکان. (تجربه ثابت نموده که نه تنها «خالو» بلکه آلوچه پرورشی نیز اگر نارس و خام خورده شوند ایجاد «خالو زاله» می‌نمایند.)

### اصطلاحاتی در باره خالو:

۱- خالو آبه: نوعی خورش که با آلوچه نیمه رسیده درست می‌کنند. مواد متشکله آن عبارتست از (گوجه سبز نیمه رسیده، آرد برنج، گیاهان معطر «نعناع، خالواش، چوچاق» شکر، تخم مرغ.)

۲- گابه خالو: نوعی آلوچه وحشی به بزرگی گردو، دیررس و دارای شکل کشیده و گوشه‌تالو.

۳- خالو خوتول: رُب آلوچه ترش.

۴- خالو سردراز: «درار» پاره‌ای از گیاهان معطر چون، خالواش، یبنة، چوقاق ... را با نمک در «نمک یار» = طبقی سفالین» که ساییدنیها را در آن می‌سایند «ساییده» به صورت خمیری در می‌آورند ... درار چاشنی بعضی از غذاها و میوه جات مانند آلوچه، خیار، مرکبات ترش، شربت غوره، ماست و خیار و ... می‌باشد. در رسم سنتی هنگام خوردن آلوچه مقداری درار را روی آن نهاده و در دهان می‌گذارند. به صورت کنایه به رفتار، کردار، و پوشاک نامناسب و ناموزون گویند.

۵- خالو فشکن: آلوچه ترش را با درار در نمک یار می‌کوبند. از عصرانه‌ها می‌باشد. گاه برای رفع و یار به زنان باردار می‌دهند.

### توضیحات

- ۱- دکتر علی زرگری. گیاهان دارویی. جلد اول. صفحه ۵۸۰.
- ۲- متلاشی شدن گلبول قرمز خون زودتر از موعد طبیعی.
- ۳- رجوع شود به مجله «گیله‌وا» شماره اول. سال اول. صفحه ۳۰.
- ۴- شیر «خرمالوی وحشی».

## اطلاعیه

همزمان با کنگره بزرگداشت ملا عبدالرزاق فیاض لاهیجی که در تیر ماه سالجاری در لاهیجان برگزار می‌گردد، در نظر است نمایشگاهی از آثار نویسندگان و پژوهشگران گیلانی در زمینه‌های مختلف تشکیل گردد. بدینوسیله از عموم شعراء، نویسندگان و پژوهشگران گیلانی در اقصی نقاط کشور دعوت میشود یک نسخه از هر اثر چاپ شده خود را به نشانی لاهیجان - اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی ارسال فرمایند. بدیهی است پس از پایان کنگره نسبت به عودت کتب اقدام خواهد شد.

اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان



حج حاجی

# پرنندگان

## در باور مردم گیلان

## و دیلمستان

محمود پاینده لنگرودی

همولابتی‌های عزیر

روایت‌های (افسانه‌های پرنندگان) در حای جای گیلان دگر گونه است. اگر در این زمینه چیزی به یاد دارید به آدرس مجله نویسد و بر این مجموعه بیزانند.

پرستو = (حج حاجی)

haj-hajey

انواع این پرنندگان مهاجر، با نسیم بهاران به گیلان می‌آیند و زیر بام‌خانه‌ها و دکان‌ها لانه می‌سازند و از کسی آزار نمی‌بینند و در آغاز سرما، از این دیاران به سرزمین‌های دور دست می‌روند.

برگردان فارسی (حج حاجی، خانه کرایه فاگیره) این است: «از پرستو، کرایه خانه می‌گیرد» به آدم‌های خسیس و پول دوست می‌گویند. نظیر این زبانزد فارسی (از آب کره می‌گیرد)!

\*

می‌گویند: پرستوها می‌آیند و لانه می‌سازند و تخم می‌گذارند و جوجه‌ها را پرواز می‌دهند و بعد ..... همگی به مکه (حج) پرواز می‌کنند و پدر و مادر، بر سنگ مکه می‌میزند و سال دیگر، جوجه‌های سال پیش، به لانه (پدر و مادر) باز می‌گردند و لانه را بازسازی می‌کنند و تخم می‌گذارند و جوجه‌ها را پرواز می‌دهند و .... و به همین دلیل به (حج حاجی) زبانزد شده اند.



(بمناسبت پانزده اردیبهشت، سی و چهارمین سالگرد خاموشی محمد علی افراشته، شاعر گیلکی سر او مردمی گیلان)



بشکنی ای قلم ای دست اکر  
بیچی از خدمت محرومان سر

بهزاد موسایی

## افراشته و هنر تمایش

محمد علی افراشته (۱۳۳۸-۱۲۸۷ ش) در زمره نویسندگان و شاعرانی است که خواننده گیلکی زبان با آثار او آشناست. بسیاری از اشعار این شاعر طنزسرا، داستان نویس و روزنامه نگار گیلانی، در این سرزمین از اقبال خوبی برخوردار بوده است و غالب اشعار وی حتی به زبانهای روسی، ترکی و بلغاری برگردانده و ترجمه شده است. در اینجا سعی نگارنده این سطور بر شخصیت نمایشنامه نویسی و معرفی آثار صحنه‌ای، افراشته متمرکز است که بنظر رسید برای خوانندگان فارسی زبان زیاد آشنا نباشد، اما بد نیست پیشتر به ذکر شمه‌ای از زندگی او نیز پرداخته شود.

محمد علی افراشته فرزند حاج شیخ جواد مجتهد باز قلعه‌ای است، که در سال ۱۲۸۷ ش. در رشت بدنیا آمد. پدرش، در جامعه اهل علم، کم و بیش ثروت و نفوذ و کبابیایی داشت. ولی مادرش یک دختر ساده روستایی بود. از این رو، تا پدر زنده بود، محمد علی اجازه پا گذاشتن به خانه رسمی پدر نیافت و شاید همین انگیزه سبب گرایش بیش‌تر او به مادر و محیط روستای خانواده مادری گشت. افراشته پس از فرا گرفتن تعلیم و تربیت توسط مادرش و نیز اندکی پس از فراغ از تحصیلات مقدماتی، وارد خدمات اجتماعی شد و دوره تحصیلاتش را ناتمام گذاشت و ناگزیر به شغل‌های مختلفی دست‌زد که غالباً با روحیه‌اش سازگار نبودند.

وی با دلالتی، فروش گنج، شاگرد پادوئی در شرکت‌های ساختمانی، دلالتی بنگاه‌های معاملات ملکی، کار در شهرداری با عنوان معمار، آموزگاری، هنرپیشگی تئاتر، مجسمه سازی، نقاشی و خلاصه روزنامه نگاری و شاعری و نیز مدیریت و سردبیری روزنامه فکاهی «چلنگر» گذران زندگی می‌کرد.

در خلال همین سالها افراشته جوان با ذوق و احساسی پرشور و دلی آکنده از محبت و بشر دوستی و نسرت از استعمارگران و کار فرمایان و مالکین

واقعیات تلخ روزگار خود را از نزدیک تجربه میکرد و کینه او نسبت به عاملین این شرایط ضد بشری فزون‌تر می‌شد. بتدریج افراشته بر اثر کسب تجربه و مطالعه در کتابخانه تازه تاسیس «جمعیت فرهنگ رشت» به سال ۱۲۹۵ ش و با اتکا به ذهن پرسشگر و روحیه سرشار از آزادی خویش، با عناصر اصلی فرهنگ و آداب و رسوم مردم گیلک آشنا شد و پیوندی معنوی پیدا کرد. در همین ایام کشمکش‌های سیاسی، محمد علی جوان را که سری پرشور داشت بیدان سیاست کشاند و قریحه شاعری را در او برانگیخت. وی فعالیت قلمی‌اش را در سنین نوجوانی با نوشتن اشعار گیلکی برای روزنامه‌ها و مجلاتی که در رشت منتشر می‌شد آغاز کرد. چنان‌که در مدت کوتاه اشعارش در رشت مکرر بچاپ میرسد و با نام «راد باز قلعه‌ای» شهرت یافت.

محمد علی افراشته در «نخستین کنگره نویسندگان ایران» که با حضور عده‌ای از شعرا و نویسندگان ایران و شوروی در سال ۱۳۲۵ ش تشکیل یافت با ملک الشعرا بهار، علی اکبر دهخدا، صادق هدایت، دکتر پرویز نائل خانلری، احسان طبری، نیما، جلال آل احمد و ... آشنا شد. افراشته در این کنگره دو قطعه از اشعارش بنام «پالتو چهارده ساله» و «شغال محکوم» را قرائت کرد.

محمد علی افراشته در نوزدهم اسفند ماه ۱۳۲۹ ش روزنامه نوظهور فکاهی سیاسی و اجتماعی «چلنگر» را به منظور ترویج افکار و ترویج تجدد و آزادیخواهی با شعار: بشکنی ای قلم ای دست اکر، بیچی از خدمت محرومان سر، در تهران بنیاد نهاد.

این روزنامه که در شکل و محتوا با معیارهای رایج روز، یکسره متفاوت و مغایر بود به مدیریت و سردبیری افراشته هفته‌ای دو شماره در تهران و در قطع ۲۵ x ۳۵ یک رنگ در چهار صفحه به قیمت دو ریال انتشار یافت. افراشته تعریف میکرد، وقتی میخواستم

روزنامه منتشر کنم روی انتخاب نام روزنامه خیلی فکر کردم و در این مورد با دوستان دور و نزدیک به مشورت پرداختم. در این میان هر کسی به ذوق و سلیقه خود نظری داد و نامی انتخاب کرد مرحوم صادق هدایت «نام چلنگر» را به من پیشنهاد کرد من آنرا پسندیدم و روزنامه را با این نام منتشر کردم.

روزی که این روزنامه منتشر شد. من قرار و آرام نداشتم. از این خیابان به آن خیابان و از جلوی بساط این روزنامه فروش به بساط آن روزنامه فروش میرفتم و به دست مردمی که روزنامه می‌خریدند نگاه میکردم تا ببینم روزنامه مرا چقدر می‌خرند. غروب همان روز به کافه فروسی (خیابان اسلامبول) که پاتوق هدایت و سایر دوستان بود آمدم. هدایت هنوز نیامده بود ولی چند تن از روشنفکران و کرسی‌نشینان کافه فردوسی جمع بودند. با دیدن من هر کدام به نوعی اظهار نظر کردند ولی اکثریت این گروه روزنامه مرا نپسندیده بودند و میگفتند سوزها و مطالب آن پیش پا افتاده است. من هم مثل بچه‌های یتیم و کتک خورده پشت میز کز کرده بودم که هدایت آمد. از دور بطرفم آمد مرا بوسید و انتشار چلنگر را تبریک گفت. پس از چند لحظه گفتیم این برویچه‌ها از روزنامه من خوششان نیامده، خنده‌ای کرد و گفت: شانس آوردی اگر اینها از روزنامه تو تعریف می‌کردند بد بود و من ناامید میشدم. روزنامه تو مال اینها نیست. مال مردم جنوب شهر و زاغه نشینانی است که فقط دو کلاس اکابر سواد دارند.»

زبان چلنگر ساده و جدی و کاملاً به دور از شوخی‌ها و لفظ‌رایج در سایر مطبوعات بود و طنز آن در محتوا و موقعیت‌هایی که در بطن مطلب جریان داشت ظاهر می‌شد. مطالب آن جز یک داستان که یا به قلم خود افراشته بود یا محمدی نام، تماماً شعر بود. چلنگر بارها و بارها توقیف شد و یکبار نیز محل اداره آن که همان خانه مسکونی افراشته و زن و فرزندانش بود به دستور وابستگان دربار و دیگر دستیاران مزدور مورد

مجموع قرار گرفت و به غارت رفت. با این همه چلنگر تا کودتای ۲۸ مرداد ماه ۱۳۳۲ انتشار یافت، پس از آن بدلیل خطری که برجسته‌ترین هنرمندان راه ملت را تهدید میکرد، افراشته ناگزیر یک چند متواری و زندگی مخفی را شروع کرد. وی آنقدر در زندگی با مردم محروم جامعه، عجین شده بود که در دوران زندگی مخفی خود در تهران بندرت در خانه می‌ماند، او که به فن گرم و هنرپیشگی تئاتر آشنا بود، هر روز در قیافه و لباسی مبدل به میان مردم می‌آمد، در حالیکه ماموران شاه، در بدر به دنبال او می‌گشتند او در بهار، تریچه، پونه و چغاله بادام می‌فروخت. در شب عید ماهی‌های زنده و کوچک را برای هفت سین، به مردم عرضه میکرد.

افراشته در سال ۱۳۳۴ در حالیکه خود را به هیأت یک تاجر گرم کرده بود طی یک سفر اجباری به شوروری و بعد از انصراف از اقامت طولانی در مسکو رهسپار کشورهای بالکان از جمله بلغارستان گردید.

افراشته در مهاجرت به فاصله یکی دو سال، زبان بلغاری را فرا گرفت و توانست داستانهایی به زبان بلغاری بنویسد. وی قبل از آموختن زبان بلغاری نیز با «دیمتر بلاگوف» طنز نویس بلغاری آشنا شد. این طنز نویس، به زبان ترکی هم مسلط بود. افراشته داستانهایی و اشعار خود را به زبان ترکی برای «دیمتر بلاگوف» ترجمه میکرد و او آنها را از ترکی به بلغاری برمی‌گرداند. ضمناً افراشته در تمام مدت اقامت در بلغارستان، با روزنامه فکاهی «استرشل» (زنبور قرمز) همکاری داشت.

یکی از کارهای جالب افراشته در بلغارستان، نوشتن داستان «دماغ شاه» است. داستان دماغ شاه برداشتی است از حوادث ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ش. هنگامیکه شاه از ایران گریخت، مردم مجسه‌های او را سرنگون کردند و شکستند. پس از ۲۸ مرداد هنگامیکه شاه به کمک «سیا» مجدداً به سلطنت رسید دستور داد که تمام خرده شکسته مجسه‌ها را جمع کنند و از آن یک مجسه بزرگ بسازند نوکران شاه به تکسپو افشاده و به جمع‌آوری قطعات شکسته می‌پردازند و آنها را به هم وصل می‌کنند. اما متوجه می‌شوند دماغ شاه گم شده است. گزارش به شرف عرض قیله عالم میرسد. دستور همایونی صادر می‌شود که برای یافتن دماغ قیله عالم، همه خانه‌ها باید بازرسی شود. ماموران هم هر چیزی را که شبیه دماغ بود در هر خانه‌ای می‌یافتند صاحبش را به جرم قیام بر علیه سلطنت و قانون اساسی بازداشت میکردند. اشخاصی که با دیگران دشمنی داشتند دماغ سنگی، چوبی یا آهنی می‌ساختند و در خانه آنها می‌انداختند و به ماموران خبر میدادند که فلانی دماغ شاه را در خانه خود مخفی کرده است.

افراشته در آخرین سال زندگی خود مجموعه‌ای از آثار طنز خود را تهیه کرده بود که با عنوان «دماغ

شاه» در صوفیه بلغارستان منتشر کند ولی متأسفانه زندگی به او امان نداد. این مجموعه پس از مرگ افراشته در بلغارستان منتشر شد، که متأسفانه هنوز فرصت ترجمه آن به فارسی فراهم نیامده است. محمد علی افراشته چهار سال عمر خود را در صوفیه بسر برد و در حالیکه ذهنش سرشار از خلاقیت و قلیش مالامال از عشق به مردم رنجیده بود، بر اثر سکت قلبی در ۱۵ اردیبهشت سال ۱۳۳۸ در بلغارستان درگذشت و دور از وطن در صوفیه بخاک سپرده شد.

داستانها و نمایشنامه‌های افراشته نیز مانند اشعار او، از زندگی توده محروم جامعه مایه می‌گیرد و اختلاف فاحش طبقاتی، فقر و محرومیت و بیکاری را که دامنگیر طبقه محروم است در مقابل زندگی پر تجمل اشراف، تجار و سایر زالوهای اجتماع به تصویر می‌کشد و خواننده بی‌نظر و بی‌طرف رانیز با خود در محکوم ساختن رژیم‌هایی که این همه تبعیض، نتیجه حاکمیت آن است همصدا میکند.

افراشته معتقد بود همانطور که پزشک برای معالجه بیمار، گنه‌گنه تلخ را در پوششی از شیرینی به او می‌خوراند، شاعر و هنرمند نیز باید با زبان مردم در قالب طنز، بیان دردها و خواسته‌های جامعه، راه رهایی و مبارزه را به آنها بیاموزد.

آثار افراشته قبل از مهاجرت همگی در روزنامه چلنگر چاپ شده است همچنین «چهل داستان» و «نمایشنامه‌ها، تعزیه‌ها و سفرنامه طنز پشت پرده قو» و اشعارش به کوشش نصرت الله نوح گردآوری و انتشار یافته است. علاوه بر آنچه ذکر شد، برگزیده اشعار فارسی و گیلکی افراشته، به کوشش و گردآوری م.ا. به آذین (۱۳۵۸) و گزیده ادبیات گیلکی (۱۳۵۸) و گیلان در قلمرو شعر و ادب (۱۳۵۵) توسط شادروان ابراهیم فخرانی گردآوری و انتشار یافته است.

مقالات و خطابه‌های گوناگونی با امضاء افراشته و یا مستعار (رادباز قلعه‌ای، معمار باشی، چلچله زاده، راد قلعه‌ای و ...) در مجلات و نشریات گوناگون باقی مانده است که به همین مختصر از آنها می‌گذریم و به سراغ نمایشنامه و تعزیه‌های وی می‌رویم. ۲

نمایشنامه‌نویسی نیز از جمله رشته‌های مورد علاقه افراشته بود، افراشته در سالهای جوانی مدتی در تئاتر کار کرده بود و می‌دانست که یک نمایشنامه خوب چقدر در بیداری تماشاگران اثر دارد، به همین جهت سوزنهائی را که برای نوشتن نمایشنامه مفید تشخیص میداد بصورت پین درمی‌آورد. آنچه مسلم است بانگاهی به آثار و سال‌نگارش آنها پی می‌بریم که ذوق نمایشنامه نویسی زود به سراغ افراشته آمده و این کشفی بود که به گفته خودش در سالهای جوانی که در هنر پیشگی تئاتر کار میکرد بدان دست یازید.

نخستین ویژگی آثار نمایشی افراشته آن است که او توانست میان «واقعیت گرای» عصر خویش، که مبتنی بر نمودار ساختن حقایق عام و روزمره و عادی است، و ذات کمدی‌های اجتماعی و اخلاقی که همانا غسافلگیری خسته‌آور از طریق عرضه کردن یک موقعیت استثنایی است، تلفیقی جذاب، منطقی و مورد پسند و قبول ایجاد کند. و این تا بدانجا رسیده که او را به حق طنزنویس «واقعیات ساده روزانه» عصر خویش دانسته‌اند. دیگر مشخصه بارز آثار افراشته این است که در عین کوتاهی، بسیاری از ظرایف طنزنویسی را در خود ذخیره دارد. افراشته به نمایش یک موقعیت اکتفا نمیکند، بلکه در بسیاری از آثارش، یک موقعیت را می‌سازد، بعد آنرا «وارونه‌سازی» کرده و از سویی به موقعیت می‌نگرد. غالب مغلوب می‌شود و مغلوب غالب. این تغییر جهت حرکت در عمل صحنه‌ای نمایش موقعیت، همیشه با دگرگونی اشخاص اصلی و یا جابجایی نقش آنان انجام می‌شود. بخاطر همین تعدد لحظات شیرین و مفرح، طنزهای افراشته از «ضرب و آهنگی» سریع برخوردارند. طنز افراشته، طنز فروریختن ارزشهاست ارزشهای اجتماعی، سیاسی، اخلاقی و در نهایت انسانی. افراشته بی‌محایا به تمام ارزش‌هایی که اشراف و ثروتمندان پول‌پرست برای خود ساخته و پرداخته‌اند حمله میکند و آنها را بی‌ارزش جلوه می‌دهد. موضوع نمایش‌های افراشته، هجو صفات زشت انسانی است. حسادت، فساد اخلاقی، بی‌بندوباری، زیادخواهی، زیادگویی و ...



عناصر نمایش افراشته همگی انسانهایی هستند که در زندگی روزمره با آنها برمیخوریم. عناصری که هیچکدام نقش برجسته‌ای ندارند و آنچنان قهرمانی نیستند که در هنگام نمایش این نمایشنامه‌ها ناگزیر به انتخاب ستاره دست اول آن باشیم و همه پرسوناژها در عرض همدیگر قرار دارند و تقریباً همگی جزء لازم نمایشنامه‌اند. به گونه‌ای که انگار تصادفی با آنها برخورد کرده‌ایم و برحسب اتفاق حرفها و دردهایشان را شنیده‌ایم. ۳

افراشته با نوشتن نمایشنامه‌های کمدی اجتماعی و انتقادی عمیق که نشانه بینش سیاسی و اجتماعی اوست، توجه تمام محافل ادبی تهران را بخود جلب کرد و به نویسندگان و شاعران روزنامه‌های تهران درس تجدد و آزادیخواهی داد.

نخستین نمایشنامه افراشته اثریست تحت عنوان «کمدی اخوی‌زاده» که در اسفند ماه سال ۱۳۲۶ انتشار یافت. کمدی اخوی‌زاده، قبل از چاپ در چند جا به نمایش درآمد و در خرداد ماه ۱۳۲۵ از رادیو تهران پخش شد، در سال ۱۳۳۰ نیز در سالن کانون جوانان دموکرات ایران و کانون هنرپیشگان پیروز در تهران و گیلان بر روی صحنه رفت که فوق‌العاده مورد توجه و استقبال قرار گرفت. ۴

این نمایش حسابگری حاجی پولداری را مورد انتقاد قرار می‌دهد که همه مسایل زندگی را از دریچه منافع خود می‌بیند. او به برادرزاده خود که به عنوان راننده در استخدامش هست اجازه نمی‌دهد که به او عمو بگوید. زن حاجی و دخترش نیز هر یک به نوعی این راننده زحمتکش را مورد تحقیر قرار می‌دهند. ولی هنگامیکه متوجه می‌شوند که برنده جایزه لاتاری شده و بزودی صاحب پول و پله می‌شود دور او را می‌گیرند تا دختر خود را به او قالب کنند.

«شوهر خواهر» نمایشنامه بعدی افراشته است. این اثر به لحاظی موفق‌ترین و در عین حال بحث‌برانگیزترین نمایشنامه وی محسوب می‌شود.

افراشته قبل از نوشتن این نمایشنامه، سوژه آنرا در یک داستان مورد استفاده قرار داده بود که با عنوان خواب‌نما در مجموعه «مکتب نو» و روزنامه چلنگر چاپ شد. اما چون سوژه آن کشتی و گيرائی کافی برای نمایشنامه داشت، آنرا بصورت پاورقی منتشر کرد. در این نمایشنامه تروریستها به یک حاجی بازاری تلفن می‌کنند که مبلغ معینی پول را به کسی که به خانه‌اش می‌فرستند بپردازد در غیر این صورت او را ترور خواهند کرد. از فضا، مردی آب حوضی، اهل آذربایجان، بامید پیدا کردن کاری، در خانه حاجی را می‌زند و حاجی به خیال اینکه این مرد، فرستاده تروریستهاست او را به داخل خانه می‌آورد و ضمن تعظیم و تکریم می‌خواهد خواهر بیوه خود را به عقد او درآورد تا از شر تروریستها درامان باشد. اما هنگامی که به محضر دار تلفن می‌زند و حاجی متوجه می‌شود تلفن اول از طرف تروریستها نبوده و دوست

حاجی با او شوخی کرده است در اینجا چهره واقعی حاجی نمایان می‌شود و فوراً به شهربانی تلفن می‌زند که یکی از افراد فرقه دموکرات را دستگیر کرده و می‌خواهد برای تحویل و بازداشت او مامور بفرستند. از دیگر متون نمایشی افراشته که چاپ شده و آنهایی که هنوز فرصت چاپ و نمایش فراهم نیامده می‌توان، «کمدی مسخره بازی» «کمدی خودکشی» (درازه و کوتاهه) و «هرج و مرج» و ... را نام برد.

تعزیه نیز یکی از قالبهای هنر سنتی ایران است که در آثار افراشته جای چشمگیر دارد. افراشته با بکار بردن آهنگهای شورانگیز در روحیه حاضرین کشتی توام با تأثیر ایجاد کرده و از بعد حماسی این قالب زیبا و ظریف برای آگاهی و بیداری مردم مدد می‌گیرد. سادگی کلام و روانی شعر در تعزیه‌های افراشته، از ایجاز به اعجاز می‌رسد و جملات و کلمات چنان باری را بدوش می‌کشد که انسان از مشاهده آن به حیرت می‌افتد. بدرستی می‌توان گفت مبدع و مبتکر استفاده از این شیوه سنتی، در مبارزه با کهنه‌پرستان سیاسی افراشته است.

اشخاص تعزیه افراشته نماینده و میانگین یک قشر، یک حرفه، یک تفکر و یک عملکرد ویژه اجتماعی هستند که صحنه تئاتر را در می‌نوردند و توانایی فاصله‌گیری از صحنه سالتی را که همانا اجراء در میان مردم و فضای باز خیابانی و میدانی است نشان می‌دهند.

نخستین تعزیه افراشته اثریست تحت عنوان «تعزیه در بخشداری» که در شماره دوم سال اول روزنامه چلنگر انتشار یافت. در این تعزیه نقش بخشدار، رئیس ژاندارمری و مالک ده که در استعمار و سرکوبی دهقانان محروم هماهنگ عمل می‌کنند تشریح شده است. مالک در ازای غارت دهقانان، وسایل رفاه بخشدار را تأمین می‌کند و پول تریاک و کیل‌باشی را با دست و دل‌بازی می‌پردازد فقط یک توقع از هر دو دارد و آن اینکه مثنوی حسن و مثنوی حسن‌ها را به چوب و فلک ببیندند و تحویل زندان بدهند تا دیگر دهقانی به اسب خان یابو نگوید و دسترنج یکساله خود را به خان تقدیم کند. «قبله عالم» اثر دیگر این نویسنده است که به مناسبت شکست توطئه شوم نهم اسفند ماه ۱۳۳۱ دربار و ارتجاع نگاشته شده است. در این تعزیه، نقش سفارت آمریکا در طرح توطئه‌ها علیه مردم ایران و برانداختن حکومت ملی دکتر محمد مصدق، نقش افسران توطئه‌گر بازنشسته، رجاله‌های درباری، روسپیان، چساقوکشان، قساقچی‌ها و تفاله‌های اجتماع بخوبی تصویر و نشان داده شده که چگونه همه ارازل و اوباش با پولهای سفارت آمریکا به حرکت درآمده‌اند.

از دیگر آثار تعزیه افراشته می‌توان «تعزیه در کوره یزخانه» و «تعزیه دیوان بلخ» ۵ و ... را نام برد. پس از افراشته شاعران و نویسندگان بسیاری در غالب گفتارهای گیلکی و نمایشنامه‌های دکاهی سیاسی و

اجتماعی در صحنه‌های تئاتر اشعاری سرودند. اما هیچ یک افراشته نشدند. ■

### پانویس

- ۱- روزنامه کیهان، چهارشنبه ۱۸ بهمن ۱۳۵۷، سخنرانی نصرت‌الله نوح در دانشگاه تهران
  - ۲- افراشته داستانهایی هم بر مبنای سیاستهای حزبی نوشت و در آنها نظریه سیاسی را به جوهر هنری مقدم دانست. ناموفق‌ترین نوشته‌های افراشته، همین‌ها هستند. این داستانها چون به انتقاد مستقیم می‌پردازند، جنبه‌ای تبلیغی می‌یابند و چون از طرح و شخصیت پردازی محکم برخوردار نیستند، به مقاله‌ای خسته کننده بدل می‌شوند. در واقع، افراشته درست در جاهایی که می‌کوشد حزبی خوبی باشد، هنرمند بدی است.
  - ۳- بگفتن کستانتین سرگیویچ استانیلاوسکی (۱۸۶۴-۱۹۴۸) بازیگر، کارگردان، نظریه‌پرداز روسی و تئاتر هنر مسکو (۱۸۹۸) در تئاتر بازیگر کوچک وجود دارد، اما نقش کوچک وجود ندارد.
  - ۴- نمایشنامه ناچرا، جزئیات و هرج و مرج نوشته محمد علی افراشته در سال ۱۳۲۵ش در کانون هنرپیشگان پیروز بر روی صحنه رفت. این کانون در مهر ماه ۱۳۲۵ در رشت به همت محمد رئیس‌زاده که به کلوب حزب توده راه یافته بود با همکاری هادی تقوی و احمد برومند تاسیس و در آذر ماه ۱۳۲۵ با بسته شدن کلوب حزب توده منحل شد.
  - ۵- تعزیه دیوان بلخ در ابتدا بوسیله شاعر گرانمایه مردمی، خسرو پهلور سروده شده بود. خسرو پهلور این شعر را برای چاپ به افراشته داده بود، اما افراشته پس از خواندن آن متوجه شد که شعر می‌تواند گسترش و گيرائی بیشتری داشته باشد و به همین جهت با جلب نظر پهلور مشترکاً در بازآفرینی آن اقدام کردند.
- ### منابع و مآخذ:
- ۱- روزنامه چلنگر از ۱۹ اسفند سال ۱۳۲۹ تا ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲
  - ۲- برگزیده اشعار فارسی و گیلکی محمد علی افراشته، گردآورنده، م. ا. آذین
  - ۳- گیلان در قلمرو شعر و ادب، گردآورنده، ابراهیم فخرائی
  - ۴- گزیده ادبیات گیلکی، گردآورنده، ابراهیم فخرائی
  - ۵- مقدمه، چهل داستان طنز، محمد علی افراشته، به کوشش نصرت‌الله نوح
  - ۶- مقدمه، نمایشنامه‌ها و تعزیه‌ها و سفرنامه طنز، محمد علی افراشته، به کوشش نصرت‌الله نوح
  - ۷- تاریخ نمایش در گیلان، فریدون نوزاد
  - ۸- تاریخچه تئاتر در گیلان، تحقیق و تألیف، علی‌حاج علی‌سگری
  - ۹- دنیای سخن آبان ۶۹ شماره ۳۵، غلامعلی لطیفی
  - ۱۰- انجمن فرهنگ در رشت، دنیا شماره ۳ سال دوم- دوره چهارم ۱۳۵۹- احسان طبری
  - ۱۱- شمه‌ای در باره تاریخ جنبش کارگری ایران - عبدالصمد کامبخش
  - ۱۲- تاریخ جراید و مجلات ایران چهار جلد، محمد صدرهاشمی
  - ۱۳- صد سال داستان‌نویسی در ایران جلد اول حسن عابدینی

## خواننده عزیز

اگر گیله‌ها را می‌پسندید و با آن همراه هستید به هر طریق ممکن که می‌توانید آن را حمایت کنید.

## در چه ماهی از سال هستیم؟

و بالاخره رسیدیم به پایان سئوالات خود که در هر شماره گیله‌ها از خود می‌پرسیدیم. در چه ماهی از سال هستیم؟ در شماره گذشته گیله‌ها شرح «سیما» یعنی نهمین ماه از سال سنتی و قدیمی گیلان را آوردیم و اینک به شرح دهمین ماه یعنی «دیه ماه» می‌پردازیم و پرونده این سئوالات هر ماهه را می‌بندیم. لازم به توضیح است که شرح ماه یازدهم «ورفن ماه» و دوازدهم «اسپندار ماه» را سال گذشته در شماره‌های اول (تیرماه) و دوم (مرداد ماه) گیله‌ها که مصادف با همان ماههای سال دیلمی بوده است به تفصیل آورده بودیم.

دیه ما die mā

این ماه در گیلان به صورتهای گوناگون : de - دیا diā و دی dei دیر dyer و در مازندران دیی dāi - ده deh - دین din تلفظ می‌شود.

«دیه ماه» مطابق جدول گاهشماری زنده یاد مظفری (مندرج در گیلان نامه جلد دوم) از ۱۷ اردیبهشت شمسی شروع و در ۱۵ خرداد تمام می‌شود. بعبارت دیگر با ندیده گرفتن یکی دو روز اختلاف تقریباً برابر است با نیمه دوم اردیبهشت و نیمه اول خرداد.

«دیه ماه» سومین و آخرین ماه بهار گیلان است و ۳۰ روز دارد و دارای خاصیت و موقعیت ماههای دی، اردیبهشت و خرداد است.

«این ماه دیلمی به برج ثور یا تورو = taurus اروپایی می‌خورد که بمعنی گاو نر است و با آفرینش دام‌ها که گاو معرف آنها بوده مناسبت می‌یابد. همین زمان یعنی روز شانزدهم دیه ماه، بنوشته قدما و از جمله بیرونی و کوشیار گیلکی، اخترشناس نامدار در قدیم جشنی می‌گرفتند بنام (کاکیل) یا (کاکل)، و می‌بینیم که این ماه مصادف با زمانی است که از نظر دامداری برای گالشان - کوه‌نشینان دامدار گیلانی - حائز اهمیت است.

## چگونگی تهیه شماره‌های گذشته گیله‌ها

با انتشار هر شماره تازه، گیله‌ها عده جدیدی خواننده پیدا می‌کند که به داشتن شماره‌های قبلی اظهار تمایل می‌کنند. هم‌اکنون تعداد زیادی از خوانندگان سراسر کشور بویژه تهران، غرب و جنوب ایران از طریق نامه خواستار تهیه شماره‌های قدیمی و چگونگی پرداخت وجه آن شده‌اند. برای دریافت شماره‌های قبلی کفایت معادل سیلغ ۵۰۰ ریال تصیر باطل نشده در ازای هر شماره، به نشانی گیله‌ها پست شود. شماره‌های مورد نظر بلافاصله برایشان ارسال خواهد شد.

## آشنایی با فقهای گیلان

### ملاحسن گیلانی تمیجانی

غلام‌رضا نجفی

است.

۱- جغرافیای تاریخی شهرها - عبدالحسین نهجری ص ۳۳۹

منابع

- ۱- جغرافیای تاریخی شهرها - عبدالحسین نهجری
- ۲- ریاض العلماء و حیاض الفضلاء میرزا عبدالله اندی اصفهانی - ترجمه محمد باقر ساعدی خراسانی
- ۳- قصص العلماء - میرزا محمد تکابنی

احمد اداره‌چی گیلانی

## عارفان گیلی و دیلمی

### ابوالفضل دیلمی

عطار در تذکرةالاولیاء به هنگام سخن از شیخ ابواسحق شهباز کازرونی، و نقل کرامات وی، از امیر ابوالفضل دیلمی‌ای نام می‌برد که به دست «آن شیخ عالم اخلاص، آن محرم حرم خاص، آن مشتاق بی‌اختیار...» در عرفان راه برد. داستان چنین است که: «... امیر ابوالفضل دیلمی به زیارت شیخ... می‌رود. «آن متقی مشهور، آن منتهی مذکور...» امیر را از میگزاری نهدی می‌کند. امیر به بهانه ندیمی فخرالملک وزیر بیهاءالدوله تن می‌زند. شیخ می‌فرماید: «توبه کن، اگر بعد از آن در مجمع، ایشان تو را زحمت دهند و فرومانی مرا یاد کن. پس توبه کرد و برفت...»

سپس روزی در میزد وزیر به ستیاهش همگنان درمی‌ماند و سخن شیخ را فریاد آورده و می‌گوید: «ای شیخ کجایی؟ در حال گریه‌یی در میان دوید و آن آلت خمر بشکست و بریخت و مجلس ایشان به هم برآمد. ابوالفضل چون آن کرامات بدید بسیار بگریست. وزیر گفت: سبب گریه تو چیست؟ حال خود با وزیر بگفت. وزیر او را گفت: «همچنان بر تو به می‌باش. و دیگر او را زحمت نداد.»

دکتر محمد استعلامی مصحح تذکرةالاولیاء، امیر ابوالفضل دیلمی را با ابوالفضل عباس بن حسین شیرازی وزیر معزالدوله و پسرش عزالدوله بسبب همنامی در کنیت یک تن گرفته است. چنانکه در تعلیقات می‌نویسد: «ص ۷۶۷، ابوالفضل دیلمی: گویا منظور عباس بن حسین شیرازی است که در نیمه دوم قرن چهارم در دستگاه بویه شهبازی داشته و در دین متعصب و بسیار با هوش بوده است.»

در کتاب ریاض العلماء مرحوم افندی شرح حال مختصری از ملاحسن بن شیخ سلام بن حسن گیلانی تمیجانی (تمیجانی) آمده است که: «وی، عالمی فاضل و قبیله متکلم و ماهر بود. در همگی رشته‌های معمولی بد طولی داشت و دانشوری هوشمند و حاضر جواب بود و از افاضل معاصران ماست که خدا فیوضاتشان را مستدام بدارد.»

گیلانی، در نقلیات از شاگردان ملامحمد تقی مجلسی و محمد علی استرآبادی بوده است. ترجمه کتاب ریاض العلماء ج ۱ ص ۱۲۲۳ در ادامه شرح حال ملاحسن گیلانی، صاحب ریاض العلماء آسانید علوم عقلی و عرفانی ایشان را استاد محقق آقا حسین خوانساری - استاد فاضل محقق سبزواری و استاد علامه ملا میرزا شیروانی ذکر کرده است.

صاحب ریاض العلماء بعد از ذکر نام استاید مرحوم ملاحسن گیلانی تمیجانی می‌نویسد:

«او اکنون شیخ الاسلام شهرهای گیلان است و سلطان روزگار ما شاه سلیمان صفوی آن گاه که در قزوین بود وی را از گیلان به قزوین طلبید و منصب شیخ الاسلامی قزوین را به وی پیشنهاد کرد. او هم خواه ناخواه آن منصب را عهده‌دار شد و اینک نزدیک به بیست سال است که این مقام مهم را به عهده گرفته است. گیلانی، در این سال که سنه ۱۱۰۶ هجری است نزدیک به ۶۷ سال از عمرش گذشته است. و ما از استاد علامه خویش ملا میرزا شیروانی شنیدیم که می‌گفت: وی بسیار با فضیلت و هوشمند است. مع الاسف بیماریهای جسمانی و ناراحتیهای روحانی از ناحیه ستمگران آن شهرها، به اندازه‌ای بر او وارد شد که از افاده و تدریس و تألیف بازمانده بود، در عین حال بر بسیاری از کتابها در فنون مختلفه تعلیقاتی نوشته است.»

### توضیح

\* ۱- هوسم و تمیجان:

«کوسم»، مرکز اصلی «رانکوه» بود. این محل را بعضی جغرافیایان «هوسم» نوشته‌اند. هوسم تا اواسط قرن ششم هجری آباد بود و پس رو به ویرانی نهاد. «سید رضی کیهان» از امرای لایمجان، هوسم را که بعدها «رودسر» نامیده شد، تعمیر و تجدید بنا کرد.

تمیجان در پنج کیلومتری غرب رودسر فعلی واقع بود. تمیجان پس از هوسم مرکز مهم و اصلی «رانکوه» شد. در ضمن نام لنگرود نخستین بار در سال ۵۱۲ هجری در کتب تاریخی مازندران و گیلان دیده شده

## اهمیت واژگان کیلکی در شناخت ژرفنای فرهنگ ایران

اهمیت علمی، فرهنگی و تاریخی واژگان محلی  
گیلان و مازندران در شناخت بافت و ژرفنای فرهنگ  
ایران

جارو جنجال برخی‌ها بویژه غرب زدگان و غرب  
پرستان بدانجا رسید که مدعی شده‌اند، زبان فارسی و  
شاخه‌های فرهنگی دیگر ایران مثل زبان کیلکی جنبه  
علمی ندارند و باصطلاح از گردونه پیشرفت و تمدن  
ساقط هستند.

پدید آمدن بنیادهای گوناگون علمی در اروپا و  
امریکا و استفاده از ریشه‌های یونانی و لاتین و فرانسه  
و انگلیسی سبب شده است که در نظر بسیاری از مردم  
شرق علم و دانش با واژگان آن زبان‌ها مرادف شود و  
زبان ملی خود را تحقیر کنند.

اما یک نگرش به زبانهای ایرانی، برای مثال  
همین کیلکی، ما را از اشتباه بدور می‌دارد.

مثلاً واژه «خنگر» "xanger" بمعنی «قی چشم» و  
ترشح گوشه چشم» است که در فرهنگ‌های کیلکی  
آمده.

اینجانب چشم پزشکی هستم و بصراحت عنوان  
می‌دارم که در چشم پزشکی هنوز واژه مناسب و  
معادلی برای این معنی ساخته نشده، البته در فارسی  
واژه‌های «آزبخ و پیخ و پبخال» و نظایر آنها را داریم  
که از غنای زبان فارسی حکایت می‌کند. می‌بینیم مثلاً  
در این مورد زبان کیلکی بر زبان‌های انگلیسی و لاتین  
و یونانی برتری دارد.

اما همین واژه خنگر پیام دیگری هم دارد "xan"  
در زبان براهویی بلوچستان بمعنی چشم است و در  
زبان‌های «دراویدی» در جنوب و درون هند واژه  
"Kano" بمعنی چشم را دارد. آیا واژه «خنگر» بیانگر  
زمانی نیست که پیوند نیرومندی میان ساکنین کنار  
دریای مازندران و براهویان بلوچستان و در اویدیان  
هندوستان مطرح بوده و آیا از گذشته مشترک یا  
گسترش یک فرهنگ در روزگار کهن پرده بر  
نمی‌دارد؟! باز علیرغم تصور بعضی‌ها این واژه و نظایر  
آن دلیل غیر آریایی بودن مردم اصلی گیلان و  
مازندران و حتی براهوی‌ها نیست، زیرا وقتی بر  
مجموعه واژگان و جمع قرائن توجه کنیم خلاف این  
امر ثابت می‌شود. مثلاً واژگان بسیار اصیلی در شمال  
وجود دارند که در انگلیسی یعنی یک زبان کاملاً  
هندوار و بایی مانده دارند.

واژه «روش» بمعنی سرعت آب رودخانه در زبان  
مردم آمل با واژه "rush" انگلیسی به معنی حرکت  
شدید و جویبار همانند است.

«کتول» در آمل به گله و چهارپایان گفته می‌شود  
که "catile" انگلیسی مانده آن است. (روایت این دو

واژه بر گرفته از نامه آقای فرخ آملی از دانشمندان  
شمالی مقیم انگلستان است).

اینجانب توجه دارم که این واژه‌ها در شهرهای  
مختلف مفاهیم گوناگون دارند و فرضاً «کتول» در بابل  
معنی دیگری را داراست. واژه خن (چشم) در فارسی  
ریشه «کانیه» (= چشم و نگریستن) را دارد. شاید میان  
«کانیه» و «کیسی» (= مردمک) در «پشتو» - که ظاهراً  
ریشه اوستایی دارد، رابطه‌ای باشد. ضمناً خود  
واژه‌های «کانیه» و «نگاه» بدون ماندگی نیستند.

یک واژه دیگر کیلکی که جنبه علمی دارد واژه  
"Mitāl" بمعنی مژه و یا محل اتصال پلک چشم  
(فرهنگ گیل و دیلم، ص ۲۷۸) است که باطبع  
می‌توان آن را برای واژه علمی "CARUNCLE" به  
کار برد.

فکر می‌کنم با کمی دقت بتوان ریشه بسیاری از  
واژگان و حتی تمدن و فرهنگ غرب را در ایران  
بدست آورد. شباهت «گیل» پر، «مار» کیلکی با «گل»،  
پر، مر، فرانسه (چنانچه آقای فریدون جنیدی دریافته)  
مشکل است تصادفی بوده باشد.

ریشه کلمه "Elephantiasis" (پیل آساشدن) که  
نام بیماری خاصی در پزشکی و اصطلاح برای بزرگی  
خارق‌الماده عضو در متون علمی از جمله «چشم  
پزشکی» است، از ریشه «پیل» فارسی آمده که به عربی  
بگویند «الفیل» رفته و از انگلیسی و فرانسه به شکل  
"Elephant" سر در آورده. پیل در فارسی علاوه بر  
آنکه نام جانور مشهور است بمعنی «بزرگ» هم  
می‌باشد و در کیلکی "Pila" یا "Pilla" اصلاً بمعنی  
«بزرگ» را دارد. "Puhalu" در سومری بمعنی بزرگ  
شدن است که از رابطه کیلکی و سومری پرده بر  
می‌دارد (این کمترین فصلی از کتاب «نیاکان سومری  
ما» را به نظریه رابطه مردم شمال ایران با مردم سومر  
تخصیص داده).

آقای احمد هومند، محقق مازندرانی در کتاب  
زبان تبری خود چهارده واژه همانند سومری و تبری را  
بدست می‌دهد. نویسنده ارجمندی به هفتاد واژه مشابه  
سومری و مازندرانی اشاره می‌کند (بخشی از آن در  
مجله دانستنیها، مقاله «مازندران سرسبز گهواره تمدن  
بشر» درج گردیده، متأسفانه آن شماره از مجله اکنون  
در دسترس نیست).

از سویی توجه به نام‌هایی مثل «آمل» و ریشه آن  
«آماره» (این واژه می‌تواند مربوط باشد با نام قوم  
«آماردی» یا "Hapirtu" یا "Hatai" و «قبیله  
مردها» که کوروش جزو آنها بوده با تأکید به اینکه او  
خود را انشانی - یعنی جایگاه ایلامیان، می‌خواند)  
اهمیت بسیار دارد.

در این باره مثال‌های بسیاری وجود دارد.  
همانندی «زاک» کیلکی با "Zak" یا "Šak" ایلامی و  
مانندگی آن با «زاق» فارسی (نک - برهان فاطح) و  
واژگان سومری "Gu" (گوار)، "Nu" (نه)، "Me"  
"MU"، (من)، "Abba" (آب دریا)،  
"Mara" (مرا، بمن) "Namua" (الهه آب، سنجیده  
شود با نم و نمناک) "Urta" (الهه نبرد، آوردگاه)،  
"Irde" (بوده)، "Amman" (ماما، مام)،  
"Xašur" (خوج کیلکی، گلابی) با معانی کیلکی آنها  
و شباهت "Ku" (ماهی) با "Kap" (بمعنی ماهی در  
سغدی و آسی) و واژگان «کفال و کپور و کیلک»  
در کیلکی انکار کردنی نیست.

آیا این‌ها نمونه‌های کافی نیست و حکایت از تبار  
آریایی زبان‌های شمال ایران و سومری و ایلامی  
ندارد؟!؟

آیا بهمین دلیل نام "Dilmun" (دیلمون، دیلمان)  
یا نام "Gi" (لقب سومر) به گیل و گیلان شباهت  
ندارد؟!؟

آیا همانندی نام "Sukule" (خروس) که زمانی  
معبود «سوکوله پرستان» گیلان بود و با "Sukkal"  
ایلامی که معبود و مورد تقدس ایلامیان بوده پرده از  
بعضی رازها بر نمی‌دارد؟!؟

بنظرم کلید معماهای تاریخ و فرهنگ باستانی  
ایران در گردآوری و بررسی واژه‌های بومی ایرانی  
نهفته است. بعنوان یک مثال خوب و برای حسن ختام  
می‌نویسم که از بیماری گیلانی فراگرفتم که در تالش به  
پدر "Ada" گفته می‌شود، درست همان تلفظ که در  
ایلام چند هزار سال پیش بکار می‌رفته و مشابه کار برد  
این واژه در زبان‌های «اورارتو» و «هیتی» می‌باشد.

حال افرادی که آن زبان‌ها را نمی‌دانند خیال  
می‌کنند این از تأثیر زبان ترکی است.

تلفظ این واژه در ترکی "Atâ" است. دیگر اینکه  
ترکی نسبت به ایلامی و هیتی و اورارتو متاخر است.  
سوم اینکه واژه ترکی "Atâ" می‌تواند نشانه هم‌ریشگی  
- دست کم در یک سری از واژه‌ها باشد؛ نه دلیل افتراق  
آنها، چنانکه در زبان‌های: ایرلندی "Athair"، روسی  
"O' t'eu" در فارسی بامیان افغانستان "Atai" آتی، و  
در لاتین "Atavus" (پدیری) را داریم که اینهمه  
بدلایلی نمی‌توانند از ترکی آمده باشند.

در کشفیات باستان شناسی و تاریخ و زبان  
"Zagrocaspian" نام برده شده که در آن رابطه  
زبان‌های ایلامی و کیلکی کهن مطرح می‌شود. به نظر  
من این زبان‌ها به دسته‌های کاملاً مختلفی تعلق ندارند.  
بحث و تفحص در واژه‌های محلی صرفنظر از زنده  
نگهداشتن فرهنگ موجود مردم و احترام به آن و  
صرف نظر از بدست دادن واژه‌های علمی مورد نیاز  
فرهنگستان ایران، کلید تاریخ ما را بدست می‌دهد و  
ثابت می‌کند که اقوام اصیل ایران اعم از سومری و  
ایلامی و اورارتویی (اورآتری) و کاسی و گیل و  
فارس و .... ریشه‌های مشترک داشته و حلقه‌های بهم  
پیوسته‌اند و کسانی از روی بی‌اطلاعی و غرض ورزی  
و یا تحت تأثیر اهداف سوء برخی از غریبان و  
مستشرقین و بی‌توجه به ژرفای فرهنگ ایران و روابط  
شاخه‌های فرهنگی این ملت از وجود دسته‌های

در بخشی از ساحل بین بندر انزلی و آستارا، دهستان گیل دولاب طوالتش قرار دارد که در شرق این دهستان (کنار دریا)، مردم به صید ماهی اشتغال دارند. از آنجا که ماهیگیران، همیشه با آب و هوا و دریا، سروکار دارند، در این زمینه‌ها، از فرهنگ سرشاری برخوردارند. در این میان، شناخت «باد»، مسیر و ضعف و شدت و زمان و نقش آن تعیین می‌کند که صیاد باید قایق را به آب بیندازد یا خیر. باورهای مردم گیل دولاب در باره باد در اینجا آورده می‌شود.

### الف - باور و دانش

۱/۱ - وقتی جهت باد مشخص نباشد، ماهیگیر، بر ساحل می‌ایستد؛ انگشت سیاه را با آب دهان ترمی‌کند و روبه بالا در مسیر هوا نگاه می‌دارد. در هر جهتی که آب دهان روی انگشت، خشک شود، مسیر باد مشخص می‌شود و صیاد برای صید تصمیم می‌گیرد.  
 ۱/۲ - وقتی باد می‌وزد، خیزاب دریا را در جهت خود به حرکت درمی‌آورد، [سیاوا]. اگر کسی در نقطه‌ای از دریا باشد، بی‌اختیار به سمتی می‌رود که آب، یا در واقع باد او را می‌کشاند. در این صورت می‌گویند: دریا شورش «šōraš» یا «فاکش» Fākaš دارد.  
 ۲ - باد، دو زن دارد: انزلی، زن بزرگ و آستارا، زن کوچک. وقتی باد از آستارا، نزد زن بزرگ «انزلی» می‌آید، دریا توفانی می‌شود. زن بزرگ، عصبانیت خودش را نسبت به هوو، نشان می‌دهد. از کت: خزری].

۳ - گاهی، باد چنان شدید است که ممکن است درختان را از ریشه درآورد و یا سقف خانه‌ها و حتی خود خانه‌ها را خراب کند. در این زمان، باید از مقدسین و مخصوصاً از «صاحب زمان» که باد و هوا و آب و... در اختیار اوست کمک گرفت. اگر فرزند اول خانواده - در صورت ظاهر بودن - تبر یا بالته Bālta، در دست گیرد و به تیت آرام گرفتن باد، تیغه آن را با قدرت، پای درختی در زمین فرو کشد، باد، فرو خواهد کشید.

۴ - اسم «بادکوبه» از آنجا پیدا شده که همیشه این شهر زیر ضربه‌های شدید باد قرار دارد.

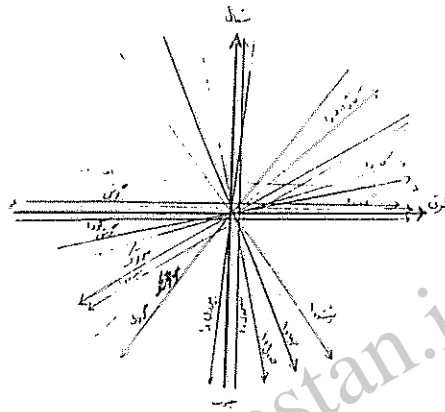
۵ - باد، بی‌حکمت نیست. برای رویاندن گل و گیاه لازم است. وقتی باد می‌آید، داخل زمین را «فوت» می‌کند و گل و گیاه زودتر درمی‌آیند. باد، سموم و مرض را از بین می‌برد، باد همیشه‌گی و شدید، حشرات موزی و مار و عقرب را می‌پراکند یا حتی می‌کشد. برای نمونه، اگر در منجیل بادی نمی‌وزید، مارها هیچ موجود زنده‌ای برجا نمی‌گذاشتند.  
 در موقع وزش باد شدید، نباید در هوای آزاد باشید.

۶ - مردی از خلخال برای کار «مالایی» به گیلان می‌آید و به راه و رسم کار با دریا آشنا می‌شود. پس از فصل کار صیادی، وقتی به خلخال باز می‌گردد زنش از او می‌پرسد، «خوب! چه آورده‌ای؟ چه قدر کار کرده‌ای؟» مرد پاسخ می‌دهد: «هیچ». زن می‌پرسد: «پس اینهمه مدت چه کار کردی؟» مرد می‌گوید: «نام بادها را یاد گرفتم. گله وا، دشته‌وا، سرتوک... و بادها را می‌شمرم و خواص آن‌ها را می‌گویند. زن، که از سخنان شوهرش سر می‌خورد، بادی از خودش خارج

## باد در باورداشت مردم

### گیل دولاب قالش

محمدرضا پورجعفری



می‌کند و می‌گوید: «اسم این باد چیست؟».

ب - اسامی، جهت، زمان و نقش بادها:

#### ۱ - قزری یا خزری Qazri یا Xāzri

باد شمال شرقی - جنوب غربی. از سمت دریای بالای آستارا به طرف پایین بندر انزلی، بیشتر هنگام پاییز می‌وزد و دریا را توفانی می‌کند. پشت سر این باد، باران می‌آید. در مورد کسی که در برابر سرما ناتوان است، گویند مگر قزری دارد می‌آید؟ سوز سرد

#### ۲ - برین‌وا یا بیرون‌وا Berinwā یا Birunwā

باد شمال - جنوب، در پاییز و زمستان از سمت دریا می‌وزد. بادی است سرد و تند که دریا را توفانی می‌کند و باعث «کنار» آمدن ماهی میشود.

#### ۳ - سرتوک Sartūk

از شمال شرقی به جنوب غربی می‌وزد. بیشتر در بهار و تابستان می‌آید که باعث ایجاد توفان می‌شود. بادی است تند و تیز و سرد که نمی‌توان به هنگام وزش آن به دریا رفت. پشت سر این باد، باران می‌آید.

#### ۴ - دشته‌وا Dašta wā

باد شمال غربی - جنوب شرقی. در سابق خزری و دشته‌وا را یکی می‌گرفتند. بیشتر در زمستان می‌وزد و باعث ایجاد موج در دریا می‌شود، بی‌آنکه توفانی باشد.

#### ۵ - گله‌وا Gelawā

باد جنوبی - شمالی. عکس بیرون‌وا. گاهی هم

جنوب شرقی - شمال غربی بیشتر در تابستان و بهار می‌وزد.

#### ۶ - کنار گله‌وا Kanār gelawā

باد جنوب غربی - شمال شرقی. بیشتر زمستانها هنگام غروب می‌وزد و دریا را آرام می‌کند. به آن «کتوم‌وا» kutumvā هم گویند.

#### ۷ - کناروا Kanār wā

باد غربی - شرقی یا جنوب غربی، شمال شرقی. از اول غروب تا صبح، تقریباً در همه فصول می‌وزد. تلاطم دریا را فرو می‌نشانند. گاهی مقدمه ایجاد گرمش است.

#### ۸ - کووا Kovā

باد غربی - شرقی. باد همیشه و نسیم گونه که به ویژه شبها و اول صبح از کوه به دریا می‌وزد و دریا را آرام می‌کند.

#### ۹ - گرم‌هوا = گرمش Garma wā = Garmaš

غربی - شرقی، جنوب غربی - شمال شرقی - باد گرم از کوه به دریا. در پاییز و گاهی چله زمستان می‌وزد و اندکی باعث تلاطم دریا می‌شود. برگ درختها، در اثر این باد می‌ریزند. امکان آتش سوزیهای عظیم در هنگام وزش این باد زیاد است.

#### ۱۰ - سیاوا Siyāvā

شمال غربی - جنوب شرقی؛ بین دشته‌وا و بیرون‌وا - باد توفانی که در اثر وزیدن آن، آب دریا به رنگ سیاه در می‌آید. بیشتر در پاییز می‌وزد و به دنبال خود بارانهای شدید دارد.

#### ۱۱ - سسه‌وا Sasa wā (سس = بی‌نمک)

بادی نرم و آرام، هم مسیر سرتوک. بعد از این باد دریا کولاک می‌شود. باد «آرامش قبل از توفان».

#### ۱۲ - جدول‌وا Jadval wā

بین سیاوا و گله‌وا: مخصوصاً در بهار می‌وزد. ماهی‌ها را به طرف ساحل می‌آورد.

#### ۱۳ - آفتاکونه = آفتاو فوشو = آفتاو بوشو

Āftāv kūna = Āftāv fušo = Āftāv bušo

بادی از کوه به دریا. که در تمام فصول به هنگام غروب نسیم گونه می‌وزد و باعث آرامش دریا می‌شود.

#### ۱۴ - گرده باد - توره باد - گه‌جه باد.

Garda bād and tōra bād and Geja bād

باد بی‌هدف و جهت. گردباد تابستانی که مسیر معینی ندارد و گاه باعث به هم ریختن کاه و گلش می‌شود. باد بی‌قاعده. در برخی محل‌ها به آن، «تومان بکده باد» Tumān bakada bād می‌گویند.





مسجد لاکانی رشت درگذشت

## تخریب و بازسازی یک مسجد قدیمی

(مسجد لاکانی)

مسجد لاکانی در گوشه جنوب شرقی باغ سبزه میدان رشت بعد از دهها سال از آخرین بازسازی، ماه گذشته توسط بولدوزرها تخریب شد و زمین آن تسطیح گردید. این مسجد قدیمی شهر آنطور که از زبان معمرین شنیده شده و فیلمهای آن نشان می‌داد و یکی دو سفرنامه عهد قاجاری که از آن ذکر نام کرده، باید مربوط به اوایل دوره قاجار بوده باشد. البته از سالها پیش آثار هنری و لاجرم قدمت آن از میان رفته بود، فقط وجود مسجد بود که قدمت داشت. تنها اثری که از مسجد بر جای مانده و می‌تواند قدمت نسبی آن را نشان دهد، وجود عکسی است که در پشت جلد شماره ۳ و ۴ مجله گله‌وا چاپ شده و از یکی از سفرنامه‌های دوره قاجاری برداشته شده است.

تخریب آثار تاریخی در گیلان - که چندان هم قدیمی نیست - چه دارای بافت هنری باشد یا نباشد امر بسیار معمولی و پیش پا افتاده‌ای است. در حالی که ضرورت دارد همیشه پیش از تصمیم به تخریب خانه‌ها و اماکنی با قدمت صد سال، ادارات ذریبط را حتماً در جریان امر قرار دهند. مسجد قدیمی لاکانی اگرچه چیزی برای عرضه هنری نداشت و سالها پیش آن را از روی ناآگاهی از میان برده بودند اما با اینهمه لازم بود پیش از تخریب باتنی چند از محققان گیلانی و سازمانهای مسئول و مهندسان معماری در میان می‌گذاشتند.

بهر تقدیر اینک قرار است در محل سابق آن مسجد جدید لاکانی ساخته شود.

مساجد همیشه ضمن اینکه جایگاه مخصوص عبادت بوده است محل نمایش هنر معماری و دیگر هنرهای تزئینی نیز هست. مکانهای عمومی یک شهر یا جامعه که تعلق به دهها و صدها سال دارند حتماً باید جدا از برآوردن نیازهای عاجل زمان خود برای نسلهای بعدی به عنوان یک اثر تاریخی به یادگار بمانند هم از این روست که باید ویژگیهای هنری بخصوص معماری بومی در آن رعایت شود تا به شهر هویت بومی و اصالت تاریخی ببخشد.

گیلان و شهرمان رشت هم اکنون دارای بهترین آرشیکتها و معماران هنری است و خوشبختانه در وجود اغلب آنان عشق به گیلان و پرداخت به معماری سنتی و بومی فراوان دیده می‌شود. بانیاں مسجد لاکانی اگر بخواهند فقط در زمان نام درنکنند و در تاریخ نیز بمانند باید در بازسازی این بنا نهایت ظرافت تصمیم را بخرج دهد و آرشیکت‌های گیلانی ما اگر بخواهند از خود یادگاری تاریخی بگذارند و بدین وسیله ثبت تاریخ شوند باید در این زمینه از هیچ فروگذار نکنند.

گاهی، شاید بانی چندان به ظرافت عمل نیندیشد اما این گونه بناها با مرگ بانی و معمار و نمازگزار از میان نمی‌رود بلکه برای نسل‌های آینده میماند. تصویر مسجد

لاکانی در گذشته را بار دیگر در اینجا چاپ می‌کنیم و از عموم همشهریان می‌خواهیم به هر طریق ممکن با بانیاں مسجد نزدیک شوند و از آنان بخواهند که مسجد جدید را به همان سبک سابق بر پا دارند. لااقل نمای بیرون آن را با استفاده از امکانات مهندسی جدید و حاضر و بهره‌گیری از شیوه و بافت قدیم معماری طوری بسازند که انگار همان مسجد قدیمی را رنگی تازه زده‌اند. بارزترین نمودهای عکس مصالح ساختمانی بومی و بکار رفته در آن و ترکیب کلی ساختمان است. بامهای سفالین، آجرچینی دیوارها و گلدسته و مؤذنه به اشکال مختلف، کاشی‌های ساده سبز و آبی، فضای سبز جلوی مسجد، پنجره‌های طاقی مشبک چوبی، صفت‌های آجری و ...

تصویر بازمانده از این مسجد ماکتی است که می‌تواند بهترین راهنمای سازندگان مسجد باشد و به گمان ما مردم محل، سازمان میراث فرهنگی، شهرداری رشت، استانداری، حج و اوقاف، سازمان تبلیغات اسلامی و امثالهم باید در این بازسازی شرکت مستقیم داشته باشند تا آنطور که در افواه است متولیان مسجد مجبور نباشند برای تأمین هزینه ساختمان چند درب مغازه جلوی مسجد بیندازند و از فضای سبز آن در گذرند.





## پیشنهاد شما چیست؟

در شماره گذشته، گیله‌ها تحت عنوان «پیشنهاد شما چیست؟» بابت تازه در آیین نگارش گیلکی گشود و طی مقدمه‌ای از خوانندگان صاحب نظر خود خواست نظرات و پیشنهادانشان را مبنی بر چگونگی رسم‌الخط گیلکی ارائه دهند. در این فاصله نخستین پیشنهاد و اظهار نظر واصل شد که در اینجا آورده می‌شود. لازم به یادآوری است برخی از موارد مطروحه در این پیشنهاد در طول ماههای گذشته در گیله‌ها بکار گرفته شده است و برخی دیگر نیز مورد تأیید است که در آینده اعمال می‌شود. با اینهمه گیله‌ها دوست دارد نظر علاقمندان و صاحب‌نظران ادبیات گیلکی، شاعران و نویسندگان گیلکی پرداز را در این مورد و موارد دیگر که در شماره‌های آینده منعکس خواهد شد بدانند و براساس قبول عامه از آغاز سال دوم نسبت به گزینش برخی قواعد معقول و اعمال تدریجی آن اقدام نماید باشد از تشمت املا و چندگانگی نگارش در متون گیلکی کاسته شود.

## «الف» در آخر کلمات گیلکی

جعفر بخش‌زاد محمودی

«الف» هایی که به آخر کلمات گیلکی افزوده می‌شود و از لحاظ آیین نگارش حائز اهمیتند عبارتند از:

۱- الف مفعولی یا علامت مفعول بی‌واسطه و آن الفی است که بجای (رای فارسی بکار می‌رود مثال: آبا فکدم یعنی آب را ریختم.

می‌دانیم که کلمه‌ی (را) در گیلکی فقط زمانی که به اول شخص و دوم شخص ضمیر مفرد و جمع اضافه شود بارز است. (مرا - ترا - آمه - رآه - شمه را) و در سایر موارد بصورت الف غیر ملفوظ ماقبل مفتوح به آخر مفعول اضافه می‌شود. در واقع فتحه‌ی ماقبل الف تلفظ می‌شود فی‌المثل کلمه‌ی آب در عبارت آبا فکدم یعنی آبرا ریختم، (آب) تلفظ می‌شود و گاهی به ندرت ظاهر می‌شود مثل عبارت خدا را شکر

۲- الف قید الفی است که به آخر بعضی از کلمات که قید مفعولی یا فاعلی واقع می‌شوند اضافه می‌شود. اغلب این قیود صفت هستند و به نحوی حالت فاعل یا مفعول را بیان می‌نمایند.

مثال ۱- «تی دستا درازاکن» یعنی دستت را درازکن. در عبارت فوق «الف» در کلمه‌ی (دستا) الف مفعولی است چون دست در جمله‌ی فوق مفعول است. و الف در عبارت «درازاکن» الف قید است چون کلمه‌ی دراز در جمله فوق قید است که حالت مفعول یعنی دست را بیان می‌کند.

مثال ۲- «می‌دیل تنگا بوسته» یعنی دلم تنگ شده و الف در کلمه تنگا الف قید است: تنگ + الف = تنگا مثال ۳- «حسن آخماکده» یعنی حسن اخم کرده،

آخر فعل اضافه می‌شود.

مثال ۱- «حسن بگفت امشب شیمی خانه آیم» یعنی حسن گفت که امشب به خانه‌ی شما می‌آیم - الف در کلمه «ایما» الف نقلی است - آیم + الف = آیم

مثال ۲- «آکه بگفتم کی ترا دوست نارما» یعنی کی گفتیم که تو را دوست ندارم «الف» در کلمه «نارما» الف نقلی است

مثال ۳- «توکی دانی من چی گما» یعنی تو که می‌دانی من چه می‌گویم الف در کلمه «گما» الف نقلی است. گم + الف = گما

د - الف تحذیر (هشدار)

الفی است که به منظور تحذیر و هشدار به آخر افعال اضافه می‌شود.

مثال ۱- «ترا زنما» یعنی آگاه باش که ترا می‌زنم - الف در کلمه‌ی «زنما» الف تحذیر است زنم + الف = زنما

مثال ۲- «احتیاط بکن کفی یا» یعنی احتیاط کن، بهوش باش که می‌آتی.

۷- الف تحبیب

الفی است که به منظور بیان محبت به آخر افعال اضافه می‌شود.

مثال ۱- «گریه نکن تی ره میرما» یعنی گریه نکن برای تو می‌میرم الف در کلمه «میرما» الف تحبیب است که گوینده محبت خود را به مخاطب اعلام می‌کند - میرم + الف = میرما

مثال ۲- «هسه ترا قربان شما» - یعنی حالا قربان تو می‌روم شم + الف = شما

### ۸- الف اضافی

الفی است که هرگاه حرف اضافه‌ی (جه) به معنی (از) مضاف واقع شود پس از حذف (ه) غیر ملفوظ به آن اضافه می‌شود و (جه) مبدل به (جا) می‌شود بدین قاعده که اگر حرف اضافه‌ی فوق قبل از اسم بیاید بصورت (جه) و اگر بعد از اسم بیاید به شکل (جا) نوشته و بصورت (ج) مفتوح (ج) تلفظ می‌شود

مثال ۱- «حسن جه تهران آمون دره» یعنی حسن از تهران دارد می‌آید.

مثال ۲- «جه کارو زندگی دکفتم» یعنی از کار و زندگی افتادم.

مثال ۳- «صد تومن تی جا طلب دارم» یعنی صد تومان از تو طلب دارم.

مثال ۴- «مهربانیا حسن جا یابدبگیر» - یعنی مهربانی را از حسن یاد بگیر

### ۹- الف مصدری

الفی است که به آخر صفت فاعلی مؤرخم اضافه شده اسم مصدر ساخته می‌شود مثل واگویا - یعنی بازگویی - جان شورا یعنی آبتی-وارجینا یعنی علف تراشی. گاهی این الف به آخر بعضی از مصادر اضافه می‌شود مثل شونا - آمونا

چنانچه این جمله را کلمه به کلمه بفارسی ترجمه نماییم معنی (حسن اخم را کرده است) بدست می‌آید و این نوع تلفظ یکی از خصوصیات مخصوص گیلکی است

مثال ۴- «صد تومن آویرا کدم» یعنی صد تومان گم کردم

مثال ۵- «روزگار جوریه کی آدم دو فاشق آب میان غرقابه» یعنی روزگار جوری است که آدم توی دو فاشق آب غرق می‌شود. الف در کلمه غرقا الف قید است

### ۳- الف ندا

الفی است که بجای حرف ندای (ای) به آخر اسم افزوده می‌شود مثال چفند جنگل تو خسی ملت واسی میرزا کوچی خانا

### ۴- الف زائد

الفی است که بدون تغییر معنی، فقط به منظور هماهنگی به آخر بعضی از کلمات اضافه می‌شود. مثال. «بیا مارترا قربانا» - «الف» در آخر کلمه‌ی قربانا الف زائد است یعنی الفی که به کلمه‌ی قربان اضافه شده است. در فارسی هم چنین «الف»ی موجود است. عیب‌زاکانی فرماید:

ای خردمند و عاقل و دانا قصه‌ی موش و گربه برخوانا الف آخر کلمه‌ی برخوانا زائد است و این «الف» ازین جهت زائد است چنانچه از کلمه حذف شود و یا به آن افزوده شود تغییری در معنای کلمه حاصل نمی‌شود فی‌المثل کلمه‌ی برخوان و برخوانا از لحاظ معنی تفاوتی با هم ندارند.

### ۵- الف نقلی

الفی است که به منظور قول از خود یا دیگری به

IRAN GILAN REGIONAL STUDY



مطالعات منطقه‌ای، گیلان، ایران

مطالعات منطقه‌ای، گیلان، ایران

کتابی است در ۱۲۰ صفحه به قطع رحلی بزرگ به زبان انگلیسی همراه تصویر، نمودار، جدول و نقشه‌های فراوان که در سال ۱۹۷۷ چاپ و منتشر گردید.

کتاب شامل یک دیباچه، یک مقدمه، یک گزارش مختصر از اهداف و برنامه‌های کارگروهی، نه فصل و یک کتابنامه است.

در مارس ۱۹۷۶ بخش برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای دانشگاه استراسکلید شهر گلاسکو واقع در اسکاتلند یک گروه بیست نفره از اساتید و دانشجویان رشته‌های مختلف را که در میان آنان افراد ریاضیدان، آرشیتکت، جغرافی‌دان، اقلیم‌شناس، هنرمند و ادیب، برنامه‌ریز و غیره بودند جهت مطالعات اقلیم‌شناسی به ایران فرستاد. این گروه به گیلان اعزام شد و گزارش حاضر ماحصل سفر این گروه دانشگاهی است که در چهار هفته سپتامبر و اکتبر ۱۹۷۶ (مقارن سال ۱۳۵۵) در گیلان صورت گرفت.

فصول نه گانه کتاب به شرح زیر است فصل اول، کلیات - فصل دوم، اوضاع جوی - فصل سوم، اوضاع اقتصادی - فصل چهارم اوضاع اجتماعی - فصل پنجم، اوضاع سیاسی و اداری - فصل ششم، توسعه و برنامه‌ریزی - فصل هفتم، سیاستهای اقتصادی و اجتماعی - فصل هشتم، جمعیت و فصل نهم سیاست اداری و اجرایی.

باید مشت‌هایشان را گره کرده و روی هم قرار دهند. هر بازیکن خردسال در این بازی، برخلاف روایت پیشین، می‌تواند هر دو دست خود را روی هم قرار دهد ... همبازی بزرگسال می‌گوید:

«کوت - کوتی نقله کوتی»

جیر تا نه، سر تا اوسان»

(= خانم مرغه، مرغ قصه - افسانه - پائینی را بگذار، بالائی را بردار)

این بازی در اینجا نیز، با آن روایت (کوت کوتی، کوتلا کوتی)، متفاوت است. همچنین قسمت دوم بازی چنین است:

بزرگسال: آی چی دره ؟ (= توی این چیست؟)

کودک: هول هولی زای (= بچه اردک)

بزرگسال: چی خوره ؟ (= چه میخورد؟)

کودک: دانه

بزرگسال: چی کونه ؟ (= چه میکند؟)

کودک: مورغانه (= تخم مرغ)

بزرگسال: کوی خوسه ؟ (= کجا می‌خوابد؟)

کودک: لانه

بزرگسال: کسوی جا خوره ؟ (= کجا پنهان

می‌شود؟)

کودک: لانه پوست (= پشت لانه)

بزرگسال: چی خوره دشانه ؟ (= چه رویش

می‌اندازد؟)

کودک: مورغانه پوست (= پوست تخم مرغ)

مريم فاخته - سنگر

بازیها

روایتی دیگر از بازی «کوت کوتی» - کوتلا کوتی

در شماره‌های گذشته مجله در قسمت بازیها ذکر کرده بودید که خوانندگان در محل زادگاه خود روایتی شبیه یا متفاوت با این بازی‌ها دارند برای شما بنویسند ... در شماره قبل بازی «کوت کوتی» را معرفی کردید.

این بازی در سنگر می‌تواند در هر شرایطی و هر جایی انجام گیرد به شرط اینکه حداقل دو نفر و حداکثر چند نفر در بازی شرکت کنند.

نام این بازی «کوت - کوتی» می‌باشد.

هر چند نفر که می‌خواهند در بازی شرکت کنند

ولی فارسی زبانان آنرا پشت و رو می‌گویند. باید توجه داشت که الف کلمه پوشتا - الف عطف نیست. از الف عطف بوقع یاد خواهم کرد.

مثال ۳- درازا - پهنا - راستا - پان پانا یعنی از طرف

پهنا به حالت پهنا.

۱۲ - الف فاعلی

الفی است که به فعل امر افزوده می‌شود تا مبدل به

صفت فاعلی شود مثل دانا، یینا.



الف

۱۰ - الف تأکید

الفی است که به منظور تأکید به دنبال فعل افزوده می‌شود:

مثال ۱- «می‌پیغام حتماً حتماً حسناً رسانی یا» یعنی باید پیغام را حتماً به حسن برسانی - الف در کلمه «رسانی یا» الف تأکید است.

مثال ۲- «تی دوا یا حتماً خوری یا» یعنی دوایت را باید حتماً بخوری. الف در کلمه خوری یا، الف تأکید است.

مثال ۳- «حسناً بگو خو درسا خوب بخوانا» یعنی به حسن بگو که درسش را حتماً بخواند. الف در کلمه «بخوانا» الف تأکید است.

۱۱ - الف بیانی

الفی است که برای بیان حالت چیزی یا جسمی به کلمه‌یی افزوده می‌شود:

مثال ۱- «لحافا دراز درازا و اشان» یعنی لحاف را از طرف درازی‌اش بگستران، الف آخر کلمه درازا، الف بیانی است.

مثال ۲- «تی پیرنهنا پوشتارو دکده‌یی» یعنی پیراهنت را پشت و رو پوشیده‌یی. الف در کلمه «پوشتا» الف بیانی است. پوشت + الف = پوشتا

تذکر - کلمه‌ی پوشتارو معادلش در فارسی نیست

# ماکان گاهی

محمد قلی صدر - اشکوری

نامداران مازندران

## آزرمی دخت گران گوشوار

حسین صمدی

آزرمی دخت گران گوشوار

(a.zarm.l.doxt-e.ge.ran.gus.vār)، فرزند اسپهبد فرخان ذوالنقاب، پایانی سده یکم و نیمه اول سده دوم هجری، شهبانوی تبرستان. همسر اسپهبد خورشید فرزند دادمهر / دات برزمهر (۱۴۴ ق).

از زندگی وی پیش از آنکه به همسری خورشید درآید خبری بدست نیست. وی پس از یورش تازیان به تبرستان به فرمان اسپهبد خورشید با نزدیک پانصد تن دیگر در قلمه عایشه گرگیلی دژ (= غار اسپهبد خورشید) پناه گرفت و نزدیک دو سال و هفت ماه در برابر سپاهیان ابولخصیب مرزوق سندی پایداری کرد. سرانجام برای آلودگی آب و پیدایی وبا ناگزیر به تسلیم گردیدند.

در پی آن اسپهبد خورشید که ننگ تسلیم همسران و بستگان خود را دشوار دید در پلام رودبار (= اکنون پلام رود) خود را به زهر فرو گرفت. آزرمی دخت و چند تن دیگر از بستگان نزدیک اسپهبد را به بغداد بردند.

منصور خلیفه عباسی (- ۱۵۸ ق) برای تحقیر دلاوران تبری و دیگر میهن دوستان ایرانی در اندیشه زناشویی با وی بود، اما آزرمی دخت که از اندیشه پلشت خلیفه آگاه بود از پذیرش این ننگ سرباز زد. پس از آن از زندگی و چگونگی اسارتش نزد عربان خبری بدست نیست. شماری از منابع به خطا او را دختر اسپهبد خورشید آورده‌اند.

گزیده منابع

از آستارا تا استارباد، ۴/۴۶۶، ۱۷۸۵ تاریخ رویان، ۱۵۹ تاریخ طبرستان، ۷۳، ۱۱۷۷ تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ۴۹ - ۱۵۰ تاریخ مازندران (شیخملی)، ۴۳.

بخش گیله‌وا در تهران

به نگار

تلفن ۸۹۳۹۲۱

شناسایی قدمت تاریخی کوهستان مرتفعی که از دیرباز در جنوب شرقی گیلان جاخوش کرده و امروزه به نام واشکوره معروف است با دسترسی به اسناد و مدارک مستند و مستدل حاصل از کاوش‌ها و پژوهش‌های باستانشناسی و تألیفات تاریخی، سفرنامه‌ها و ابزار آلات بدست آمده از حفاری‌های قبور و قلاع ویران شده متعلق به هزار سال قبل از میلاد مسیح، کارچندان مشکلی نبوده و نگارنده به قدر کفایت آن‌ها را گردآوری و با ذکر منابع و مأخذشان در تألیف «تاریخ اشکوره» آورده است. مفضل اصلی کار؛ دریافت نام باستانی منطقه بوده که پیش از پیدایش نام دیلم و دیلمستان، در متون قدیمی پشخوار - نام سراسر سلسله جبال البرز گیلان و مازندران - آمده است.

مؤلف تنها به پشتوانه فرضیه‌های تاریخی مبتنی بر حدس و گمان تنی چند از فرهیختگان شیفته این آب و خاک توانسته است با تجزیه اشکوره به دو جزء «آشک» و «وره» با مفاهیم پهلوی، بره، کنار، سامان، مرز...، فرضاً اشکور را سرزمینی مستقل، همروزگار و هم مرز با اشکانیان محسوب و به عنوان فرضیه‌ای برای پژوهش‌های پردامنه‌تر بعدی حضور استادان فن عرضه نماید. با این همه، ناپیدایی نام اشکور در متون تاریخی فاصله زمانی دوره اشکانی مقارن دو قرن قبل و بعد از میلاد مسیح تا سال ۷۰۰ هجری را نکته مهم و مبهمی می‌داند که روشن کردن نکات تاریک و مرتفع کردن شبهات آن همت والای پژوهشگران گرانمایه این مرز و بوم را شاید و از این طلبه بی‌بضاعت جز این که رفت نیاید.

ماکان

پدر ماکان که از ملوک گیل و دیلم بود به اتفاق جستان ملک رودبار به یاری ناصر کبیر که در سال ۲۸۷ هجری. به دیلمستان پناه برده بود برخاسته از گیلان به طبرستان لشکر کشید و در سال ۲۸۹ در جنگی با سپاه سامانی به قتل رسید.

ماکان در سال ۳۱۰ به اتفاق علی‌بویه و داعی، سپاهیان سیمجور سردار معروف نصرین احمد سامانی را از گرگان بیرون راند. در سال ۳۱۱ با کمک اسفار شیرویه بر طبرستان دست یافت و در سال ۳۱۲ به نیابت گرگان رسید. این حوادث که با بروز نارضایتی و ناامنی ناشی از بی‌کفایتی پادشاه علوی، ابوعلی الناصر مقارن بود وی را چون دیگر بزرگان گیلان و دیلمستان به فکر تأسیس حکومت مستقل انداخت.

ماکان ابتدا اسفار شیرویه حاکم ساری را شکست داد و خود به آمل نشست و در جنگی دیگر به کمک

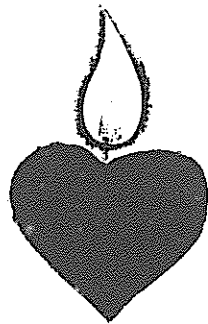
رشاموج دیلمی وی را که با سپاهی از گیلان به آمل آمده بود منهزم و به گرگان متواری کرد. در سال ۳۱۵ پس از دیدار با ابوبکرین البیع فرمانده سپاه نصرین احمد سامانی از خراسان به ساری مراجعت و به استقبال داعی و اسپهبد شروین که با سپاهی از گیل و دیلم به آمل آمده بودند شتافت و به اتفاق آن‌ها بر محمد بن صعلوک حاکم ری تاخت و آنجا را متصرف شد. در ری با شنیدن خبر هجوم اسفار از گرگان به طبرستان، با نشاندن داعی به ری در صدد گوشمالی اسفار برآمد. اما داعی برخلاف قرار با پانصد سوار از ری به آمل رفت و با اصابت پرتاب زوبین مرداوویج زیاری سردار سپاه اسفار کشته شد.

ماکان بابر آورد فثون و تجهیزات جنگی اسفار که بر وی فزونی داشت، برای جمع‌آوری سپاه از راه طبرستان به دیلمستان رفت و در بازگشت مجدداً آمل و طبرستان را از چنگ اسفار درآورد. با سپردن حکومت آن به پسر عم خود فیروزان، به اتفاق اسپهبد شروین به گرگان و نیشابور تاخت و پس از مراجعت در سال ۳۱۹ با اسفار که از سپاه مقتدر بالله خلیفه عباسی شکست سختی خورده بود مقابله و وی را به الموت متواری کرد که هنگام فرار توسط سپاهیان مرداوویج دستگیر و به قتل رسید.

ماکان در محرم سال ۳۲۸ هنگام لشکرکشی امیر احمد سامانی از بخارا به گرگان به مقابله وی شتافت و پس از هفت ماه جنگ و مقاومت دلیرانه به طبرستان بازگشت و در عاشورای سال ۳۲۹ با نشاندن پسر عم خود فیروزان در ساری به وشمگیر برادر مرداوویج که حسن بویه را در ری درهم شکسته و در دماوند مستقر شده بود پیوست و به اتفاق وی به مقابله سپاهیان سامانی که نادامغان تاخته بودند حرکت کرد. وشمگیر هراسان از سپاه سامانی از لاریجان به آمل گریخت و ماکان کاکی با هزار و چهار صد نفر گیل و دیلم شجاعانه در برابر سپاه دشمن ایستاد و در روز پنجشنبه بیست و یکم ربیع الاول سال ۳۲۹ هجری قمری با اصابت بیست تیر برپیکرش از اسب به زمین افتاد و سربریده برشورش، با تنی چند اسیر گیل و دیلم به پیشکش به بخارا رفت.

منابع:

ولایات دارالمرز ایران، گیلان، رایتو ص ۴۵۵  
تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، مرعی، ص ۶۹، ۷۰...  
شهرباران گنم، احمد کروی، ص ۴۳  
تاریخ ایران، حسن پیرنیا - مجلس اقبال آشتیانی ص ۱۳۵



قسمت دوم

# بهار در شعر گیلکی

هوشنگ عباسی

## بهار در شعر زنده یاد علی زیباکناری

و خواننده آوازهای گیلکی دو بیتی زیر را در توصیف بهار گیلان و فصول آن سروده است:

گیلان جان تی بهاران سبزه زاره  
تی تاوستانه ره دریا کناره  
تی پائیز گیله مرده دیله ناجه  
زستان فصل مرغابی شکاره

«محبوب من گیلان، بهار تو پراز سبزه و گل است، فصل تابستان کنار دریای تو دیدنی است، پائیز تو فصل مورد علاقه شالکیار است، زمستان فصل شکار اردک‌های وحشی است.»

## بهار در شعر محمود طیاری

محمود طیاری داستان نویس، نمایشنامه نویس و شاعر گیلانی دو بیتی‌های زیبایی به زبان گیلکی سروده است. و در دو بیتی‌های زیر به توصیف بهار نشسته است: سخن از عشق و بهار که دو مفهوم جدائی ناپذیرند و بهار بدون شادمانی بی‌بهاست:

خدایا پر فادای پرواز فاندای  
بهارا سر بدای آواز فاندای  
در و دشتا بدای آلاله بسیار  
ولیکن عاشق جانباز فاندای

«خدایا پردادی اما پرواز ندادی، بهارا سردادی و آواز ندادی، در دشت و صحرا لاله بسیار روباندی ولیکن عاشق جانباز ندادی»

## بهار عاشقان فردای آی دیل

چه شور و هلهله برپای ای دیل  
بابا خان تیرکمان شال عروسی  
دینه هرکس که خاطر خوی ای دیل

«بهار عاشقان فرداست ای دل، چه شور و فریادی برپاست ای دل، رنگین کمان آسمان و عروسی شغال، می‌بیند آتکس که عاشق و خاطر خواهست ای دل»

## بهار در شعر غلامحسین عظیمی

بهار در اشعار غلامحسین عظیمی با آئین‌ها و باورها و آرزوها در هم آمیخته است، «پیشانی وچینی» شعر زیبایی است که زایش زندگی و نازه شدن با پیوند انسان‌ها و جشن و پایکوبی در آن متجلی است:

بهاره امه ره همه برم دارگیرده

امه راشی سره دس کلا امرا برده

امی ناجانه همه ارسونه به گول آرده

آ بهاره تره همه میرده ...

«این بهار برای ما، همه درخت برم بالا می‌کشند، سر جاده، با پایکوبی ما را می‌برند، آرزوها و اشک‌های ما را پرشور می‌کنند، این بهار همه برای تو می‌میرند.»

عروس طبیعت خود را با پیوند انسان‌ها می‌آلاید.

ایه پوردا ایتا دستک دودیم -

امه روخانه جی جور سر شیمی ایلجار تاودیم

ایه کارانه همه شیم واکونیم

آ بهاره تره گیشه چاکونیم ....

«روی پل دستگیره می‌گذاریم، از رودخانه می‌گذریم و ایله‌جار راه می‌اندازیم، می‌رویم همه کارهایمان را روبراه می‌کنیم این بهار ترا عروس درست می‌کنیم»

جشن و سرور نوروز و چهارشنبه سوری با کار و

آبادانی و تلاش و تعمیر خانه و تلمبار و پرورش برنج و دیدارها توأم است.

آمه تاچه‌نا شیمی گول دیچینیم

شیمی راشی سره سوته سوجانیم

امانی کول کوله چهارشنبه کونیم  
«روی تاچه خانه‌مان گل می‌چینیم، سر جاده «سوته» می‌سوزانیم، ما هم گول گوله چهارشنبه براه می‌اندازیم.»  
بهار با آرایش و پیرایش «پیشانی و چینی» و بلوغ و التیام درد و اندوه همزاد است.

ایه کیچکان هله کی پاک بویوده دییره بین  
کولی زاکان روخانه آبه میان ماهی و وین  
تو چاقابوسته امی زخمه بیدین  
آبهاره تی پیشانه وچین .

«حال که جوچکان کاملاً برای سربریدن آماده شده‌اند، بچه ماهیان رودخانه‌ها در میان آب بزرگ شده‌اند. تو زخم ما را التیام یافته بین، این بهار خود را آرایش کن»

## بهار در اشعار محمد فارسی

محمد فارسی متخلص به «شواله شبجانی» شاعر شبرین سخن و غزل سرای گیلک در اشعار موجز و کوتاه خود بهار را با چهره‌ای جدید به تصویر می‌کشد:

نخواستنی، نواستی

همه چی فته فراوان

با موهنده دی چینه - سفرانه سر

چیک چی بهار

من و تو فیلی فورداندریمی.

«نخواستنی - میل نداشتنی - همه چیز وفور و فراوان - باز بهار آمده است. تا وسایل را روی سفره‌ها بچیند - من و تو آب دهان پابین می‌بریم»

بهار گیلان در شعر دیگر فارسی به شکلی دیگر در خیال می‌آید.

تی سبزه کاسه چوشمه جا

بهارا دئن داره

## گیلانه آفتابه ره

تی سایه عین آینه روشنه  
هیزار دفا بهاره قوربا ایشکه  
اگر ایازه گرد گرد مرخه آینه  
تی سفره شیشه عکسا بشکه

«باکاسه چشم سبز تو، بهار دیدنی ست، برای آفتاب گیلان، سایه تو مثل آینه روشن است، اگر آینه گرد مروارید شبنم، شیشه سبز عکس ترا بشکند.»

## بهار در شعر ابراهیم فخرایی

ابراهیم فخرایی (۱۳۱۷ ق - ۱۳۶۶ ش) محقق و موزخ برجسته و مبارز آزادیخواه، بار میرزا در شعر «خزان عمره بهار را با جوانی زندگی و عمر، پیری را با خزان تشبیه و مقایسه نموده است.

بگذشته بهار، عهد جوانی دوارسته  
دریای خزر لپه بزه باد بجسته  
دامان افق تیره بوبو چون رخ زنگی  
ابر از چپ و از راست شتابان بدوسته  
برروشنی روز بوبو ظلمت چیره  
از بام فلک گور خانه قایم بدمسته ....

«بهارگذشت و دوران جوانی طی شده است، دریای خزر موج زد و باد جهیده است، دامان افق چون رخ زنگی تیره شده است ابر از چپ از راست شتابان دمیده است، بر روشنی روز ظلمت چیره شده است از بام فلک رعد و برق شدیدی وزیده است.»

## بهار در شعر حسن فرضی پور (ماسولی)

حسن فرضی پور شاعر لشت نشانی در قطعه زیر به پیشواز بهار رفته است:

آفتاب دتاوه صوبه باهاره نشا نیشتن  
جفلان ویریزید موقمه کاره نشا نیشتن  
چلرو اوسانید تیجا کونید دهره یو دازه  
ویران جه علف باغ و بیچاره نشا نیشتن  
او روز نوشوئیم هرزه توموشه فنه تا شتم  
آلان د ایئا جرگه گوماره نشا نیشتن. ...

«آفتاب تابیده، صبح بهار است نمی شود نشست، بچه ها برخیزید موقع کار است نمی شود نشست، بیل بردارید داس و دهره را نیز کنید، باغ و شالیزار ویران از علف هرز است نمی شود نشست، آن روز ترفتم گیاهان هرزه و خار را صاف نکردیم، امروز دیگر تبدیل به انبوه جنگل شده است نمی شود نشست.»

## بهار در شعر شیون فومنی

شیون فومنی شاعر نام آشنای شعر گیلک در دو بیت زیر به استقبال بهار شتافته است:

تی چشم آب بز ن صبح بهاره  
اوچین تی رختخواه قیل نهاره  
ویری جنگل دکف، کاری بیر پیش  
کی تی گرگی آجل پشت گماره

«آب بر چهره و چشم پباش صبح بهاری ست، بساط خواب را بر چین که پاسی از صبح گذشته است، برخیز به جنگل برو و کاری پیش ببر که گرگ آجل پشت بپوشه پنهان شده است.»

## بهار در شعر وارش فومنی

وارش فومنی شاعر خوش فریحه در شعر کوتاه زیر تصویر تر و تازه ای از بهار ارائه میدهد.

زمتانه دوارانم  
ایئا کئنه بنفشه یه دانا کودم  
می غورصه سر یوارانم  
بهار بهره - چوم قوزه بکود.  
«زمتان را پشت سر نهادم، بگ آغوش بنفشه را گشودم و روی غصه هایم با شاندم بهار به من چشم غزه رفت.»

## بهار در شعر علی اکبر مرادیان

علی اکبر مرادیان (بوسار) شاعر و محقق فرزانه گیلک در شعر کوتاه و موجز زیر بهار و زمتان را برای دارا و نندار گذرا می شمرد و با به گونه ای دیگر معتقد است زندگی چه سخت و ناپایدار و چه آرام و آسوده طی خواهد شد:

سرما می دوشه سر  
گرما تی سفره تان  
هر چه یه  
بهار و زمتان مسافره  
«سرما روی دوش من، گرما در میان سفره نوست، هر چه باشد بهار و زمتان مسافرنده.»



## بهار در شعر محمد ولی مظفری

محمد ولی مظفری (م - دامانی ۱۳۱۷-۱۳۶۲) شاعر و محقق شرق گیلان در دو بیت زیر بهار را با دوستی و مهربانی شیرین و جذاب می شمرد و بهار بدون دوست را ناپایدار می بیند:

بهاره سبز گول، آلاله وخته  
بهار خوب ولی بی دوست سخنه  
بیون تی زندگی زنگ چشمه آو  
بی بی دوست تو تول ملخنه  
«بهارست و فصل سبزه و آلاله است، بهار خوب بدون دوست سخت و ناپایدار است، زندگی تو چون چشمه آب روشن باشد، اگر بی دوست باشی، زندگی تو چرکین و گل آلود خواهد بود.»

## بهار در شعر کریم مولا وردیخانی

کریم مولا وردیخانی شاعر طنز پرداز و محقق خوشنویس در دو بیت زیر از بهاری می گوید که لاله ها خشکیده و مرغان بال و پر شکسته اند:

بهارا بیدمه دخوشته لاله  
خورا بگیل بزه بشکفت پیاله  
سینه سورخه دو بال بشکفته بی پر  
خوانه ائا همش با آه و ناله  
«بهار را دیدم، لاله های خشکیده و پژمرده، به زمین ریخته که پیاله غنچه اش شکسته شده بود. سینه سورخ با دو بال شکسته و بدون پر می خواند و آواز و ناله سر میداد.»

## بهار در شعر فریدون نوزاد

فریدون نوزاد محقق صاحب نام در شعر «خورمه بهاره» در توصیف بهار بر سر تو را به پیغام آور و بنفشه را به دختری تشبیه کرده که گیسوان می کشاید و به شاعر الهام می دهد.

حاج حاجی جه را با موه، بهاره پیغام باورد  
امی سرما بزه خسته جانه آرام باورد  
پامچال رنگ و رنگ و رنگ دامان و دشته فرشه کود  
خانه سوجانه شراب مهر ره جام باورد  
بنفشه روخان کولن شرم فراوانه مره  
گسه افشانه کوده شاعره الهام باورد.

«برستو خبر از بهار آورد و به جان خسته و سرما زده ما آرام و قرار آورد. پامچال رنگارنگ دشت و صحرا را فرش آگین نمود، بنفشه شرابی از مهر آورد، گل بنفشه در اطراف رودخانه با شرم فراوان گیسوان افشان نموده شاعر را به الهام آورد.»

آنچه که از بهار در اشعار شاعران گیلک زبان نقل شد، نمونه های اندکی بود که نگارنده به آن دسترسی داشته است و بقول معروف منشی از خروار بود. بسا اینکه هر یک از این عزیزان شاعر نامبرده و دوستان شاعر دیگر سروده هایی در توصیف بهار به چاپ رسانده باشند که نگارنده از دسترسی به آن محروم بوده باشد. در پایان با شعر کوتاهی از حقیر در مورد بهار این مبحث را به پایان می بریم. آنگاه که جسم ما با خاک در هم آمیخته است و از وجود بخاک رفته مان درخت و گیاه روئیده و شکوفه زده، باد بهاری شکوفه ها را بر بستر محبوب می باشد:

می تی ته -

هر ته بهار -

گیلهوا تی جیگا سر تاود.

«شکوفه های مرا، در هر بهار، نسیم شمال بر بستر تو می باشد.»

## برخی منابع و مآخذ

- ۱- فخرایی - ابراهیم. گزیده ادبیات گیلکی - کتابفروشی طاعتی رشت ۱۳۵۸
- ۲- بشری - محمد. ایله جار - نشر گیلکان - چاپ اول ۱۳۶۸
- ۳- جکایی - پ. گیلان نامه جلد سوم چاپ اول ۱۳۷۱
- ۴- دامون نشریه گیلکی زبان شماره های سال اول خرداد ۱۳۵۹ تا شماره های سال دوم تیر ۱۳۶۰
- ۵- گیل تو (گیلاوا) کادح ۱۹ تیر ۱۳۷۰ سال پنجم شماره ۱۶ تا ۲۷ آذر ۱۳۷۰ شماره ۲۹



## کتابهای رسیده

ناسازن و مؤلفان محترم جناحه مابل به معرفی کتابهای خود در ماهنامه «کندو» هستند می‌توانند از هر عنوان یک نسخه به دفتر نشریه ارسال نمایند.

در بهترین انتظار / مهرداد فلاح / [تهران، شاعر]، ۱۳۷۱ / ۱۰۳، صفحه، ۹۰۰ ریال  
شعرهای این دفتر که در فاصله شهریور ۶۹ تا آذر ۷۰ سروده شده حاوی ۸۲ قطعه کوتاه است. فلاح از شعرای نوپرداز و جوان نگرود است.

شهر غریب / هومن یمنینی شریف / تهران، روش نوپا، ۱۳۷۰ / ۳۱۳، صفحه، ۲۰۰۰ ریال  
داستانی است بلند در ۱۴ فصل که اشارتی به زندگی سیادتان و درگیری آنان با مأموران شیلات در دهه ۴۰ و ۵۰ دارد و نهایتاً به انقلاب ختم می‌شود. مکان بخشی از داستان در گیلان و شمال اتفاق می‌افتد. هفت کوه و هفت دریا آنظر فتر / موسوی علیجسانی / ارشد، مؤلف، ۱۳۷۱ / ۱۷۱، صفحه، ۱۵۰۰ ریال

مجموعه ده داستان کوتاه است از نویسنده هنرمند موسی علیجانی که پیش از این هم چند داستان وی در مطبوعات گیلان چاپ شده بود. نام کتاب برگرفته از نهمین فصل مجموعه است.

نیزار آشفته / کامران زمانی / تهران، نشر یادآوران، ۱۳۷۱ / ۱۱۸، صفحه، ۸۰۰ ریال  
مجموعه ۶۲ قطعه شعر به سبک نو از شاعر گیلانی اهل رحیم آباد رودسر و دبیر دبیرستانهای کرج است. تکه‌ای به شعر قالمشهر / به کوشش حسین صدیقی / قائم شهر، کانون شعر و ادب اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی قالمشهر، ۱۳۷۱ / ۵۴، صفحه، ۳۰۰ ریال

کتاب اگر چه بصورت زیراکس در تیراژ محدود (۲۰۰ نسخه) تهیه شده اما نشان از عشق پرشور و تلاش صادقانه گردآورنده آن دارد. صدیقی در این کتاب کوشیده، با حداقل امکانات فراهم آمده اداری از ۴۲ شاعر ولایت خود و آوردن ۴۲ قطعه کوتاه از آنها و یادمانی بسازد ماندنی و خواندنی.

تاریخ جامع بندر انزلی، جلد دوم / عزیز طویلی / ایندر انزلی، مؤلف، ۱۳۷۱ / ۱۱۹۳، صفحه، ۸۹۰۰ ریال

جلد دوم تاریخ جامع انزلی بیشتر به فرهنگ انزلی، تاریخچه مؤسسات فرهنگی و ادارات شهر بویژه شیلات، گمرک، بندر و کشتیرانی و نیز سائیل مربوط به صید و صیادی، دریا و دریا نوردی، شکار پرندگان و دیگر موارد قابل ذکر و توجه در این شهر می‌پردازد. مؤلف در تألیف خود به شهادت ضمایم آخر کتاب از ۲۲۱ منبع مکتوب و ۴۰ کتابخانه عمومی و خصوصی سود جسته است.

بمباران / محمود بدر طالعی / تهران، مؤلف، ۱۳۷۱ / ۶۸، صفحه، ۷۰۰ ریال

فصل بلندی است که زمان آن در حوالی سالهای آخر جنگ ایران و عراق اتفاق می‌افتد. از این نویسنده گیلانی قبلاً داستان سائل میشی را در سال ۱۳۵۶ خوانده‌ایم.

تاریخ انقلاب جنگل، به روایت شاهدان عینی / محمدعلی گیلک / رشت، نشر گیلکان، ۱۳۷۱ / چهاردهم + ۶۰۷، صفحه، ۶۳۰۰ ریال

محمدعلی گیلک کیسیر فرزند عامه کاینه جنگل و از یاران بسیار نزدیک میرزا کوچک خان و از رهبران نهفت بوده است که در اغلب جلسات و تصمیم‌گیریهای مربوط به نهفت شرکت فعال و مستقیم داشته است و از این رو تألیف وی دارای حائز اهمیت است بویژه که عده‌ای دیگر از رهبران جنبش جنگل در تدوین کتاب وی را باری کرده اند. نگارش کتاب در واقع نوعی کار گروهی است که بر اهمیت آن می‌افزاید، اسناد و تصاویر جدیدی برای اولین بار در این کتاب مطرح می‌شود. شادروان جهانگیر سرتیپ‌پور مقدمه‌ای بر کتاب نوشته است.

کلیات جاودانه نسیم شمال (سید اشرف الدین گیلانی) / به کوشش حسین نسیمینی / تهران، اساطیر، ۱۳۷۱ / ۸۷۶، صفحه، ۸۵۰ تومان  
کتاب مجموعه ۱۲ مقاله‌ای از سعید نفیسی، محمد علی جمالزاده، حبیب یمنایی، یحیی ربیعان، باستانی یاریزی، محمد اسمعیل رفسونانی، رحیم رضازاده ملکن، یحیی آریان پور، ابوالقاسم حالت، ابراهیم صفایی، محمد اسمعیل وطن پرست، ماخلکی با ترجمه ماهرخ آقایی که چمکنی دربار سید و اشعار او نوشته شده است. متن کامل دیوان سید اشرف الدین بخش عمده کتاب را گرفته و در نهایت داستان عزیز و غزال تألیف و تصنیف او آمده است.



## نشریات رسیده

## نشریات رنگ

نشریه داخلی شهرداری رشت

سومین شماره شهروند (پاییز ۷۱) با چند ماه تأخیر منتشر شد. اهم مطالبی که در این شماره آمده عبارتند از: گفتگو با معاونت اداری و مالی، رشت در آینه تاریخ به روایت از کتاب نامها و نامدارهای گیلان نوشته مرحوم جهانگیر سرتیپ‌پور، روزنامه جنگل نگارش فریدون نوزاد، ضوابط معماری و شهرسازی، شهرداری از نگاه مطبوعات، سلیمان داراب و مدفن نامداران، اقل خان رشتی از روانشاد جهانگیر سرتیپ‌پور، اخبار شهرداری و ... از ویژگی‌های این شماره چاپ پوستر رنگی بسیار زیبایی است از عمارت کلاه رنگی باغ محنم رشت که در وسط مجله آمده است.



بقیه از صفحه ۵

## در تعریف صداقت

صداقت را محک می‌زنند؟ آیا صادق در صدق شناسی خود صدیق هست؟ و اصلاً صداقت در فرهنگ، در هنر، در پژوهش، در نشر و در مطبوعات چگونه باید ارزیابی شود! راستی صداقت یعنی چی؟ محقق و پژوهشگری که سالهای سال رنج و مرارت را تحمل کرده، شب‌های زیادی بیخوابی کشیده است از لحظات شبانه روزی خود بریده بجای سودای دل و مال در اندیشه اعتلای فرهنگ سرزمین خود بوده است و از همین رو بلحاظ مقتضیاتی که ایجاد می‌کند در زاویه مانده است آیا می‌تواند امیدوار باشد که در این انجمن‌ها و مراکز، شناخت وجود دارد تا براساس آن صداقت محک بخورد و این بیم را نداشته باشد که یک تازه از راه رسیده‌ای با استفاده از تلاشهای سالیان دراز او و یک سری ارتباطات و دست‌مایه‌های ناصحیح بعنوان محقق و پژوهشگر راستین علم نشود.

ناشران شهرستانی که اصولاً بنیه مالی کافی ندارند یا آنها که در حوزة خاصی از فرهنگ کار می‌کنند، یا مطبوعات منطقه‌ای و شهرستانی و مطبوعاتی که در دایره محدودی از گستره فرهنگ فعالیت می‌کنند و بالطبع بدلایلی نمی‌توانند یا نمی‌خواهند از آگهی که خون مطبوعات است استفاده کنند، آیا می‌توانند به این حمایت‌ها و عنایت‌ها امیدوار باشند و بیم آن را نداشته باشند که همیشه کلاهشان پس معرکه است!

وجود مراکز از جمله شورای فرهنگ عمومی البته از واجبات و ضروریات است اما عملکرد آن را باید دید به چه منوال است. آنان که در زمان واحد مسئولیت‌های عیدیه دارند اگر در رأس این مراکز فرهنگی قرار گیرند ولو این که شناخت داشته باشند فرصت نخواهند داشت صداقت را بدقت تهیج کنند. محقق و پژوهشگر واقعی ذاتاً محقق و پژوهشگر است چه با مرکز چه بی مرکز کار خودش را می‌کند. ولو این که کارش، با رنجی سرشار همراه باشد. مرکز یا مراکز که منبع وجود می‌آیند باید آن چنان عمل کنند که جای دهها محقق و پژوهشگر کار تولید شود، بخصوص بخاطر مرکزیت می‌توانند یک سری کارهای گروهی و جمعی را دامن بزنند که اثرات آن بمراتب علمی‌تر از کارهای فردی است.

درست است که زمان در صد صداقت را مشخص می‌کند، اما زمان در صد عمل را هم مشخص می‌کند. خدا آن روز را نیابد که در جریده تاریخ ثبت شود حرفهای بسیار زیبا زده شد، مراکز فراوانی بوجود آمد، موضوعات مختلف مورد تحقیق قرار گرفت، بودجه‌های کلان صرف شد اما توسعه فرهنگی سرنگرفت و همچنان در قوه ماند.

## درباره صفحات گیلکی

گیلوا با اعتراض شدید برخی عزیزان علاقمند به زبان و ادبیات گیلکی مواجه است.

عمده انتظاری که از ما دارند در دو مورد خلاصه می‌شود:

۱ - تعداد صفحات گیلکی مجله را افزایش دهید.

۲ - عیار مطالب گیلکی آن را سنگین‌تر بگیرید.

امیدواریم از آغاز سال دوم به خواسته آنان دست یازیم.

عباس حاکی

## دخورستن Daxurastan

این کارواژه، یک بار به صورت مصدر و یک بار به صورت ماضی و یک بار هم به صورت مصدر مرخم، و هر سه بار با ترکیب «بلب» آورده شده است. بلب دخورستن - بلب دخورسته - بلب دخور. در هیچ واژه‌نامه و هیچیک از گویش‌های دیگر مناطق ایران (تا آنجا که در توان بررسی من بود) نشانی از این واژه نیافتیم. از فحواي کلام و مضمون شعر، معنای «لب گزیدن» استنباط می‌گردد. در اولی، لب گزیدن در معاشقه، در دومی لب گزیدن از پشیمانی و حسرت، و در آخری برای ناز و عشوه‌گری. ملاحظه می‌شود که شرفشاه این ترکیب مصطلح را در نهایت وسعت کاربردش به کار گرفته است.

شکل مصدری آن را در چهار دانه ۴۸۵ چنین آورده:  
چه سوبه - دل سیانی - بلب - «دخورستن»  
کسی - به - کسی - دل چار - و - دل - خریوستن  
واجب - دلا - بخون - آتش - سوچستن  
وریختن - اندیکه - کسی - نبو - دانستن  
(ترجمه):

چه سود دل سیاه را لب گزیدن  
و یا - به یکدیگر گرفتار شدن و دل‌ها را به هم  
گرایش دادن

دل را سوختن در آتش خون واجب است  
آنقدر خون به روید که کسی نداند چقدر

ترجمه مصراع اول چه به صورت متعدی  
(که من ترجمه کردم) و چه به صورت لازم یا  
ناگذرا (که می‌توان منظور داشت) به هر حال،  
معنای «لب گزیدن» را میدهد که متعدی‌اش  
عاشقانه خواهد بود و لازم‌اش حالت حسرت و  
پشیمانی از جانب همان دل سیاه. ساخت ماضی  
این مصدر در چهاردانه شماره ۵۴۰ چنین آمده  
است:

این، چرخ، گردون، پُر، کسا، بلب «دخورسته»  
یک - لحظه - به‌بین - همه‌آ - بگل فوبسته  
یا - غافل - نوا - بون - این - در - دلا - و - منته  
این - بوقلمون - به یکین - رنگ - چون - وابسته  
(ترجمه):

این چرخ گردون بسیار کسان را لب گزیده  
است

به‌بین، در یک لحظه همه را به خاک ریخت  
از این مست که در دلت جای دارد غافل نشو  
این بوقلمون چگونه فقط به یک رنگ وابسته  
(باشد)

ساخت ماضی «لب گزیده» در مصراع اول  
این شعر حسرت و آندوه است و مصراع دوم آن،  
آیا اشاره به حادثه‌ای دارد (مثلاً زلزله‌ای) که  
کشتار جمعی داشته است؟ زیرا که در یک لحظه  
همه را به خاک ریخت.

در شماره ۴۱۲۹، این کارواژه را به صورت  
مصدر مرخم به کار برده است:

تی - سینه - همچانکه - میره - خوایی - بهشت  
تی، بلب «دخور»، و چشمی، غمزه، مرا، بگشت  
بتی - گیلوی - شومه - تا - بخوایی - بهشت  
چیره، دلبر، خوی، دیما، خوشی، وادان، بهشت  
(ترجمه):

سینه‌ات برایم همچون بهشت خداست  
لب گزیدن و غمزه چشمت نیشم - بر جان - زد  
به گلایه از تو تا بهشت خدا می‌روم  
چرا دلبر بوسه دادن بر صورتش را اجازه نداد  
که در مصراع دوم «بلب دخور» شکل  
مرخم «بلب دخورستن» است.

واژه‌هایی از این چهار دانه‌ها که برای  
خواننده غیر گیلک (و احتمالاً بعضی از واژه‌ها  
برای بعضی از گیلک‌ها) ممکن است ناآشنا  
باشد:

### معانی واژه‌های ناآشنا

- اندی که = آنقدر که
- بگشت = گزید - نیش زد
- بون = بودن (نوابون = نباش)
- چیره = چرا
- خریوستن = گرویدن - گرایش
- خوا = خدا
- خوش = بوس
- خوی = مال خودش (ضمیر ملکی سوم شخص  
مفرد)
- خوی دیما = صورت خود را
- دل چار = گرفتار؟
- دیما = صورت را (دیم = صورت - رخسار)
- سوچستن = سوختن
- سوبه = سود است
- شومه = می‌روم
- فوبسته = ریخته - اسم مفعول از مصدر فوبستن  
(ریختن)
- گیلوی = گلایه
- میره = برای من
- نبشت = گذاشت - اجازه نداد
- وادان = دادن
- وریختن = روییدن
- همه‌آ = همه را
- همچانکه = همچون - مثل

## خوانندگان عزیز

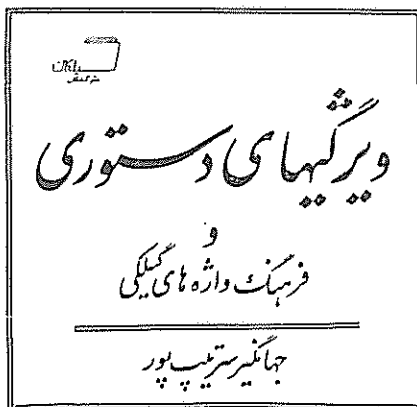
صفحات محدود گیله‌وا امکان  
چاپ سریع همه شعرها و مقالات  
خوب رسیده را نمی‌دهد. درج  
مطالب برگزیده از میان آنها  
الزامی است و برای چاپ گاهی  
ممکن است بدلیلی در نوبت دراز  
مدت قرار گیرد.

## دکتر حشمت

سلطنت و جاه‌طلبی و ریاست قیام نکرده‌ایم و هدف ما نجات این  
ملت بود و برای آنکه استقلال خود را صیانت کنیم و اجانب ما را  
استعمار نکنند و ما هم در دنیای مرفعی مقامی داشته باشیم، قیام  
نموده‌ایم.

اما گفتید میرزا کوچک خان بایی است و به قرآن اعتقاد ندارد،  
لازم است به شما بگویم که میرزا کوچک خان يك مرد به تمام معنی  
مسلمان بوده و تا حال دامنش به بی‌عفتی و بی‌دینی و دزدی و  
خیانت ملوث نشده است. این شخص است که آرزو دارد اسلام را به  
اعلا درجه استعلا ببیند، دیانت اسلام را به تمام معنی قبول کرده و  
برای اجرای قوانین او لباس مجاهدت در تن کرده هر صبح با منادان  
در موقع طلوع فجر بیدار میشود، با کمال خضوع و خشوع به سائر  
عبادت و تلاوت قرآن مشغول میگردد، این مرد کسی است که تمام  
همراهان خود را قیلا قسم داد که برای حفظ اسلام و ایران از جان و  
مال بگذرند. این آدم با آنکه انقلابی است، وطن‌دوست و ملت  
پرست و دین‌پرور است، به احترام همان قرآن با آنکه میدانستیم  
شما با ما وفا نخواهید کرد به دولت تسلیم شدیم آیا در کجای دنیا  
رسم است اسیر را این گونه عذاب و شکنجه، آنهم اسیری که برای  
نجات ملت و ترقی کشور قیام کرده باشد و به دنیا امتحان درستی و  
صداقت خود را بدهد آیا برای يك دولت حسابی شایسته است افراد  
مملکت را به جرم وطن‌پرستی با بازوان بسته در کوچه بازار  
بگردانند و راضی شود ارزا دل و آویاش بصورت آنها تق‌بریزند و پای  
برهنه آنها را از این شهر به آن شهر ببرد. آیا خیال میکنید دست  
حقیقت‌سنگاران را روزی به جزای اعمال خود نمیرساند و  
عملیات آنان در تاریخ ثبت نمیشود.

گیلکان منتشر کرده است:



تجدید  
محل فروش در تهران  
کتابفروشیهای دویز  
دانشگاه تهران

# پیشواز از نوروز در گیلان

راهبر و راهنمای چیری و پیروزی و دلیری و نیرومندی و آغاز زمان و موسی که این چیزها را به همراه دارد. بعبارت دیگر را برچره یعنی رمز و کنایه از بهرام، ایزد بزرگ جنگ و رزم و دلیری و چیرگی و فیروزی و کشاورزی است و این با حقیقت مطلب نیز سازگاری دارد.

## پ: رابرچره یا راهنمای: فروشکوه

در دیلمی چر = CAR یا CR شکوه و فر خیره کننده و چشم گیر معنی میدهد. چنانکه اگر کسی از نیرو و شکوه و فر شخص بزرگی شگفت زده شده خیره شود میگوید: اونی چرمره بگیته

UN - I CAR MAR A BAGIHT

یعنی: شکوه و فر خیره کننده او مرا گرفت. یا اگر کسیکه خود را زیر سایهٔ مرد بزرگی میداند بخواند اندازه توانائی و شکوه حامی خود را برساند، میگوید: اونی سایه مرچرا = UN - I SĀYAH MAR CAR A

یعنی سایه او مایه فرو شکوه و توانائی من است. باین معانی رابرچره، یعنی: رهبر و راهنمایی که دارای فرو شکوه بزرگوارانه و خیره کننده است. یا: راه بسوی آنکه دارای فرو شکوه چشمگیر است. در اینجا میتوان کنایه و رمز گوینده را بر فر و ستاره بهرام، که قدما ستارهٔ خانه و برج حمل می‌پنداشتند، دانست. فر در اوستا و داستانهای ایرانی از مظاهر ایران و فرمانروائی ایرانی است که اهمیت آن گفتاری جداگانه میخورد.

## ت: رابرچره رمز نگاه خوشی و شادکامی

از چر معنی: دوران خوشی و شادی و مستی و خوشگذرانی برمیآید. چنانکه در دیلمی اگر بخوانند دورهٔ خوشی و خوشگذرانی و بکام بودن روزگار کسی را برسانند گویند:

UN - I CAR - CAR - A

اونی چر چره = یعنی: روزگار به کام او است. چون کرو فر و بیا و برو و بگو و بخند و بخور و بخوان دارد. در گیلان نیز چرچر بهمین معنی بکار می‌رود.

رابرچره، به این معنی یعنی: راهبر و رهنا و گرداننده روزگار خوشی و کامرانی. چون هرام یا وهرام ایزد در بردارنده خوشی و کامرانی بوده، در اینجا نمایش و ترانه کنایه به او است.

## ث: رابرچره: رهبر نغمه و خنیاگری

چون در بهاران، گل و گیاه چمنزارها و سبزه‌های چسراخورها و چسراگاههای فراوان، مایه خورد و خوراک و شادی و نشاط پرندگان و چرندگان و نغمه و نعره و آواز شادی آنان است از این رو یکی از معناهای چر CAR در فرهنگهای فارسی «نغمه و غنا، ساز و آواز، موسیقی باشد. چه چرگز سازنده و مغنی را خوانند». در فرهنگ اسدی آمده:

همیشه دشمن تو سوخته، تو سوخته بزم

بیزم ساخته، رود آخته، دو صد چرچر

یا:

چنوبر کشد نعره اندر چراخور

معنی بسوزد کتاب اغسانی در کردی نیز چر = ČERR یعنی: خواننده (۷). در دیلمی چره = ČERRA و در کردی چره = ČERRA یعنی چیغ و داد. در لرستان چر = ČERR نام نغمه‌ای است محلی و غم آور (۸).

در فارسی عامیانه افغانستان چرچر = ČER-ČER: فریاد

## رابرچره

عبدالرحمان عمادی

### قسمت سوم

#### پ: رابرچره، کنایه از ایزد بهرام یا راه بسوی او

در زبان پهلوی چر = ČER یعنی: چیر، چیره، نیرومند، دلیر، پیرومند و چره ČERIH یعنی: چیری، چیرگی، نیرومندی، دلیری، پیروزمندی. پیش از آنکه از پیوند چرباین معنی، با (رابرچره) سختی بگویم، ناگزیرم یکی از قاعده‌های نجوم باستان اشاره‌ای بکنم: در ستاره شناسی کهن گوی و کره‌ای را که جای دوازده برج سال قرار داده بودند و فلک البروج نامیده میشده بدو نیمه و دوپاره و دو نیم سال تقسیم میکردند. نیمی از گوی دوازده برج را به آفتاب خداوند روز، و نیمی دیگر را به ماه خداوند شب میدادند. از دوازده برج یا دوازده خانه‌ای (۱) که روی فلک البروج جا داده شده بودند پنج برج یا پنج خانه به پنج ستاره رونده آسمانی: کیوان (= زحل)، زاوش (= مشتری)، بهرام (= مریخ)، ناهید (= زهره)، تیر (= عطارد) و دو خانه یا دو برج دیگر به آفتاب و ماه داده شده بود. چنانکه هر یک از پنج ستاره رونده دارای دو خانه در هر یک از دو نیمه فلک، و ماه و آفتاب دارای یک خانه یا یک برج در فلک البروج بوده هر کدام صاحب هر یک از دو نیمه و دو پارهٔ فلک البروج نیز بشمار می‌آمدند.

تقسیم گوی و کره فلک البروج بوسیله خط تیری که گوی را بدو پاره میکرد، دو جور بوده: یکی خطی که از تابستان تا زمستان یعنی از انقلاب تابستانی تا انقلاب زمستانی میگذاشته و گوی را بدو پاره میکرد. چنانکه از برج و خانه آفتاب که برج شیر و خانه خورشید است دو ماه تابستان و سه ماه پائیز و یکماه زمستان در یک نیمه و یک پاره از گوی فلک البروج جا گرفته نیمه آفتاب و بقول حکیم ناصر خسرو نیمه شادی بود و دو ماه زمستان و سه ماه بهار و یکماه اول تابستان در نیمه و پاره دیگر را از فلک البروج جا گرفته نیمه ماه و بنوشته ناصر خسرو نیمه پتیاره دانسته میشد.

این گونه تقسیم گوی فلک که آغاز سال را از تابستان و از ماه آفتاب و خانه شیر در مرداد تابستانی قرار میدهد همان گاهشماری کهن دیلمی است که با آغاز سال و حساب زمان از قطب عالم در گاهشماری قدیم چین خوشاوند است و نگارنده بارها از این

گاهشماری یاد کرده‌ام. تقسیم دوم گوی و کره فلک البروج با خطی فرضی از بهار تا پائیز یعنی از اعتدال بهاری تا اعتدال پاییزی است که با این تقسیم نیمی از گوی فلک در بهار و تابستان، زمان سبزی و رستنی و چرا و کشت و درو و خرمن و فرآورده‌های روستائی و دامداری است. و نیمه دیگر از این تقسیم، ماههای پائیز و زمستان را در برمیگیرد که زمان کشت پائیزه و گاه با دو باران و برف و سرما و خواب طبیعت است. با این روش آغاز سال و حساب گاهشماری از بهار (۲) و ماه فروردین یا برج بره که حمل و قوج هم میگویند گرفته میشود که تقویم کنونی و رسمی ایران از همین جا آغاز میکند و نمایش رابرچره که در این گفتار از آن سخن گفته و آنرا تفسیر کرده‌ام مربوط به همین روش اخیر و آغاز سال از اعتدال بهاری و برج حمل است. برخی از حکمای قدیم، مانند بیرونی درالفنهم (۳) و فخر رازی در جامع العلوم (۴) برج حمل بهاری را خانه بهرام یا مریخ دانسته اند که بزرگترین ایزد مرد ایرانی در آئین قدیمیان بود. حکیمان و شاعران نیز، مانند حکیم ناصر خسرو، که در جامع‌الحکمتین، شعر و معامهای فلسفی و نجومی حکیم ابوالهثیم گرگانی، حکیم اسمعیلی پیش از خود را از روی جهانشناسی نهان بنیان اسمعیلی شرح و تفسیر کرده، برج حمل بهاری را خانه بهرام یا مریخ نوشته‌اند. (۵)

در نمایش و شعر دیلمی (رابرچره)، «چر» بمعنای دلیر و پیرومند و چیره و نیرومند با صفت ایزد بهرام سازگار میشود. زیرا بهرام یا مریخ ایرانیان و مارس MARS فرنگیان ایزد بزرگ و باستانی جنگ و دلیری و پیروز بخشی و پروردگار ویژه سپاهیان و جنگیان بود که سرپرستی کشاورزی و آبرائیز با خود داشت. از این رو برج حمل یا خانه بره و قوج در بهار و حساب آغاز زمان شماری و تقویم از بهار، بکنایه، ستایش و درود بر بهرام نیز میشود. (۶) بنابراین «چر» اشاره به بهرام دارد که از ایزدان کهن ایرانی است و در اوستا نیست ویژه ای در ستایش و نیایش او است و در برخی از فرهنگها آمده که بهرام نام یکی از ماههای ایرانی است که جایش را درست ندانسته‌اند. پس از روی آنچه که در بالا آوردم، نمایش و شعر دیلمی (رابرچره) یعنی:



و فغان، بانگ گستاخانه است (۹)، در شوشتری چر = CER گریه مداوم کودک است (۱۰).  
 باین معنی: رابرحره یعنی: راهبر و راهنمای فریاد و ساز و آواز و موسیقی میشود که کنایه از فرارسیدن موسم شادی و آواز و خوانندگی و خروش مردانه است. چون هرام سرپرست و ایزد با دو باده و شادی و خوانندگی و نغمه و خنیاگری بوده در اینجا مطلب کنایه بدو دارد.

### ج: رابرحره: خوراک سور و جشن

چر معنی خوردن و خوراک و خوراکی میدهد. در دیلمی موچر = MU-CAR بیماری موخوره است. در فارسی سورچرانی: سورخوری است. در دیلمی چره = CARA خوراکی سور و جشن و شب نشینی مانند شیرینی و آجیل و مانند آنها است. در اشعار شعرای بزرگ فارسی چرو چرا بهمین معنی طعمه و خوراک آمده. حکیم ناصر خسرو گفته:

گیارگر خورد جانور، باک نیست

چرا جانور، جانور را چراست؟

یا:

تن چرای گور خواهد شد، به تن تاکی چری  
 جانت عربانست و تو برگردن کرباس تن



نقش روی جام بدست آمده از نسا

(دوره اشکانیان) یادآور آئین رابرحره

جلال الدین مولوی گفته:

فوت عقل کاملان حکمت بود

جسم حیوانی نجوید جز چرا

اسدی در گرشاب نامه آورده

چراخورشد مرگ و ما چون چرا

بجان خوردش نیست چون و چرا

چون بهار موسم خورد و خوراک دامها و شیردهی و فراخی زندگی دامداران است، از این رو رابرحره باین معنی: رهبر و راهنمای مظهر و نشانه موسم خورد و خوراک، و زمان چریدن چهارپایان سودمند و بعبارت دیگر موسم گله چرانی و رمه گردانی و بهره دهی شبانی میشود.

ج: رابرحره یعنی: چراغ گردان

ازچره = CARE، در نمایش رابرحره، به کنایه از فرارسیدن موسم بهار و تابستان که زمان تابش خورشید و ماه، و نیمه روشنی سال است، و در نجوم قدیم زمان ماه، خداوند شب، و آفتاب، خداوند روز دانسته میشود، معنی چراغ و روشنی در مواقع تاریکی و برای تیرگی و تاریکی برمیآید:

۱- چراغ که ابزار روشنائی در تاریکی است، و صفت ماه را در شب دارد، در برخی از گویش های ایرانی چر، چرا، گفته میشود. چنانکه: دراوامانی چرجا = ČARA - JA یعنی: جای چر، در فری زندی ČAERA در یرنی و نظری ČAERA (۱۱) در کردی چرسا = ČERA (۱۲)، در تاتی چرا ČERA (۱۳) در روستاهای پیرامون کاشان و محلات چرا = ČERA (۱۴) همه به معنی: چراغ است.

۲- چراغ، در قدیم با چربی و روغن چرندگان و گیاهان فراهم میشد. از این روچرکه بمعنی: چریدن است، با چر بمعنی چراغ خویشاوندی دارد. در کرمان یک گونه گیاه در کوهستان لاله زار هست که هم گیاه چریدن دامها است و هم از پوست آن که لوله ای شکل در میآورد بجای شمع استفاده میکردند. چون خوب میسوزد و روشنائی میدهد. از این رو آنرا چراغو CRAQU میگویند.

۳- یکی از معنای چر، چریدن است. چراغ هم در ادب فارسی بمعنی: چریدن آمده است. اسدی طوسی در شعر زیر چراغ کردن را بمعنی: چرا کردن و چریدن آورده:

پرسید آن پهلوان سترگ

بگفتند گاوی است آبی، بزرگ

همی زوفتد گوهر شب چراغ

بدان روشنائی کند شب، چراغ (۱۵)

به گواههای بالا، رابرحره، بمعنای راهبر و راهنمای چراغ و روشنائی برای راندن تاریکی و شب میشود که کنایه از فرارسیدن موسم بهار و تابستان و زمان نیمه دوم فلک البروج است. (اگر گوی فلک باتیر اعتدالین چنان بدو پاره تقسیم شود که پائین و زمستان در یک پاره و بهار و تابستان در پاره دیگر باشند).

ج: رابرحره کنایه از آهو گردان، چرخ گردان

رابرحره آهو گردان است. بسیاری از فرمانروایان و زبردستان شکاربانانی داشته اند که با تردستی و چابکی گله های آهو را در نخجیرگاه چنان به سوئی میرانده اند تا آن فرمانروایان بتوانند در کمین گاهها و گذرگاهها آن جانداران بی خبر و بی گناه را شکار کنند و از پا در آورند. و چون از دید مردم اندیشمند باستان، شکارچی زمان نیز از کمین گاه خود، مردم بی خبر را هر دم، مانند گله آهوئی که آهو گردانی شود، از پا در میآورد و آهو گردان زمان با اغفال آهوان زمینه این شکار را فراهم میآورد و گردش سال و ماه صحنه چرخان این آهو گردانی است، از این رو آهو گردانی در ادب فارسی همین معنی را در بردارد: «آهو گردان: آنکه آهوان را در صحرا راند، بجائی که شاه یا امیر به آسانی شکار تواند کرد - نخجیر وال (۱۶) آهو گردانی: پیشه آهو گردان - نخجیر وانی است. آهو گردانی کردن: با گریزی و با اغفال دیگران، امری را رفته رفته بسوی مقصود خویش سوق دادن» (۱۷)  
 آخرین قسمت در شماره آینده

### پاورقی:

- ۱- هر خانه یا برج مجموعه ای از ستارگان بود که به پیکر جانور یا انسان یا چیزی تومم شده بود.
- ۲- نزد برخی ها از پائیز.
- ۳- صفحه ۳۹۶.

۴- صفحه ۱۸۴.

۵- جامع الحکمتین، ناصر خسرو، چاپ انستیتو ایران و فرانسه، کرین و معین، صفحه ۲۷۸ تا ۲۸۸.

۶- اگر برج حوث خانه ناهید باشد در حکم نفدیس آن ایزد بانو که پروردگار آب و گیاهان و مادر بارورها بود، شمرده خواهد شد.

۷- فرهنگ کردی مردوخ

۸- فرهنگ لری، حمید ایزد پناه.

۹- فرهنگ عامیانه افغانستان از: عبدالله افغانی نویسنده. صفحه ۱۷۶، چاپ کابل.

۱۰- واژه نامه گویش شوشتری از محمد باقر تیرومند، چاپ فرهنگستان زبان.

۱۱- محمد معین، حاشیه برهان.

۱۲- فرهنگ کردی مردوخ ج ۱.

۱۳- نات نشین بلوک زهرا، نوشته جلال آل احمد، چاپ دانش.

۱۴- گویشهای پیرامون کاشان و محلات، نوشته: محمد رضا مجیدی، چاپ فرهنگستان زبان ایران.

۱۵- گرشاب نامه اسدی طوسی.

۱۶- وال که در کوتوال نیز دیده میشود بمعنی: نگهدارنده و یا پاسدار و پاسان نخجیر وال، شکاربان نخجیر والی شکاربانی است.

۱۷- لغتنامه دهخدا.

محمد بشرا

## ایله جار

دوچه گیلکی شعران

چه سالانه

(۱۳۵۶ - ۱۳۴۴)

فارسی واگردانه مره

رشت

گیلکان

۱۳۶۸

## ایله جار

مجموعه شعر گیلکی محمد بشرا  
 با ترجمه فارسی و فرهنگ لغات

## آفتاب به میهمانی مان نمی آید

آن چه در پی می‌آید مطلبی است که از ماهها قبل پیشمان بایگانی شده بود. اینک بناسینی که پیش آمد به چاپ آن مبادرت می‌شود. از خوانندگان خوب گیله و انتظار داریم در شناخت و تعرفه شاعران، نویسندگان و هنرمندان از دست شده و گمنام زادگاه خود بکشند. ثبت حداقل چند سطر شرح حال و ذکر نمونه کارهایشان حداقل دینی است که دوستان و نزدیکانشان یا همولایانی‌های بیدار دلشان بر گردن دارند.

گیله‌ها همیشه برای گرامیداشت این دست از شعرا و نویسندگان و هنرمندان بومی گمنام جای خالی خواهد داشت.

رمضان پورطاهر در سال ۱۳۳۷ در روستای چلیکدان از توابع لشت نشا در خانواده‌ای فقیر و زحمتکش دیده به جهان گشود. از همان اوان کودکی با مطالعه الفت گرفت و ستاره نبوغش درخشید. وی اگر چه در خانواده‌ای بی‌سواد رشد کرد اما دل بستگی شدیدی به کتاب و بخصوص به شعر داشت و از همان سالهای کودکی شعر می‌سرود

یک بار گفته بود «وقتی در کلاس ششم ابتدایی درس میخواندم، روزی با فروش تخم مرغ‌هایی که مادرم از مدتها پیش جمع‌آوری کرده بود، شش تومان بدست آوردم که با آن یک جلد مثنوی خریدم. مادرم که از این ولخرجی بیمورد بخشم آمده بود، به سختی سرزنش کرد.» رمضان مخارج ناچیز یومیه‌اش را از فروش تخم مرغ، که مادر مهربانش در اختیار او میگذاشت، تأمین میکرد. بقولش بعدها، یعنی وقتی جوان کاملی بود، یکی دو مرغ داشت که تنها منبع «درآمده او بودند» و این شاید باور نکردنی باشد، اما چیزی جز واقعیت فقر نجیبانه هنرمندان بی‌نام و نشان این دیار نیست.

پور طاهر به گیلکی و فارسی شعر می‌سرود و شعرهایش (بویژه اشعار گیلکی‌اش) از اصالت و عمقی عجیب برخوردار بود. به مردم شناسی و فرهنگ عامه علاقه‌مند بود از اینرو پیگیرانه به گردآوری فلکلور گیلان می‌پرداخت. روحی بغایت حساس و مهربان و طبیعی بس بزرگوارانه داشت و شعرش از تعهد به انسانها و احساس مشارکت در رنج و شادی آنها سرشار بود، چرا که او خود نمونه‌ای از انسان آگاه، مشفق و ستیزنده بود.

با اولین جرقه‌های خیزش مردم در سال ۵۷ به جنبش انقلابی میهن‌مان پیوست و در صفوف مبارزه علیه استبداد، فقر و بیعدالتی، تا آخرین دم حیات پشاز بود.

رمضان از سال ۵۸ برای تأمین معاش چند روز هفته را بکار شاق ساختمانی، عملگی، میپرداخت. و سرانجام در غروب یکی از روزهای بارانی اردیبهشت ۵۹ که خسته از کار طاقت فرسای روزانه، با دو چرخه بخانه باز میگشت، در تصادف با ماشین دچار ضربه شدید مغزی شده و پس از چند روز، در بیمارستان درگذشت. در حالی که ۲۲ سال بیش نداشت.

پس از مرگ کتابها و اوراق و اشعارش پراکنده شد و دریغاکه دوستانش حتی نتوانستند آن اوراق را در دفتری گرد آورند. و امروز از آنهمه شعر و اثر که از او بر جای مانده بود، چیزی بدست نیست جز این شعر که در خاطر من محفوظ بود. این شعر و دنیایی خاطره از آن دو سار بیقرار چشمانش که گفتمی هر لحظه آماده برگشودند.

اینک ۱۳ سال از آن تاریخ می‌گذرد. ییادش گرامی باد.

مجید میرزایی

دارون دست و پسر خاله  
 داره سر جُختا چر نیشید  
 جیجاکان دهن وازه  
 ایشون دور و ور بازه  
 چقد سرده، چقد درده  
 نایه آفتو امی ورجا  
 چقد دیلان بیده داغه  
 اویراگوده خوراغه  
 امی چومه بیگیته خو  
 امی هوا همش ابره  
 امی بستانه بسورده او  
 همین واسی نایه آفتو  
 امی دسان هوا رسه  
 هادیم باهم امی دسه  
 خروسان زبان لاله؟  
 شوم به بی سحر بیبی؟  
 یا ای شوبی سحر بوما؟  
 موچی پرت و پلاگوما!

### ترجمه فارسی

شاخ و بال درختان تهیست (درختان بی‌بارند) و پرندگان وحشی گرسنه مانده،  
 برفراز درختان کز کرده‌اند و بازها بگردشان در پرواز

چقدر سر دو درد بازاست و چقدر دلها داغ‌دیده‌اند  
 آفتاب به میهمانی مان نمی‌آید (توگویی) راهش را گم کرده است

چشمانمان را خواب در ربوده و آب بندهایمان را سیلاب برده است  
 آسمان مان همواره ابریست هم ازینروست که آفتاب در نمی‌آید

چشمانمان را بمالیم (خواب را از چشمانمان بزدایم) دستهایمان به افلاک میرسد  
 ابرها را بکناری بزنیم (و) دستهایمان را در هم بگذاریم

آیا زبان خروسان لال است؟ یا این شب را سحری نیست؟  
 مگر شب بی‌سحری هم خواهد بود؟ من چه یاره می‌سرایم!

# بانگ لغات گیلکی

دنبال دام می آیند و ماهی های جمع شده را به ساحل حمل می کنند و آن دام همچنان بوسیله چپ چپ در دریا باقی می ماند.

دماغه = قسمتی از کرجی که پیش سر و کوتلا در آن قسمت به تامازی وصل می شود.

راشوتکا = (ماخوذ از زبان روسی) لنبه یا پل های زیر پائی که بر روی ایزل قرار دارد.

زیر پالانه = تخته ای که در پائین پالانه قرار می گیرد.

سوپاره = قسمت های ابتدا و انتهای کرجی که تخته هائی کوتاه اند و میخ می شوند.

سوئگیور = تخته هائی که به دو طرف دیواره داخلی روی پاها میخ می شوند.

سیم خانه = جانی که ماهی های صید شده را داخل آن می ریزند و کوچکتر از بارخانه میباشد و جای بهترین ماهی هاست.

شالمان = اوشان ریزی در کف کرجی که آنرا از درازا به ایزل میخ می کنند.

شسلف = وسیله تخلیه آب از آبگاہ. وسیله ای خاک انداز مانند است که از تنه درخت تراشیده می شود.

فیل گوش = چوب هائی به شکل تقریبی ۴ ۴ که دو عدد در جلو و دو عدد در انتهای کرجی و جلوتر از تامازی قرار دارند.

کرجی پیش سر = جلوی کرجی

کرجی کوتلا = انتهای کرجی

کوف = جسم سبک چوب پنبه مانند برای نگهداشتن تور در سطح آب.

کوتلا = انتهای کرجی.

کوله چپر = بافتی از شاخه های نازک و نرم درخت توت که در انتهای کرجی و در کف کوتلا قرار میدهند و ماهی های صید شده را در زیر آن می گذارند.

چپر را روی گاجامه قرار میدهند تا ماهیهای صید شده «گاجامه» را کثیف نکند.

کوله میور = دستگیره مانندی در ابتدا و انتهای قایق و در پائین وینیشنه جهت بردن قایق به خشکی یا به آب.

گاجامه = اطاق کوچک صیادی که در داخل کرجی و از شاخه های درخت توت ساخته شده است. ارتفاع آن ۱/۵ متر است که سفش یا ۶ عدد حصیر پوشانده می شود و دو طرفش بانئ چپر می شود و دو عدد حصیر نیز به دیواره داخلی آن نصب می کنند. این دیوار بند گرمای داخل اطاق گاجامه را دلچسب می کند

گمین سیل = تخته ای به درازای ده سانتی متر که در وسط کف کرجی به درازا میخ می شود.

میرزا موسائی = تخته هائی است به مانند نیمکت که برای نشستن مسافران در دور قایق نصب می شود.

وینیشنه = محلی در ابتدا و انتهای کرجی که کرجی بان از آن ها نیز می تواند بجای نشیمن گاه استفاده کند.

بندر انزلی = محمد تقی بارور

بخشی از «بانگ لغات گیلکی» هر شماره را می تواند لغات و اصطلاحات خاص یک موضوع بخصوصی در برگیرد. حسن کار این است که از پراکندگی واژه ها جلوگیری می کند و دقت و حواس را روی یک مورد خاص متمرکز می کند. از طرف دیگر عزیزان خواننده، مطلع و آگاه در دیگر نقاط گیلان و مازندران می توانند روی این واژه ها بصورت تطبیقی کار کنند و احیاناً در تکمیل واژگان بکوشند. لطف کار و هوشی است که عزیزان گرامی آورنده موضوع پژوهش را جدی بگیرند و در توصیف لغات، عبارات و اصطلاحات باریک شده از هیچ فرو گذار نکنند.

خوانندگان ما به اقتضای شغل، علاقه و آشنایی با مسایل مختلف می توانند مجموعه ای از دانستیهای خود را درباره موضوع خاصی که مورد علاقه شان است بصورتی منظم و مرتب نمایند و برایمان بفرستند تا بنامشان در این صفحه چاپ شود.

آن چه در زیر می آید مجموعه ای از لغات و اصطلاحات ویژه ماهیگیران و کرجی بانان است که دوست شاعر وارسته آقای محمدتقی بارور از انزلی ارسال داشته است. اگر چه ممکن است کامل نباشد اما نمونه خوبی است برای آشنایی دیگر خوانندگان ما در گوشه کنار شمال کشورمان که از این طریق نیز بتوانند با ما همکاری داشته باشند.

## اصطلاحات ماهیگیران و کرجی بانان

نخورد و به همین منظور از دو سنگ پروزن به عنوان «بنده» استفاده می شود.

۷- تعداد کارگران پره صد الی یکصد و ده نفر است و اگر از تراکتور استفاده کنند برای حمل پره به ساحل باید از دو الی چهار دستگاه تراکتور استفاده شود.

۸- پره پراز ماهی را با تورهای کوچکی خالی می کنند.

پیش سر = جلوی کرجی

تامازی = گردنه کرجی - (چوبی که انتهای آنرا کند داده اند و دماغه را به تامازی میخ می کنند).

تنده چو = سایبان قایق مسافری به صورت پرده ای در پارچه الوان و به شکل داربست.

چانه کا = جای کرجی بان.

چانه کا تخته = زیر پائی کرجی بان

چپ چپ = وسیله ای است چوبی برای مهار کردن و نگهداشتن دام ماهی گیران آزاد در کف دریا و مصون ماندن دام از توفان. این چوب نیم متر طول دارد که انتهای آن دارای کندی است تا طناب را در آن کند

قرار دهند. نوک این چوب تیز است. برای نصب و نگهداری چپ چپ باید از یک قطعه بلند آهن استفاده کنند. این آهن که نوک آن به شکل ۷ می باشد

۱/۵ متر طول دارد. یک سر چپ چپ را که تیز است در آن قرار میدهند و سپس چپ چپ را بوسیله آن آهن در کف دریا فرو می کنند و دام صیادان به آن چوب وصل و مهار است. معمولاً پس از چند روز به

آبگاہ = مکان جمع شدن آب در وسط کرجی - که با شسلف آب جمع شده را خالی کنند.

آنزل = کف کرجی

بارخانه = جایگاه ماهی صید شده در کرجی.

پر = دیواره کرجی

پا = ستون کرجی - چوبهائی به شکل زاویه قائمه که بر دیواره داخلی و کف کرجی در دو طرف میخ می شود. در یک کرجی ۴۰ عدد پا به کار می رود.

پالانه = جای نشستن

پره = تور ماهی گیری بزرگ؛ بامشخصات زیر:

۱- طول آن حدود ۱۳۰۰ متر است.

۲- عرض آن در پنج قسمت وسط ۱۶ متر و در ابتدا و انتها ۱۰ متر است.

۳- برای به آب انداختن پره باید حدود ۱۰۰۰ متر توروس (= طناب) به دریا رها نمایند. ولی در موقع کولاک کمتر از هزار متر است. (هر توروس ۷۵ سینه یا بمبارتی ۱۵۰ متر است)

۴- طناب قسمت پائین پره را از حلقه های سربی (به ازای هر ۱۵۰ متر طول ۳۰۰ عدد حلقه سربی) می پوشاند تا به دلیل سنگینی سرب، طناب پائین پره به کف دریا قرار گیرد.

۵- حدود ۳۰۰ عدد کرف (= جسمی چوب پنبه مانند) در طناب بالائی پره (= جور کون) قرار میدهند.

۶- قطعه چوبی بنام «دستک» با عرض ۵ سانتی متر و طول دو متر و سی سانتی متر که در دو طرف آن سوراخ ایجاد شده و طناب را از آن سوراخ رد کرده اند، به پره می بندند تا پره از دو قسمت تاب

## خانه تکانی عید

ماهنامه گرامی گیله وا

... در شماره گذشته گیله‌وا قطعه شعر بلندی با نام «خانه تکانی عید» از شاعری با نام مستعار «فرقرچی» آمده است. چیزهایی در رابطه با این شعر در ذهن و حافظه دارم که اگر اجازه دهید برای مزید اطلاع خوانندگان عرض کنم.

۱- این شعر از آن دکتر علی فروچی است. ایشان که از رفقای دوره جوانی من هستند دقیقاً در سال ۱۳۲۵ هنگامی که کلاس ۱۱ بودند سرودند. شعر بخرج عده‌ای از هواداران یکی از احزاب ملی در تهران از طریق روزنامه باستان که تقریباً ارگان آن حزب بود چاپ و در رشت پخش گردید و فروش خوبی کرد که درآمد حاصله از آن بفع شاخه جوانان همان حزب ملی در گیلان خرج گردید.

۲- آمریکایی رخت (بند اول، مصرع دوم) یعنی لباس آمریکایی. آنوقت‌ها لباس‌های دست دوم به این نام معروف بود. اقتصاد مردم در آن زمان خوب نبود و اغلب درس بازارچه‌ها و گذرها لباس‌های دست دوم و کهنه معامله می‌شد و بیشتر مردم شب عید این لباس‌ها را بعنوان لباس نو می‌خریدند و می‌پوشیدند.

۳- پاچ ابوالفضل (بند چهارم، مصرع چهارم) - مرد کوتاه قد و ژنده پوشی بود که دور ویر سبزه میدان رشت می‌نشست و گاهی هم بلیط می‌فروخت. او نه فقط در شهر بسیار معروف بود بلکه اهالی شهرهای اطراف رشت نیز او را می‌شناختند. مردم به شوخی به او قسم می‌خوردند. در مواردی هم که کسی به حضرت ابوالفضل قسم می‌خورد بعضی‌ها به کنایه می‌پرسیدند کدام ابوالفضل؟ پاچ ابوالفضل؟

۴- جینگوز (بند ۷، مصرع ۳) در آن زمان یک سری رمان تاریخی و ماجراجویانه در کشور چاپ می‌شد که پرسوناژ ثابت آن قهرمانی بنام جینگوز رجایی بود. این رمانهای حادثه‌ای مال کشور ترکیه بود و میان عوام خواننده فراوان داشت.

۵- عزیز دردانه (بند ۱۰، مصرع ۲) - بجای کلمه عزیز دردانه «فلان السلطنه» باید چاپ می‌شد ولی چون اوج قدرت قوام السلطنه معروف بود ترس از دیکتاتوری او موجب شد که کلمه عوض شود و این دردی است که اغلب شاعران زمانه با آن درگیرند. با احترام

تهران (یک نفر قدیمی رشتی)

## صحبتی با خانم شوکت روستا

ماهنامه گرامی گیله وا

مقاله سرکار علیه عالیه بانو شوکت روستا در

شماره‌های ۸ و ۹ مجله وزین گیله‌وا مطالعه شد. من سجایای اخلاقی، دیدگاهها و اسامی بزرگوارانی چون بانو روستا را کوراً از مرحوم مادرم بانو ملوک محبوب خلیق «خواهر پرورش یافته بانو روشنگر نوه دوست» شنیده و محضر بعضی از آنان را درک کرده‌ام ...

مقاله سرکار خانم روستا که صمیمیت و دوستی‌شان با مرحوم مادرم و علی‌الخصوص خاله‌ام را براحتی می‌توان در آلبوم‌های عکس بازمانده و یادگار از مادر حس نموده، شعفی زائدالوصف در من ایجاد کرد بخصوص که یاد و ذکری از بزرگ زنی چون خانم ساری امانی به همراه داشت ولی نمی‌دانم ... آیا سرکار خانم روستا و مرحوم خانم جمیله کسمائی مادامیکه در هجرت و بعلی در خارج از کشور بسر می‌بردند اصولاً می‌دانستند که خانم امانی به عنوان بانوی تحت تعقیب رژیم و رانده از سوی فرزندان در کجای این سرزمین پهناور ایران اطراف و پناه داشته‌اند. آرزو داشتم (اگر می‌شد) شیشه‌های کوچک و رنگی سرخ و سبز و آبی و ... اُرسی‌های اطاق پذیرائی (توی) واقع در طبقه دوم پلاک ۱۴ کوچه نانواباشی اول خیابان پیرسرای رشت بال می‌گشودند و بعنوان شاهی نزد سرکار خانم روستا و یکایک خوانندگان شهادت میدادند که خانم امانی شجاع و بلند قامت را زنی شجاع‌تر و باجته ریز نقش ولی با جرأت و شیردل بنام «روشنگر نوه دوست» پناه داده و سالها بعنوان میزبان از ایشان در تنها اطاق خود پذیرائی نمود و خود در اطاق زیر زمین نمور زندگی می‌کرد و همین خانم صرفنظر از تأسیس اولین مدرسه دخترانه و سرپرستی مجله در کلیه انجمن‌ها و اصولاً فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی زنان شرکت فعال و حضور مداوم و مؤثر داشته و اگر اغراق نشود هیچ انجمن و تشکیلاتی بدون دخالت و حضور روشنگر نوه دوست دوام و بقا نیافت تا آنجائیکه حتی در سن و سال پیری و کهولت و اواخر عمر نیز از بازجویی‌های ساواک درامان و برحذر نبوده است و ...

چرا و چگونه در مقاله فوق الذکر از بانوی مزبور نامی برده نشده است، مسلماً برای هر خواننده گیلانی (بالای پنجاه سال) سؤال برانگیز خواهد شد. زیرا تا کنون دیده نشده است که بحثی از زنان آزاده و فرهنگ دوست و نوع پرور و پیشگام در فرهنگ مطرح شود اما ... از روشنگر نوه دوست نامی برده نشود. کما اینکه قریب بیست سال قبل خانمی بدنبال کسب اطلاعاتی در مورد خانم روشنگر از خارج به ایران مسافرت نمود و میگفت که «انجمن زنان» یکی از ممالک خارجی برای بزرگداشت (بانو روشنگر نوه دوست) مراسمی برپا کرده‌اند که نیاز به اطلاعات بیشتری درباره ایشان دارند و حالا چه شده است که بانویی بازمانده و یادگار زنان وارسته و پرفضیلت ایرانی علی‌الخصوص گیلانی که مسلماً خاطرات بیشماری از هم‌زمان و همسنگران خود در ذهن و در قلب دارد، ذکری و یادی از آنان نقرموده‌اند، خود جای تأمل دارد.

جلال کدیور (اصفهان)

## شبهات ارمنی و گیلکی

برادران گیلک من

... این را هم از برادر ارمنی خود داشته باشید: در شماره گذشته گیله‌وا (۸ و ۹ برابر بهمن و اسفند ۷۱) مطلبی تحت عنوان گیلان از نظر ظهیرالدوله نوشته فرامرز طالبی چاپ شده است که معرفی کتاب «سفرنامه ظهیرالدوله همراه مظفرالدین شاه به فرنگستان» بود (به کوشش دکتر محمد اسماعیل رضوانی). نکته‌ای در کتاب فوق وجود داشت که گویا از چشم آقای طالبی دور مانده است. از جهت این که با گیلان ارتباط پیدا می‌کند عیناً ذکر می‌کنم:

... حرکت از ایروان - روز شنبه بیست و ششم (۲۶): صبح از گران هتل که چندان هتل خوبی نبود پیاده از توی باغ جلوی عمارت حاکم رفته درب خانه، اعلیحضرت شاه خواب بودند. به اتاق حضرت صدراعظم رفته چای صرف کردم. شش ساعت به ظهیر مانده موکب همایون و همراهان از ایروان حرکت کردند. اهل ایروان از روس و مسلمان و سپاهی و فوج و توپخانه مشایعت کردند. هوا خیلی خوب بود و زمینها همه جا سبز. در هر استایون اسب عوض کرده در چاپارخانه (آختی) ناهار خوردیم، زندهای آن آبادی که همه ارمنی هستند، تمام جلوی درب چاپارخانه جمع شده مثل اُرکست می‌خواندند. بد نبود. کلیه اینجاها مایه صدایشان گیلکی است. سرناهار هم همین صحبت شد من گفتم گیلکی است همه تصدیق کردند. بعد از ناهار از پهلوی دریاچه (گوچه) عبور کردیم. خیلی با صفا بود ... (ص ۱۱۸)

البته همانطور که مسبقاً ظهیرالدوله در زمان مظفرالدین شاه والی گیلان بود، بنابراین با زبان گیلکی آشنا بود. او در سفر به ارمنستان و ایروان وقتی زبان مردم آن جا را می‌شنود به نظر خود و همراهان آن را از نظر صوت و آکسانت با گیلکی نزدیک می‌بیند. البته منظور از جمله «کلیه اینجاها مایه صدایشان گیلکی است» یعنی لهجه ارمنه با گیلک‌ها شبیه است.

قزوین - آ. شاهومیان

## رودسر، شهر کوکه‌ها

ماهنامه فرهنگی گیله‌وا

... در شماره ۹ و ۸ مجله وزین و فرهنگی گیله‌وا مقاله‌ای آمده است تحت عنوان «رودسر، شهر چارچراغها» به قلم حسن سید رئیسی رودسری، خواهشمند است جهت روشن شدن ذهن خوانندگان بویژه نسل کنونی که ممکن است اطلاع چندانی از

تاریخچه شهر رودسر نداشته باشند مطالب زیر را درج فرمایند.

۱- در مورد عکس‌های چاپ شده در پشت مجله و صفحه ۱۴ مجله گیله‌وا:

این عکس‌ها مربوط به دوره پهلوی دوم است نه اواخر دوره رضا خان - عکس شهرداری (در پشت مجله) که ساعت دارد تا سال ۱۳۳۳ ساختمانی آجری و تقریباً متروکه بوده است که از آن زمان به بعد بازسازی شد و ضلع غربی بر ساختمان مخروبه قبلی افزوده گشت و ساعتی به تقلید از ساعت شهرداری رشت بر آن نصب گردید - میدان و خیابان‌ها در این عکس‌ها آسفالت است در حالیکه تا حوالی سال ۱۳۳۳ میدان و خیابان اصلی شهر رودسر سنگفرش بوده که در دوره رضاخان توسط آلمانی‌ها ساخته شده بود - همینطور ساختمانهای بزرگ اطراف میدان توسط آلمانی‌ها طراحی و ساخته شده است ...

۲- در نوشتار آمده است که: [ساختمانهای صد تومانی] نامی بوده که مردم به عمارات بزرگ رضا شاهی داده بودند [در حالیکه اصطلاح «ساختمانهای صد تومانی» مربوط به خانه‌های روستائی بود که در جوار جاده شوسه بفواصل مشخص توسط آلمانی‌ها ساخته شده بود و روستائیان به اجبار به این خانه‌ها انتقال داده میشدند که هنوز برخی از این خانه‌ها چه بشکل اولیه و چه تغییر یافته بخصوص بین رودسر تا حوالی تنکابن و نوشهر در جوار جاده دیده میشود.

۳- پُل آجری قدیمی (پُل گنجعلی خان یاخست پُل) خود داستان منضلی دارد و نگارنده تا حوالی سال ۳۰-۱۳۲۹ آنرا تقریباً نیمه برپا دیده که بعلم سهل‌انگاری مسئولین و نیز طمع ارباب حرص و آز ویران شد و بعدها مالکین اطراف پُل به یاری آبادی و مسئولین وقت به ویرانی کامل آن همت گماشتند!

۴- در مورد (مزد عمل) یا (تملیک املاک به املاک اختصاصی) حرف بسیار است (که حقیر در کتاب آماده چاپ «خیزش‌های مردمی در رودسر» به تفصیل آورده است) - کوتاه سخن آنکه مالکیت شهر رودسر در اختیار چند خانواده (کمتر از انگشتان یک دست) بوده و روستائیان و کشاورزان عزیز رودسر تحت ظلم و ستم این چند خانواده دست و پا میزدند ...

دکتر سید مجتبی روحانی (م - مندرج)

گیله‌وا:

در مورد اول راجع به زیرنویس عکس پشت جلد توضیح لازم در شماره گذشته مجله (زیر صفحه ۲۹) داده شد.

### خواننده عزیز

اگر گیله‌وا را می‌پسندید و با آن همراه هستید به هر طریق ممکن که می‌توانید آن را حمایت کنید.

## درباره «کاس پی» و «کاس سی»

### مدیر گرامی

خسته‌نباشید. جستاری بنام «کاس پی و کاس سی» و پیوند آنان با واژه‌های «پی» و «بی» و «سی» و نیز ریشه‌یابی این واژه‌ها در ماهنامه‌ی شماره ۷ و ۶ گیله‌وا بچاپ رسیده است که جای درنگ و بررسی دارد. نخست باید گفت که نوشته‌هایی از این دست باید از پژوهشی همه سویه برخوردار باشد. با کارمایه‌های برجسته و درست پندارهای نادرست را پاره کند و با نازک اندیشی و گزینش گونه‌ای از شیوه‌های پژوهشی دریچه‌ی تازه‌ای بروی پژوهندگان باز کند و جستار «کاس پی و کاس سی» از چنین ویژگی‌هایی برخوردار نبود...

یک نمونه: کلمه «سی» که معنی کوه! دارد در پیشوند نام سیمرخ هم دیده شده است. بدین ترتیب نام اصلی! این مرغ افسانه‌ای باید! کوه مرغ یا مرغ کوه!! باشد که نام واقعی!! سیمرخ است. بنظر می‌رسد که دلایل بالا نباید! مورد تردید قرار بگیرد!!!!

بدین ترتیب خواننده درمی‌یابد که رموزواری واژه‌ی «سی» بیکباره باز شده و باگشت و گذاری در گذشته‌ها به مرغ افسانه‌ای رسیده و سوار بر بالهای او چهار گوشه‌ی ایران زمین را درنوردیده و سرانجام دفتر آن برای همیشه بسته شده است. چنین دستامدی تنها بانگیزه‌ی اعلام جغرافیایی و بودن این نام در جنوب و غرب دریای خزر و نیز دره‌های سرسبز زاگرس، بودن شناختن پیکره‌ی واژه‌ی «سی» شگفت‌انگیز است. مگر می‌شود بدون دست‌یابی به سرچشمه‌های نخستین یک واژه و کاوشی نه چندان ژرف و دست کم سردستی به چنین پیشی دست یافت؟ از آنجا که دستاورد این نوشته پس از چاپ و بخش آن جوانان پژوهنده‌ی ما را که خوانندگان آن ماهنامه هستند جز راهی به بیراهه نداشته است بنابراین چاپ این جستار گرگزیر ناپذیر مینماید.

۱- [سی = say, sey] بمعنی «سنگ» و بعربی حَجَر گویند. فرهنگ معین - جلد دوم - صفحه ۱۹۶۵ - چاپ انتشارات امیرکبیر - سال ۱۳۶۴

۲- «سی» بفتح اول و سکون ثانی «سنگ» را گویند و بعربی حَجَر میخوانند. برهان قاطع - جلد دوم - صفحه ۱۱۹۸ - چاپ انتشارات امیرکبیر - سال ۱۳۶۲

۳- «س گَن» sygvn از زبان پارسی میانه و بمعنی «سنگ» است واژه نامهی پارسی پارتی و میانه - مر ویس - چاپ لیدن - سال ۱۹۷۷ میلادی

۴- «س گَن» = «س گَن» = skn = signe بمعنی مجسمه سنگی - سنگ شکسته تراشیده نشده

واژه نامهی سفدی - بنویست - چاپ پاریس - سال ۱۹۴۰ میلادی

۵- برچگاد کوهی که از سوی باختر مشرف بر شهر «بدندون» = بزنتلی می‌باشد ویرانه‌های دژ بزنتلی جای دارد. این جایگاه همان دیوار دژ سابق صفالیه بوده است. این دژ که ازسنگ مرمر سیاه ساخته شده بوده اکنون بنام «انشاء - قلعه سی» معروف است.

مجله جغرافیایی C شماره اکتبر سال ۱۹۰۳ میلادی - صفحه ۲۸۳ بقلم پروفیسور رمسی با توجه به شرح بالا نام «قلعه سی» از دو اسم «قلعه» = دژ و «سی» = سنگ تشکیل شده و نام پارسی آن همان «دژ سنگی» است.

واژه‌ی «سی» از گذشته‌های بسیار دور و دست کم بدوران نیمه دوم هزاره‌ی نخست پیش از میلاد می‌رسد و هم در زمان مادی‌ها و هم در زبان پارسی باستان بوده است. نامواژه‌ی جغرافیایی [اساگرته asagarta] یا [ساگرته sagarta] که نام جایی در سرزمین ماد بوده از آن جمله است. حرف لاتین «s» از asa برابر با «س» واژه فارسی «اسا» و برگرفته از «s» و بمعنی «سنگ» است.

۷- دژ مادی [سیکا اواتیش silkyauvatis] نمونه‌ی دیگری است که در این نام هم حرف لاتین «s» برابر با «س» فارسی و برگرفته از «s» میباشد. بخش نخست نام این دژ با واژه‌ی [سیکه silky] پارسی باستان یکی و بمعنی سنگ شکسته است.

۸- هم چنین دژهایی در سراسر ایران ساخته شده بودند که با پیشوند «سی» نامیده می‌شدند و چون بررور زمان دگرگونی‌هایی در نام آنها ایجاد شده با کسی تغییر بجای مانده‌اند مانند؛ قلعه سیاب تهران - قلعه سیان اصفهان - قلعه سیاه مشهد - قلعه سیب سراوان - قلعه سیو سراوان - قلعه سیکک یا سیوک خمین - قلعه سید دزفول - قلعه سید رامهرمز - قلعه سیدکازرون - قلعه سیدلار - قلعه سیله وا در همدان - قلعه سیستان سیمیرم.

فرهنگ آبادی و مکانهای مذهبی کشور - دکتر محمد حسین پاپلی یزدی - چاپ بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس - سال ۱۳۶۷. صفحه

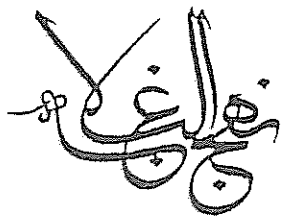
۹- «قلعه سی» معروف ارومیه که در فرهنگ آبادی‌ها نیامده است.

۱۰- محله «سی سختی» شیراز که بمناسبت وجود دژ ویران شده و از بین رفته‌ای بنام «سی قلعه» نامگذاری شده است.

۱۱- نامواژه‌ی جغرافیایی «سیسر» که در سراسر ایران زمین و از جمله گیلان بوده و هست و با معنی متأخر آن هم آمده است مانند سنگسر سمنان.

۱۲- چون کتاب تاریخ گیلان و دیلمستان مرعشی مورد استفاده نویسنده قرار گرفته لذا نمونه‌ای از همان کتاب را برای آگاهی نویسنده می‌آورم. روز پنجشنبه هفتم ذالحجه سوبی صوب معلوم روان گشتیم. یک شب در «جورسی» اقسامت رفت تاریخ گیلان و دیلمستان - صفحه ۳۲۱ چاپ ۱۳۶۴ مؤسسه اطلاعات

## اهمیت واژگان گیلکی



به زبان گیلکی

ترجمه فارسی: مورخ الدوله سپهر  
ترجمه گیلکی: م. پ. جکتاجی

هر کی بوجور آره اوجور کی  
بکاشته یو آجر بدا به اوجور کی  
بوکود.

هر کس می درود آنچه می کارد و پاداش داده  
می شود بد آنچه می کند.

بختربن گب اونه کی کرده کاره هره  
جور با یه.

بهترین گفتار آن است که با کردار راست  
آید.

گونه جا دورا بون بختره تا نیکی  
دونبال شون.

دوری جستن از گناه شایسته تر باشد تا در  
پی نیکوکاری رفتن.

### تصحیح فرمایید

لطفاً در ستون سوم از صفحه ۱۶ شماره ۱۰ (مقاله  
نسیم شمال) توجه فرمائید که ترکیب بند دوم با عنوان  
(ادبیات) غلط است و باید به صورت (مرحبا یعنی  
کشک) اصلاح شود

● در شعر مته نامه، مندرج در شماره ۱۰ گیلهوا  
(بیت هشتم) کلمه آخر مصرع اول (خایم) باید به اول  
مصرع دوم برده شود

مختلف زبانی یعنی عدم اتصال آنها به یک ساقه  
اصلی تعبیر و تبلیغ می کنند.

چندین مقایسه و مثال دیگر:

ریشه "Ti" یعنی تو در واژه ایلامی "hapti"  
(دریاب، تودریاب، بشنو) با «تی» گیلکی و «تو» فارسی  
و "Twam" (تو) اوستایی و "Thou" (تو) انگلیسی و  
"Du" ارمنی یکی است. کما اینکه "Ni" شرق گیلان و  
سازندران (در امثال: "Xobeni" و "Xoni" و  
"Xorni" با "Ni" (تو) در نوروزی، پراوهی و ایلامی و  
"Ango" (شما) کردی و "Ni" در واژه اراکی  
"Toni" (تو هستی) همه از یک ریشه همانند حکایت  
دارند و اگر توجه شود به "Ni" و "Ti" که در ایلامی هم  
تبار هستند و در یک زبان بکار رفته اند راز خیلی از  
مشکلات بدست می آید.

دیگر لازم نیست مطابق تصور یک زبان شناس  
ریشه فارسی "سیله و فیله" را در فرهنگهای عرب  
بگردیم. چه در سومری "Sila" یعنی گوسفند است و  
در زبان مردم شمال و مازندران بالاخص همان معنی  
را دارد.

و باز مانندگی "Me" اوراتو و "Ume" ایلامی و  
"Ima" کردی و "Me" مازندرانی و "Mi" انگلیسی و  
"mi, me" فارسی باستان و اوستا از ریشه های  
یگانه ای برده بر می دارد. چه خوش گفت سعدی:

بنی آدم اعضای یکدیگرند

که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی بذر در آورد روزگار

دگر عضوها را نماند قرار

حال روشن تر می شود که اقوام و مردم ساکن ایران  
چقدر بهم همبسته اند و اگر همه بنی آدم شاخه های  
یک درخت و اعضای یک پیکره باشند لابد اقوام  
تشکیل دهنده ملت ایران حکم قلب و رگه های منشعب  
از قلب را دارند و نزدیکی آنها بهم بیشترست آیا جز  
این می باشد؟!

بهر حال من بحث را در باره ریشه واژگان گیلکی  
گشاده می گذارم و امیدوارم بتوانم هر چند گاه یکبار  
در این باره مطالبی برای شما داشته باشم، خود نیز به  
یاری شما نیازمندم. اما مصرانه می نویسم که نه فقط  
رازو رمز زبان های اوستایی و فارسی باستان، بلکه  
اسرار فرهنگ ایلام و سومر و پیوستگی آنها را با  
زبان های دیگر ایران، می توان به لطف زبان و فرهنگ  
مردم سراسر ایران از جمله گیلان بدست آورد.

۱۳- واژه ی «جور» گیلکی یعنی بالا و با واژه ی  
«سی» یعنی «سنگ بالا» است.

۱۴- سیجیران اشکور یعنی «سنگ پایین اشکور  
هم در صفحات ۴۷۲ و ۴۰۷ و ۴۰۳ و ۱۴۰  
همان کتاب آمده است.

۱۵- در آوا نوشت فرهنگ معین بجای صدای  
«حرف آخر واژه دو صدای ay, ey بکار رفته است.  
چون با الفبای زبان پارسی نمی توان آنرا بدرستی  
نوشت. نیم زبان های باز مانده از پارتی و میانه از جمله  
گیلکی با گویش های گوناگونی که در ساختار خود  
دارند دگرگونی هایی در ادای ایسن واژه بوجود  
آورده اند مانند واژه های [سه، سیه، سیاه، سیاه، سید -  
سواکه در پنجاه نامواژه ی جغرافیایی گیلان بصورت  
پیشوند بکار رفته است.

\* \* \*

بخشی دیگر از مقاله درباره ی واژه های «پی» و  
«یبه» و شباهت آنها با «پی» و «ب» و «بی» و «بی» را  
است. گر چه نمی توان پیوند شکلی «پی» و «بی» را  
انکار کرد چون جایجایی حرف «پ» و «ب» مانند  
«گوسیند و گوسیند» فراوان است. اما مفهوم آب را  
برای آنها آوردن کمی جای درنگ دارد. این واژه ها  
در دو چهره تاریخ جغرافیایی و جغرافیای تاریخی  
شکل گرفته و با نام باستانی [لامیجان = لاهجان = لاف  
جان = لاب جان = لای جان] بنام «ویه» که همه ی این  
نام ها برگرفته از ابریشم است پیوند تنگاتنگی دارد  
چگونگی ریشه یابی این واژه ها و هم چنین شرح بخش  
تاریخی مقاله جستاری دیگر میخواهد، از آن می گذرم  
و در زمینه تاریخ گیلان تنها به نوشته ی کوتاه زیر بسنده  
می کنم.

بخش گسترده ای از نوشته های تاریخی که در  
راستای سیاست تاریخی نوشته شده دیری است که  
رنگ و روی خود را از دست داده است. به پشتوانه  
این نوشته ها نمی توان به بازیافت درست از چرخه ی  
تاریخی این تیره ها دست یافت. بسیار کسان از این راه  
رفته اند و می روند و جز دوباره گویی چیزی در نیافته اند.  
اگر تالان بی امان تاراجگران رنگ و وارنگ یادمانی  
را در دل رازدار این سرزمین بگذارد می توان گفت،  
بازگشایی رمز و رازهای این تیره ها تنها در بستر دانش  
باستانشناسی شدنی است. دیدیم که دستاورد کشف تپه  
مارلیک در دو دهه ی پیش بسیاری از پنداره های  
تاریخی را در برسد و چشم انداز تازه ای بروی  
پژوهشگران گشود.

رشت - ایرج شجاعی فرد

گیلهوا برای بقا و ماندگاری و استمرار کار خود آگهی می پذیرد  
اولویت با آگهی های فرهنگی، هنری، علمی و اطلاعیه های اداری، آموزشی و دانشگاهی  
است. گیلهوا در قبول آگهی برای مشاغل، مؤسسات و شرکت هایی که دارای نام های  
گیلکی و بومی شمال ایران باشند تخفیف ویژه قابل است.

تلفن موقت پذیرش آگهی: ۲۳۳۳۷

گیلهوا

آگهی می پذیرد :

## محمد علی افراشته

(۱۳۳۸-۱۲۸۷ شمسی)



دس و پا یاگوما نوکوده، وناشته زندگی اونارخشناگیره، معمار و مجسمه ساز شهرداری بو، بی کاری یا رونا تا اونا حریفه به، بودووسته، بودووسته تابناسته زندگی دهه یا بدساگیره.

آجورکشماکشان مین چون آدم قلم به دس بو، روزنامه امید و بازون توفیق مرا تا سال ۱۳۲۵ کار بوکود، خوشمران ونیویشن جیر (پرستو چلچلهزاده) و (معمارباشی) امضاء نایی، قلم اونه اندر آب و نان ناشتی افراشته بینشته و فکر بوکود، خویرار و دو سه نفر دیگر امرا شرکت آب یاب تشکیل بدا تا سال ۱۳۲۹ خودسه سهما هفت هزار و پانصد تومن بوفرخته و امتیاز روزنامه چلنگر فاگفته بسی خبر روزنامه نویسی یامستقل هه پوله مرا شروع بوکود.

افراشته توده ای بو، چلنگر اونه زبان سیاسی، هنر بوکی دولتن و خیلی جه موردوم ایران رسم و روسوم مرا نخواندی، اما حقا واگفتن، چلنگر خیلی گبانم داشتی کی هه موردوم دیله گب بو، خواهند زیاد داشتی، بتانسته زود خلقه مین دوزش بداره، خلیلیان اونه دوکانه ور دوکان واکودید، اما فقط هفگزرکی عبدالکریم گلشنی رشت درون چاپ کودی بتانسته اونه پوشتکانه جواب بده. افراشته بارها بوگوفت من همه هفته هفگزر تازه شماره رافا ایسام.

مرا جخترا نیشه، انتخابات سرو صدا بو، توده ین خاستید افراشته یا جه رشت وکیل چاکونید، و افراشته یم خواهندان مرا همش ایا اویا مورد ومه نطق کودی، هه زما هفگزر ایتا شعر جه یمینی چاپ بز هه کی آدو خط مرا یاده:

تهران وشه مدرسه کمال الملک خودرسا تومامه کونه.

چی بو بوکی «مندلی» افراشته ای دفا مدرسه بو، معلمی یا ولادا روشن نییه، اونه پتر مرا شیخ احمد سیگاری شناس بود، «مندلی» هه واستی بتانسته خیلی زود (شرکت سهامی پخش سیگار ایران) درون کارفاگیره، ده پونزه ما نوگودشته، اونو شیخ احمد مین کی آدم کله خوسی بو نقر دکفته، افراشته جه بد و بیر ایه سیگاری، شرکت وکار فاتحه بخانده بیرون بامو بوشو دلال گچ بو، تازه کاردلالی به سک وسو بامو، ایواردم سیگاری اونا دوخاده با ورده شرکت.

افراشته نتانستی اویا پابند بیه، کار آزاد در آمد ویشتر اونه گاز جیر مزه بدا، جه شرکت دوواره بامو بیرون بوشو شرکت سیمانکاری، هه ده ما اویا کاربوکوده، ای دفاشریکان مین بهم بوخورده، افراشته جا اوایده نو، بوشو دو نفر مرا ایجانانی ایتا شرکت دلالی بیهین بوفروش ملک و املاک واکوده. ایانی بدباورده، ایتا جه شریکان پولانا اوساده حاج حاجه کویا بیده ای... بز هه بچاک. افراشته خو

آدمی کی خایه زنده بمانه، بختا وار و نامدار زندگی بوکونه، اونه سر بلندی جه دورفک توک نی دواره، واخورا بشناسه، بفامه کی جولفه روخان هستی تان ایتا کوچی توک بیه، تنانه زال آفتاب گرمش جا تاب باوره. چومه پتله بهم نوخورده ایجور فوسوجه کی لکه یم بجانمانه، ا جور فوسوختنا نشا و اتاب آمون، دریابون ره نواستی جه روخان آب تاکا بون، توک بون و سنگ و ولک سرنیشن و واسوختن. وارو خان مرا شون و شون تابه دریافارسن، دریا بون نامداری بو بختاواریه کی مایه جه موردوم جان فاگیره، آدمیت فاله سینه رو ایجور جادکفته، قومچانه جور واشکفته کی مرغ سعادت خومه به، بولبولانه چاپ چاپه کی زندگی هارایه، مانستی گوم گومه هستی به، شادایانه کی جه دس زندگی و موردوم شافاگفتن، «مندلی» افراشته یم به ا جوم روشنی دس بیافته وهنه واسی گیلکان گولازه.

«مندلی» افراشته سال ۱۲۸۷ خورشیدی بازقلعه مین بدنیا پادنه. اونه پتر ارباب حاجی جواد، خوملک سرکشت و کارکودی و خوجاقاله بختاوارای خانی، هویا اونا ملاحانه بنا. اوزماتان ملاحانان تازه مدرسانا پس زندید، «مندلی» ملاحانا وایدا بوشو مدرسه. نه کلاس درس بخانده بسی... چون ناز بداشته جوان نو، دوس داشتی خوپاسر بشه، موردوم مرا دمخوری بداره، درس و مشقا بگاد دیمه جه اداره معارف رشت کارفاگفت.

ای روزا آقای حکمت و زیر معارف بامو بوشو سرکشی ره، مدرسه درون افراشته کارانا بیده، خیلی اونا اونیشه، دستور بدا بایه

# گیده مرد محروم

افراشته من معتقدم رشت نیایی

بیهوده به بازار وکالت نگرایی

بازار رفیقان تو در رشت بود سرد

آن به که در این فصل نیایی و نچایی

فردای او روز کی هفگزر نشر بو بو من چه

مهمانخانه ساوی پیش ردا بوندوبوم بر بخوردم

به افراشته، سلامی بو کودم و برا دکفتم، ناخبره

مرا دوخاد واپورسه گویا شوندری. بو گو فتم

جای بخصوصی نشوندرم. می دسا بیگیت

یاواش یاواش بطرف چمار سرا رادکفتم،

واپورسه اشعر تی شینه؟ بو گو فتم نه آقا.

خنده مرا بو گو فتم چی تیشین چی دیگری

شین مرا خیلی خوش بامو. رشت جقلان ذوقا

آفرین گمه و دوس دارم همتان بفامید زندگی

مبارزه به. دانسه شومان می مرا مخالفید، اما

وابدانید من مبارزه به ای جور مرداکی دانم و

خیلی یم جوانان با شرف و مبارزا احترام نهم.

هاتو بو گو موگو دبیم کی فارسه ایم چمار سرا

جواد تنکابنی قهوه خانه. اویا خیلی چه توده بین

افراشته انتظارا داشتید.

جان و دیل واستئا، افراشته خو ولایت آب

و گیلا، گول و بولولا، دار و درختسا، زن و

مردا خاستی و تا آخر زندگی یم گیلک

بمانسته، هه موردومه زبان مرا گب بزه، اگر

چی کم اما درست و محکم، اوشعران گیلکی

و فارسی، ایزگره به ستم بیده آدسان، قاپاس

بو خوردان، ویشتا بمردان و نان در بازارن زبان

بو. امی شهر، پيله شاعر شعران چه لانیملا

موردوم زندگی ویریشته و نرم و سوبوک،

نسیم مانستن همتانه دیل و جانه مین جاییگیتته،

اون شعران، زندگی نمایه، نقاشی خوش آب و

رنگ درد و ناکامیه.

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نه تنها افراشته

ره کی همه به موردومه بلا و مصیبت بو،

کوفت و ناسور بو، خیلی یانا خانه نشین

چاکوده، افراشته یم به ناچار خورا جا بدا تا چه

شاه و اونه نوکران شر نجات بیافه، هر کی شا

مرا مخالفت داشتی واسر به نیست بو بوستی بی،

ده افراشته تنانستی جابخوره، حزب توده کی

جیر جیرکی خوکارا دبو در سال ۱۳۳۴ اونا

چه ایران بوگو روزانه، افراشته بوشو روسیه و

زای، کوچی چانچو اوسان بالکا اوسان دونه دونه

بیا بیشیم رشتیه بازار، یادبیگیر اربابه خانه

عیبه، زشته، گيله مرد اربابه خانه ندانه

اربابه، صاحب ملکه، امیه هستی چه اونه

تایه داشتن تایه کوشتن تایه بیرونه کونه

\*\*\*

ماشاءالله هفساله گازه بیگادی بیج بینی ره

شیناسی تی چپ و راسته، پله مرداکی تیره

کم کچه بار بیر عادت کونی پیر تی پره

می نفس تنگه دکفتم می هواکاره بدار

ناشتیمی غم اگر اجباری نوشوئی تی تیرار

\*\*\*

اربابه خانه می امرا ای شیطانن نوکون

خون کونه خانم اگر دس بیری حوضیه کرون

تی پیشانی عرقا استین امرا پاکاکون

شیشخاراجور اگر ارباب ترا جنلر دگانه

خمه بو راستابو تی دستا تی سینه سر بته

\*\*\*

امیه ارباب هوزاره نوه خاقانه پسر

پالدو باشاه نوخوره صاحب عنوانه پسر

انی پول حساب ناره ملیان ملیانه پسر

رعیته نهار نده حق داره، رعیت زیاده

اون نیسا خودا ایسا چن نفره نهار بده؟

\*\*\*

گل دسته مایه مایه مایه اربابه پسر

تی سرا ماله ایزه یا پيله تر یا کوچی تر

لله آقا کیشه سر، جاداره تایه کوله سر

فطرتا آقابه آقا اذهیه هاچین نیه

پری جا «الدوله» ماری جا «السلطنیه»

\*\*\*

هتوکی حق حقه ارباب غرامت حقه

تاهسا پس نگادم قرضه، می گردن شته

بجه وقت بیج، کجه وقت کج، فادمه هودقه

شمارا کوری دهم گوش و گلی جا جیگیرم

نغمه باقی محل یکشی ای میقال ای ذرم

\*\*\*

رخت امیه جان جیگا شندرا بوسته خب به

بی حمام و بی صابون و رورا بوسته خب به

لاف بالش و روره بو، تر تره بوسته خب به

خوریمی و اخوریمی خالی چوواش و توله آب

کونیمی جان کتن تا زنده بمانه ارباب

\*\*\*

اربابه خانه فوجه قالی اوطاقانه ددار

تو کوچی جغله ای قالی نیده ای رسته بازار

اسبه توربه کی بیده ای هوجوره نقش و یگار

امیه گوسفندانه پشمه که واگرده قالی به

قل الاوه امیه فرشته که بگم کیه حالی به؟

\*\*\*

نه سپهدار تره دل سوچایه نه سردار

نه حکومت تی غم و غصه خوره نه جاندار

نه وزیر نه نام آویر نه حاجی شیخ نه پاکار

گیله مرد ائوفارسیه خروس خوانیه، سخردیه

دودیلا ای دیل بوکون اها که هاندم هوندمیه

سرنوشت اونا فاکشه بلغارستان. روز ۱۶

اردیبهشت ۱۳۳۸ اونه دیلا چه کار تاودا و ا

پيله گيله مردا بخاک جیر جیگابدا، اینا سنگه

جیر به ا نشان ...

بشکنی ای قلم، ای دست اگر

بیچی از خدمت محرمان سر

## خواننده عزیز

اگر گیله‌ها را می‌پسندید و با آن همراه هستید به هر طریق ممکن که می‌توانید آن را حمایت کنید.



از مجموعه "سولاردنی"  
سروده "جلیل قیصری"

بهار بیمو، مشدی ر کار نوره  
برارن دل قرار نوره  
وشکو وشکو بیشمه وانورنه  
یتیم وجه ر بهار نوره

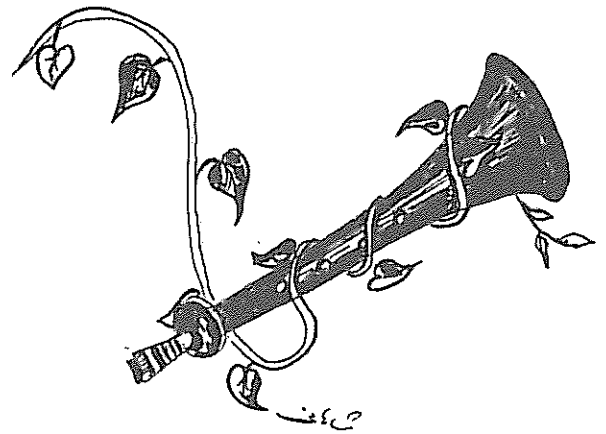
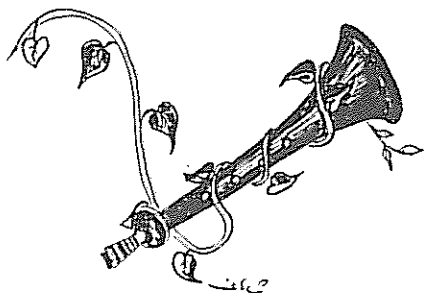
بهار آمد اما دست و دل به کار نمی دهد مشدی  
برای دل بیقرار برادرانم آرامشی نمانده است  
شکوفه، شکوفه می بینم که باز نشده می پژمرند  
برای کودکان یتیم سرسبزی و طراوت بهار لطفی ندارد

بهار بیمونه گنگی خون و مه دل  
نماشتیر تا سوابی خون و مه دل  
همه دم ز ننه شه ولگ و تی تی  
اما بی ولگ و تی تی خون و مه دل

بهار آمد، کو کوی شب می نالد و دل من  
از شامگاهان تا صبحدم وی نالد و دل من  
هر کس از برگ و بار خویش دم می زند  
اما بی بار و بر می نالد دل من

بهار بیمو چل چلامه ته و سه  
پلنگ بیته شیکامه ته و سه  
بنی سر تا بنی سر ناله کمه  
گلی بوری تلامه ته و سه

بهار آمد و همچو چلچله شکسته بال در تکاپوی توام  
همچو آهوی گرفتار چنگال پلنگ، گرفتار توام  
پگاهان تا پگاهان را به انتظار تو می نالم  
همانند خروس بی هنگام حنجر بریده ام برای تو

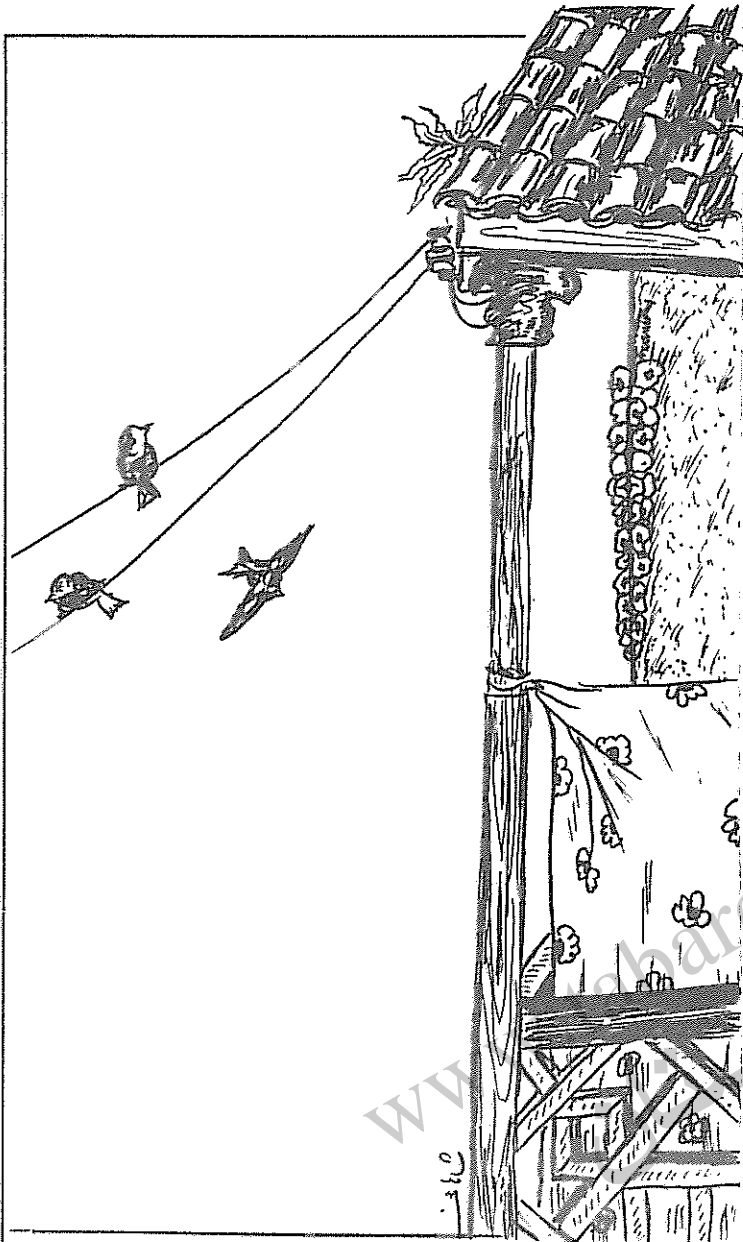


بهار بیمو پاپلی پر بزونه  
کو کنار و ونوشه سر بزونه  
گلیسی کناره گنگی بویه  
مشدی آنه پسر پسر بزونه

بهار آمد، پروانه ها به گستره دشت بال گشودند  
کو کنار و بنفشه سر از خاک بیرون آوردند  
کنار آتش اجاق همچو مرغ شب آرام ندارد  
بس که مشدی پسر باز نیامده خود را به ناله می خواند

بهار بیمونه سورساده ها کرده  
چش دوسه دل شاد ها کرده  
منه و پروان، سخت آباد ها کرده  
بی جیمه و چیله ر یاد ها کرده

بهار آمد و سور شادمانی دادی  
چشمانت را بر واقعیت بستى و دل را به خوشی پیوند زدی  
با ویرانی من است که به آبادی خویش رسیدی  
کودکان پابره نه پا و بی تن پوش را فراموش کردی



آمی پیرهن شیمی دسمال دس بو  
 امی انگور شیمی گوله خَمَس بو  
 چی قورب و قیمتی؟ وقتی همیشه  
 می میوه دس بَرَس می شاخه لَس بو  
 جواد شجاعتی فرد

### توقایی

بیشتارا  
 بی باهارانه  
 دتاو

نی وری  
 تی وری  
 بو سوخته توم بجارمه  
 بی باهارمه

تی ناجه امرامن  
 گب ندارمه

فروردین ۶۶  
 رحیم چراغی - کوچصفهان



### غوروبه

غوروبه  
 گاچه چوم برانها  
 می بارهی  
 اویی کونون  
 - به پیچی بی - امرا  
 امی زرده لیشه یه  
 دوخوندره.

محمد دعایی - لشت نشا



من و تو جه دو تا پثرو دو تا مار  
 ئی تارا یا دوویمی با دو صد بار  
 جه هم دوریم کرا مرداندریمی  
 ئی تا کارخانه جا، ئی تا بچار کار  
 ابراهیم پگاه - رشت

### تاریکی جی ترس بداره؟

ترس خونه ندانه  
 دیلی که:

خلقی میون ریشه کونه!

مصطفی علی اکبری - رودسر

### بشتوسی؟

ترس تیف ندانه  
 گولی که:

بُور میون وزگه کونه

ترس بادا ندانه

داری که:

کولون سر تپته کونه

ترس داره ندانه

بجی که:

تولون دیل خوشه کونه

اینه هرگی تو بدی یا بشتوسی؟

ستاره:

بشتوسی: شنیدی

تیف: خار

بُور: گیاه تشک

دار: درخت

کولون: تکه زمین هایی که در میان شالیزارها به ارتفاع

۱ تا ۵ متر باشد با مساحت حدود چند متر مربع

داره: داس مخصوص برای درو برنج

تولون: گل و لای زمین شالیزار

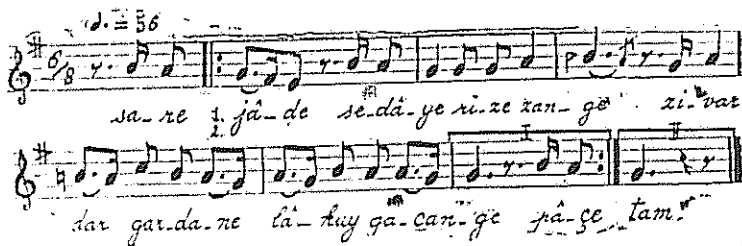


# آهنگهای محلی شمال ایران

برگرفته از کتاب آهنگهای محلی، دفتر اول  
ترانه‌های ساحل دریای مازندران، از انتشارات  
اداره موسیقی، ۱۳۳۳

## زیور

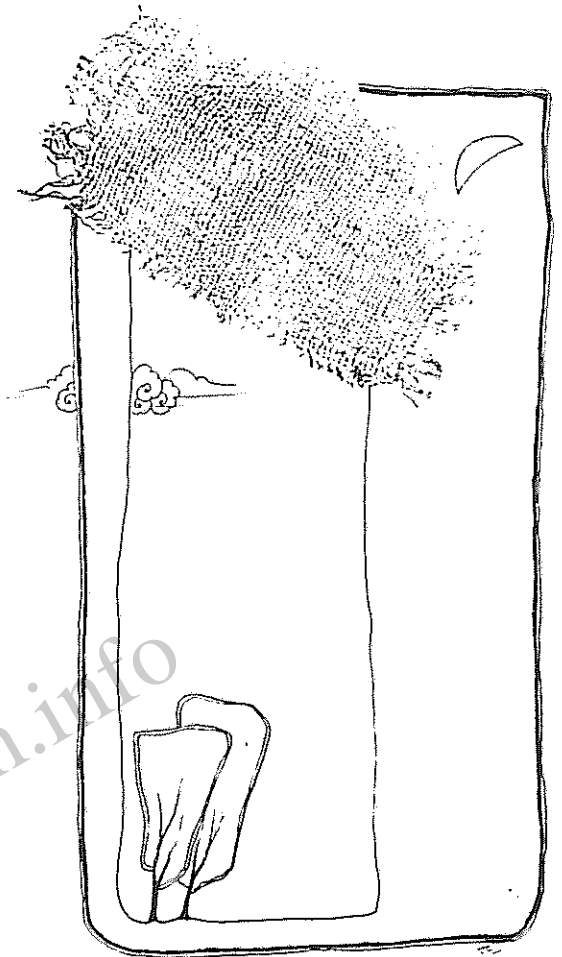
این ترانه در لاهیجان و تنکابن و رشت زیاد شنیده شده و در کرگان هم معمول است و اخیراً در شرف منسوخ شدن است. نام مخصوصی هم ندارد و یکی از کلمات اشعار بعنوان نام آن انتخاب شد. اشعار آن بوزن دو بیتی میباشد و جمله دیگری در آخر آن میخوانند که بعداً اضافه شده و اصل ترانه بهمان کیفیتی است که در این جا نوشته میشود.



در جاذبه صدای زنکوله میآید  
جوهر در کردن دختر قشنگ است  
دختر کوچولو، من ازبوی تو مستم

سر جاذبه صدای ریزه (۱) زنکه  
زیور در کردن لاکوی (۲) قشنگه  
پاچه (۳) لاکوی من ازبوی تو مستم  
تو گل بر خدای دل بر تو بستم

(۱) کوچک - ریز (۲) دختر (۳) کوچک



## «پیوند بکوذه خاله»

محمد ولی مظفری

خاله - شاخه  
زنگ لوله - قندیل یخی  
زواله - گرمای نیروزی  
زاله - زهره  
گولمه - گل گوی مانند که از پارچه‌های رنگارنگ  
درست شده باشد.  
دکنتی - آویزان کردی  
جت - بوغ در گاو آهن  
دخشانی - خاموش کردی  
پرپره - دامن  
کونوس چوکونه تاله - ته چوبدستی از چوب از گیل  
که از آهستی دایره شکل ساخته  
شده تاستگین تر شود و ضربه بیشتری وارد  
وایسانی - بیا داشته باشی  
کاله - شیر اولین روزهای دام  
وشنا منده - گوساله گرسنه

گیرم تو دُخْشانی می زیل گوزه  
او نقل چاه ی چاله چی کونی تو؟

دکون می پزیره آقوز. می کله -  
کونوس چوکونه تاله چی کونی تو؟

گیرم می پیه جی وایسانی تی خانه  
می آه دود ناله چی کونی تو؟

می کاله تو هدی همسایه خانه  
می وشنا منده له له چی کونی تو؟

گیرم تو کهنه داران خال ثودی -  
می پیوند بکوذه خاله چی کونی تو؟

می پیوند بکوذه خاله چی کونی تو؟  
می بوته زه پتاله چی کونی تو؟

گیرم امرو دبسم زنگ لوله  
می فردای زواله چی کونی تو؟

همه زاله ن سبزی زرد تی ترش  
جوان کلگه ن زاله چی کونی تو؟

گیرم می شافان گولمه دکنتی  
می دوش جت ماله چی کونی تو؟

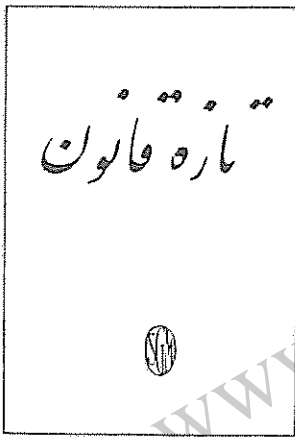
فوکون می سر آقوز قند، مرا -  
دبسم کهنه قواله، چی کونی تو؟



# ماره قانون

«تازه قانون» برشی از انجیل است که به زبان گیلکی نوشته شده و در انگلستان به طبع رسیده است.

نقل این متن صرفاً برای ثبت و ضبط یک نوشته گیلکی نایاب در اینجا آورده می شود تا از نظر نگارش و زبانشناسی مورد بررسی محققان قرار گیرد. آخرین قسمت تازه قانون را از نظر می گذرانید.



ندایم و تبه نام دورایا تشنازیم و تبه نام مسجره یکودیم بازین اورشنازک خوام گفتن  
هکر کشاراشنا تهم ای برکامان ازین دورا بید .  
باعقل وی عقل

پس هرکی نمی حرفا تشنازده و اورشنا بجا بوره اونا میفرادم با عقل نالسن دانم  
که خونه میسخت و باران بیارسته و سل مامو و بادزیا ویدرسته و اونی  
خانه با زور باورده اما اونی خانه خردا بنویسته خردا سنگ سرساخته بوسته بو  
و هرکی می آفر حرفا تشنازسته و عقل کتوده اتیا آدم بی عقلو مانه که خونه یا  
فرش بر بسته و باران بیارسته و سل مامو و بادزیا ویدرسته و اونی خانه یا روز

ماورده و خانه فکوره رسته و اونی خرابی حسی بزرگ بودتیکه خورفا مانا کتوده  
مردم از اونی درسان مانا بستیه چونکه اورشنا مثل قدرت و ازال درس دالی نه  
خودشانی ملایان ماستن .

دکس بنبار حکم بودند تا شید ره حکم نونند چونکه هرچو که حکم بکنید شید ره حکم خوام بپستن  
و هر اوداره که بشید شید ره خوام بیدی کشن و چطوره که کشن تی برار چشم میان اینی  
و چونکی تی چشم میان دره بندینی و چطوری برارگی و ایا ن تاشا صده چشم  
بیرون بایرم اما چوب خودت چشم میان دره . ای ریاکار اول چو با حربه چشم  
بیرون ناور با زدن حونه خوای دی دن تاشا حربه براره چشم بیرون باوری .  
خیران مقدسا سگانا فاندید و شید مرد دریدنا خولگانا درها تا زیدنا و اورشانا  
لقد حج بکنید و اگر دید شید راهم پارا کونید .

درس مخصوص دما

بجز جدید شید را خوریدی نادان و در بکنید خوریدی یافتن بزیدی کشیدره

ره اول و کورده خوام بپستن چونکه هرکس خوام فایره و هرکس و کجه بد اکنه و هرکس بزید اول نه  
خوام و استن . و از شما کونفر ایسه کی اونی پسر اونی جا استانان خوام و اولن ایسا  
سنگه اونا فایره یا اگر ماهی خوام اونا لاتی فایره . پس اگر سگله بد کار می دریدی  
که شید زاکالی و استی خورم می فایده خرد شید شید که در آسمان ایس خیران خوام باشا  
لذا اونی خوریدی خوام نادان . پس هر چه که خوریدی مردم تشنا بکنید شامهم با  
هتو بکنید . چونکه نورات و کتاب پسران بو تیره

دوراه و سهرمان دروغنی

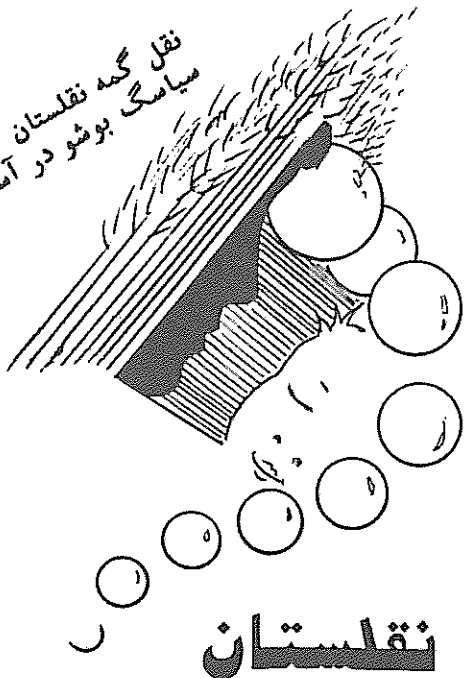
از در سنگه بیرون شید چونکه اودر که آدما هیکت بیاندشده و لوت بکنید  
او در شیدی زیادویی چونکه اودر که آدما بزنگانی رسنه سنگه و اورشنا کتوده  
پیدا کنیدی کنیدی . اما از پسران دروغنی دردی بکنید که هفت خیمه امر اشید و  
آسیدی اما در بلان گرگ درنده لیدی . اورشنا جبه اوشان میوه خوریدی تشناختن  
مگر اگر از کش و بگیر از لیکنی چسبیدی هرچو رسم هر در حونه میوه خوب آوره

دوره

و هر در بر میوه بد آوره هر در که میوه خوب ناوره اونا و اوندی و اتش میان تا ویدی  
پس اوشنا جبه اوشان میوه خوریدی تشناختن . نه هر که مر اهدا جان خدا جان بگ  
مکدت آسمان میان خورید شون سنگه کتوده می برارده یا که در آسمان ایسا بجا بوره .

صیدیان در او روز مرا خوریدی گفتن ای خدا جان ای خدا جان گرتنه نام درس

نقل گمه نقلستان  
سیاهک بوشو در آستان



آشوماره نقل هنده ایتا قدیمی نقله جه پرندان کی امی خورم برار  
ابوالقاسم تیری خو خوجیر قلم مرا جه ایتا سیاهکل دیهات اوسه کوده.  
ناجه داریم امی لاجی براران و اون دورشران زاک زوکانا خوش بابه.

## کورپی یو زَرَجْ ( جغد و کبک )

### نقلستان

حرفه تیکرار کونه:

«مگر می زن خویشان بیاردن»

غوصه زَرَجْ گولیه فشانه، خود دل مبین بینا  
کونه داد گوذن. آروسه اینه چوشما تا جی راه  
دکه. ایسه د آلون گیلانه نزدیکا بو دزن. او  
برآوری کند سَر کی هن، بیجار سَر سبزه زَرَجْ  
چوشم دگسه، اونسی دل نیسه کورپی جی  
واپرسه:

«او سبز سبزی چی هیسه او راسته  
برآورده؟»

کورپی هند بداری لال بو، حرف نَزَه.  
زَرَجْ حوصله د سر هه تصمیم گیره راه دکه به  
طَرَفَه پَسا. کورپی ینه نه راستی راستی  
خونازنین زَنه بداری شودرَه دوخوانه با  
آواز بولندی که اون «بیجار سَر سبزه یو ...  
بیجار کله یو ...» اما سبزه د زَرَجْ نوشتاوسته  
گیره و هوتو شون کی شون و آلون کی آلونه  
کورپی ای جنگلن مبین شوتا صوب فریاد  
کونه گه «بیجار سَر سبزه یو ...»

روستای زیارتگاه سیاهکل - ابوالقاسم تیری

هرچی ینه خو مرداکاجی واپرسه این د چی  
هیسه اون د چی هیسه؟ اما شیمی چوشم  
روزگار بدرنگ نیته ... کورپی تو بداری قار  
دَرَه اصلاً لاکلام حرف نَزَه. شاید بوقول  
خودش خاستی بیجا حجله دم بکوشه، الله  
اغلم ...

هرچی زَرَجْ واپرسه کورپی خوره ننه و  
نوشتاوسته گیره تا اینکه زَرَجْ به فیکز چاره  
دکه بیناکونه از خو سردای تعریف گوذن.  
وگرده رو به کورپی گوی گه:

«چی خوبی ریشه‌ی دازه می گوله مردای»

در هی مابین کورپی به حرف آیه و هوته  
کی کتیر بگوده بو گوی:

«مگر می زن خویشان بیاردن»

زَرَجْ ناراحتا بون و تا خیلی زَمَت هیچ د  
حرف موسونچی نَزَه. اما به بیچ راه که هن،  
زَرَجْ دل بورابون بینا کونه صحبت گوذن و  
دوواره چک پرسی گوذن، اما کورپی هند  
خوره ننه. زَرَجْ به بارده خومرداکی ریش دس  
کشه یو هند اوته نازده، اما کورپی خو دایسته

ایتویی گن کی او زمانن قدیم کورپی  
(جغد) خوبار بندیل جَماکونه یو به خورده  
سوغات و ای جور چیزانه ویگیره یو راه سَفَر  
پیش گیره، ... کوبشون - کونشون، خولاصه  
تصمیم گیره یو شون به طرفه یلاق. یکی دو  
روز کی یلاق مبین هیسه زَرَجْ (کبک) ینه.  
اونه قیافه کورپی خوش آیه، اونه راه شونه کی  
نگاه کونه کم گمه اینه دل یته توکان خوره. از  
او طَرَفانی زَرَجْ که اونسی قشنگ دوروشت  
چوشمانن یسه یه دل نه صد دل اونه  
عاشوقابون.

بیلاخره اوشانه آشنایی سرگیره و آخر  
سَر بیساط هروسیه راه تاواذن ویتنه جشن  
حسابی گیرن ... عروسی تومام بو پسی  
کورپی گوی گه مود مئیم اَره هیسن، هر  
جوری بوبوی تو با می هَمَره راه دکی بشیم  
گیلان. زَرَجْن کی تا او روز خیلی گیلانه آوازه  
بوشتو و سه بو گوی خا موتی هَمَره گیلان هم.  
خوشانه اسباب اساسیه جَماکونن و راه دکن  
به طرفه گیلان. هیتو کی را دکه اما دَبون زَرَجْ

## خونینه‌های تاریخ دارالمرز

(گیلان و مازندران)

محمود پاینده لنگرودی

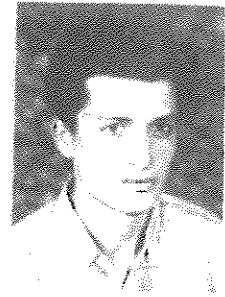
یلکان منتشر کرده است:

کتابی درباره تاریخ مردم شمال ایران

# گیلان جان پهن وطن می سرسبز

شراز: محمد تقی پور احمد  
 آردان سالمی ره ای تدم بن  
 بوکیند فرود از اکان م عا  
 گیلان جان می وطن می سرسبز  
 گیلان جان می وطن می سرسبز  
 ۱۹۰۴ دی ۲۴

خوشنویسان جوان گیلانی



رضا جوادی

رضا جوادی ۲۴ سال دارد و متولد ۱۳۴۸ در خشکیجار از توابع رشت است. دوره تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را در زادگاهش و دوره دبیرستان را در بخش خمام و شهر رشت طی کرد. در سال ۱۳۶۹ در آتیه هنرهای تجسمی ابتکار تهران در محضر استاد ابراهیم غفاری بقین به شیوه استاد عباس اخوین به فراگیری خط نستعلیق پرداخت و در سال ۷۰ موفق به گذراندن دوره عالی گردید. مدت یک سال در مؤسسه‌ای خصوصی بعنوان طراح فرمهای کامپیوتری مشغول فعالیت شد و در حال حاضر در شیراز به انجام کارهای تبلیغاتی مشغول است. وی هم اکنون دوره ممتاز انجمن خوشنویسان تهران را می‌گذراند و در محضر استاد مهاجر به فراگیری خط نسخ سرگرم است.  
 برای این خوشنویس هنرمند و جوان آرزوی توفیق داریم.

برگ درخواست اشتراک ماهنامه گیله‌وا (یک ساله)

(گیله‌وا، مجله فرهنگی، هنری و پژوهشی شمال ایران به زبانهای گیلکی و فارسی)

نام ..... نام خانوادگی .....  
 سن ..... شغل ..... میزان تحصیلات .....  
 نشانی: شهر ..... خیابان .....  
 کوچه ..... شماره ..... کد پستی ..... تلفن .....

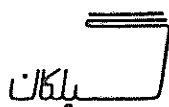
(از شماره ..... فرستاده شود)

لطفاً فرم بالا یا فتوکپی آن را پرکرده همراه فیش بانکی به مبلغ حق اشتراک مورد نظر به حساب جاری شماره (۸۸۸) بانک صادرات ایران، شعبه

۲۹۰۸ بادی‌الله رشت، به نام مدیر مجله یا گیله‌وا به نشانی

(رشت - صندوق پستی ۴۱۷۴-۴۱۶۳۵) ارسال نمایید.

- حق اشتراک داخل کشور ۵۰۰۰ ریال
- آمریکا و ژاپن ۲۳۰۰۰ ریال
- اروپا ۱۸۰۰۰ ریال
- استرالیا ۲۵۰۰۰ ریال
- حوزه خلیج فارس و جمهوری‌های همسایه (شوروی سابق) ۱۵۰۰۰ ریال



## هم ولایتی‌های گیلانی و هم میهنان ایرانی

با خرید یک سری کامل از کتابهای «نشر گیلکان» در زمینه‌های تاریخ و جغرافیا، فرهنگ و هنر، زبان و ادبیات و آداب و رسوم گیلان می‌توانید به یک مجموعه ۱۱ جلدی از کتابهای گیلان‌شناسی دست یابید

### نشر گیلکان در خدمت شماست

در هر کجای کشور که باشید برای این کار کفایت فقط مبلغ ۲۳۵۰ تومان به حساب جاری شماره (۶۰۱۶۰) بانک ملی ایران، شعبه مرکزی رشت به نام محمدتقی پورا احمد واریز کرده، اصل فیش یا فتوکپی آن را همراه تقاضا با نشانی دقیق پستی خود به

آدرس: رشت - صندوق پستی ۱۷۳۵ - ۴۱۶۳۵ نشر گیلکان

ارسال دارید، کتابهای درخواستی در اسرع وقت، با پست سفارشی برای شما فرستاده می‌شود.

### گیلانیان عزیز

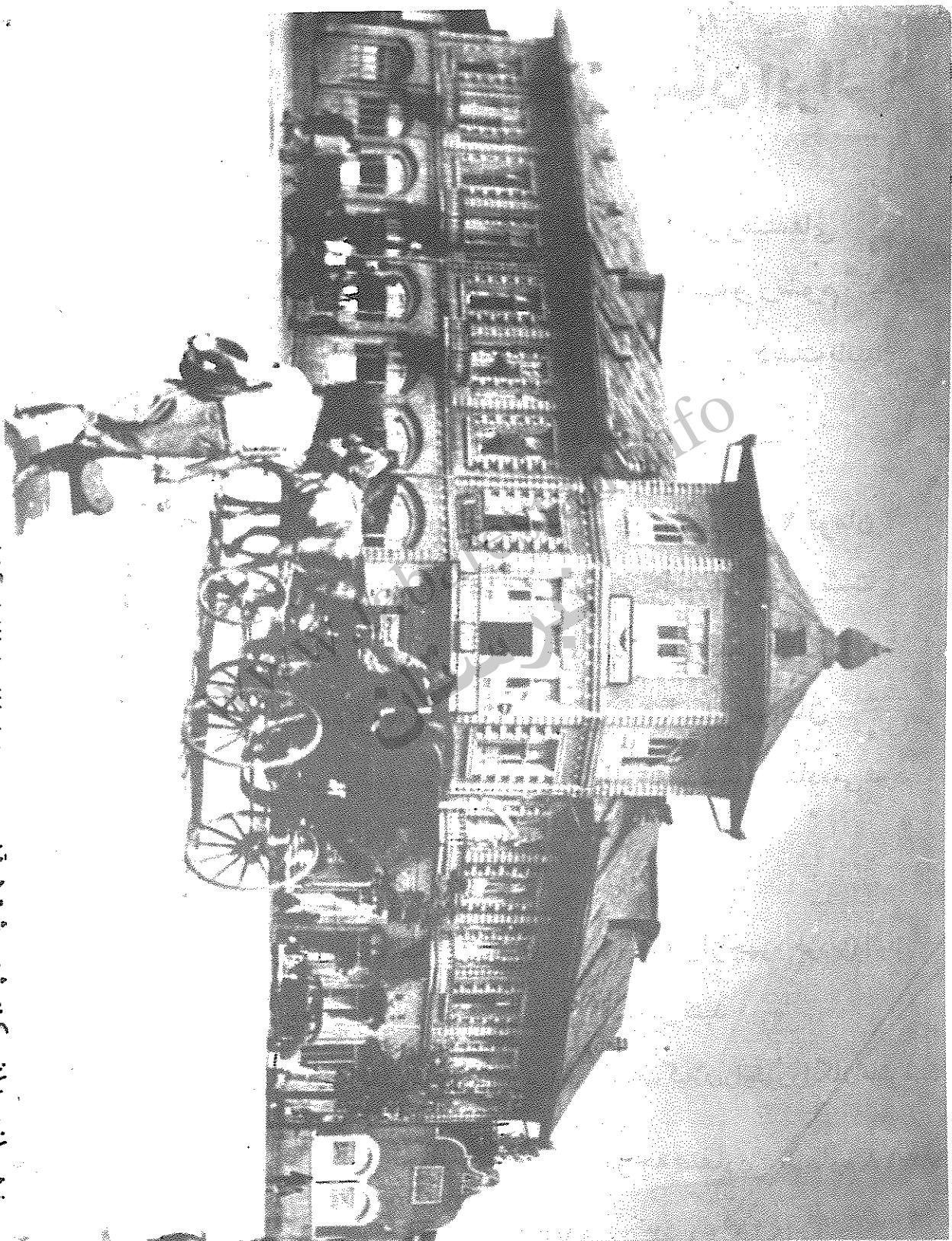
اندوه دوری از زادگاه و غبار غربت را با مطالعه کتابهای مربوط به گیلان از چهره خود بزدائید

و خود را در هوای «گیله‌وایی» سرزمینتان احساس کنید

«گیلکان» در پایان هر فصل برای مشتریان انتشارات خود آخرین اخبار کتاب گیلان را بطور رایگان می‌فرستد

نشانی دفتر: رشت - حاجی آباد، خیابان گنجه‌ای، کوچه صفاری، شماره ۱۱۸

نشانی پستی: رشت - صندوق پستی ۱۷۳۵ - ۴۱۶۳۵ گیلکان



بخشی از میدان مرکزی شهر رشت در قدیم (دهلی ایران) و (تیمارخانه گیلانی)